

ذکر

(روش شناسی قرآن در خلق جدید انسان)

Eternal Now

استاد علی اکبر خانجانی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

عنوان کتاب : ذکر

مؤلف : استاد علی اکبر خانجانی

تاریخ تألیف : تیر ماه ۱۳۹۲

تعداد صفحه : ۶۷

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱- در سرآغاز این کتاب دچار این اندیشه و حسرت هستم که ای کاش این اولین کتابی می بود که نوشته بودم. و شاید هم این کتاب به مثابه سرآغاز نگارش و حقیقت نویسی باشد که کل مجموعه آثارم همچون سیاه مشق و مقدمه آن محسوب گردد. این نیز از کرامات ذکر است که انسان همواره خودش را در آغاز راه می یابد زیرا ذکر احیاگری جاوید است.

۲- اگر هر راهی را روشی باشد دین خدا هم به عنوان راه از انسان تا خدا، روشی جز ذکر ندارد تا آنجا که بدون ذکر اصلاً راهی هم معلوم و معین نمی شود. یعنی ذکر روشی است که خود راه خدا را هم معین می سازد و این همان روشی است که انبیا الهی پدید آورده که آخرین پیامبرش هم به کمالش رسانیده است زیرا به محضر او رسیده است و راه دین را به تمام و کمال پیموده است و نه تنها دین بلکه ذکر را هم کامل نموده است که قرآن تبیین کمال ذکر است که خود محصول ذکر محمدی است.

۳- قرآن، بیان راه طی شده از انسان تا خداست ولی این بیان محصول ذکر است. اینست که خداوند در کتابش اسرار وحی و قرآن را حواله می دهد به اهل ذکر! اینست که قرآن کتاب ذکر است و ذکر کارخانه تبیین قرآن و اسرار آن است.

۴- از آنجا که مجموعه آثارم که چیزی جز کشف و تأویل آیات قرآنی در زندگی انسان نیست تماماً محصول ذکر است، این حسرت در من پدید آمد که ای کاش اولین کتابم درباره معنا و ماهیت و اسرار ذکر می بود. ولی این امری محال است زیرا به تازگی ذکر کامل شده و حقیقتش را به تمام و کمال عیان نموده است.

۵- هر که قرآن بخواند درمی یابد که خداوند ذکر را شرط لازم و کافی برای امر هدایت و سیر و سلوک الهی و درک ایمان و علم و فقه و حکمت و عرفانش قرار داده است و امر اول پس از ایمان جز ذکر نیست که همه مجاهدتها و عبادات و احکام شرع هم بدون ذکر بی حاصل و ریائی خواهد بود. در حقیقت ذکر همان باطن شریعت و طریقت است و حقیقت هر امر دینی را آشکار می کند. و در یک کلام، غیر ذاکران را کافران و جاهلان و غافلان خوانده است. و اما ذکر چیست؟

۶- ذکر در لغت بمعنای «به یاد آوردن» است. به یاد آوردن خدا در خویشتن! و بدینگونه ذکر روشی است که راه از خود تا خدای ذات طی می شود و ذاکر به اسماء و کلمات الهی نهاده شده در خلقتش می رسد و متخلق به اسماءالله می شود که همان واقعه خلق جدید انسان است که از حیوانی دو پا، خلیفه خدا می سازد و انسان کامل! «خدای رحمان آفرید انسان را و تعلیمش نمود قرآن و بیان را»- سوره رحمن-

۷- یعنی خلقت انسانی بشر در قرآن ممکن می شود و بیانش که بواسطه ذکر است. همانطور که فرموده «ذکر را به همراه بیئات و کتابهائی بر تو نازل کردیم تا بیان کنی از برای مردم آنچه را که بر آنان نازل شده است» قرآن- یعنی بواسطه ذکر است که بینات و حجت ها و آیات الهی و کتابهای آسمانی قابل تبیین و تأویل و تعیین به زندگانی مردم می شوند. یعنی اهل ذکر، رابط و واسط و مترجم اسرار الهی و کتب آسمانی برای مردمان هستند و مسائل زندگیشان را طبق قوانین الهی تبیین می کنند و در واقع حضور حق را در زندگی خلق به نمایش می گذارند. اهل ذکر بیانگر باطن امورند!

۸- پس باید گفت که اهل ذکر به مثابه اولیاء و اوصیای پیامبران مرسل در نزد خلق هستند یا رسولان انبیا صاحب کتاب بسوی مردم می باشند که باطن دین و آیات و احکام را برای مردم شرح می کنند و زندگیشان را دینی و الهی می سازند. پس اهل ذکر عین ظهور باطن پیامبران هستند. و این عین توصیفی است که درباره علی^ع و انمه اطهار نسبت به پیامبر اسلام شده است. پس ذاکران جهان اسلام که دین کامل آخرالزمان است جز امامان معصوم^ع و خاصه امام دوازدهم^ع نیستند که در دوره غیبت، عده ای از شیعیان خالص حضرت درجائی از نور ذکرش را می یابند و بدینگونه به تبیین آخرالزمانی دین و دنیای خلق می پردازند و اینان عارفان هستند.

۹- ولی همانطور که شیخ اکبر ابن عربی می فرماید ذاکران، گروهی ویژه از عارفان هستند که نه تنها برخوردار از ذکر هستند بلکه دارای علم ذکر هم می باشند که ابن عربی این عارفان را به لحاظ مقامات معنوی برترین اولیای خدا خوانده است.

۱۰- اگر روش نباشد راهی هم طی نمی شود تا معلوم شود. پس ذکر به عنوان روش طی طریق الی الله، کاشف راه (دین) هم هست. از این منظر بهتر می توان دریافت که علت این همه تکرار درباره اهمیت ذکر در قرآن کریم از چه روست زیرا ذکر همان نوری است که قرآن را مفهوم و قابل دریافت می سازد. «قرآن را برای اهل ذکر، آسان ساختیم. آیا هیچ اهل ذکری هست» قرآن- این آیه که بارها در قرآن تکرار شده نشان می دهد که اسرار قرآنی جز برای اهل ذکر کشف نمی شوند و بلکه همه آیات بدون ذکر درک شدنی نیستند. پس فقط تعابیر و تأویل و تفاسیر ذاکران از قرآن دارای اعتباری قرآنی است زیرا قرآن هم خود ذکر تبیین شده است و علم ذکر جز قرآن نیست و علوم قرآنی هم جز به نور ذکر قابل حصول نیست. رابطه قرآن و ذکر همچون رابطه مرغ و تخم مرغ است که علت و معلولی متقابلند.

۱۱- ذکر چیست که فقط بواسطه آن می توان قرآن یعنی کلام خدا را دریافت و فهمید و به سویش حرکت کرد و به او رسید و خلیفه اش گردید؟ پس معلوم است که ذکر موجب حیات روحانی چشم و گوش و دل و هوش آدمی می شود که کلام الله را که کلام وحی و روح القدس می باشد درک می کند. و این سخن قرآن جز این انسانها را مخاطب نمی سازد که: «به شما چشم و گوش و دل دادیم آیا شکر می کنید؟» و این آیه پس از نزول و نفعه روح در بشر است که در سوره سجده آمده است. یعنی اهل ذکر همانا انسانهایی هستند که مشمول روح شده اند در امر خلق جدید! و این انسانهای روحانی به قدرت روح است که می توانند خدای را بواسطه اسمای ذات خویش به یاد آورند از وجه صفات گوناگونش همچون خالق، رزاق، حکیم، غفور، تواب، حبیب، لطیف، حافظ، نور، قدوس و غیره! زیرا فقط بواسطه روح خود خدا می توان او را در دل و جان به یاد آورد. و بلکه خود این روح است که حامل اسمای او نیز می باشد پس روح او در آدمی به یاد آورنده او از جنبه اسمای اوست زیرا اسمایش کانون صفات اوست و هر صفتی از او مظهري از ذات وحدانی اوست. پس به تعداد اسمایش و به تعداد درجات موجود در صفاتش می توان او را به یاد آورد و این یاد همان ذکر است که انواع و درجات و کیفیات کثیری دارد که این یاد از جنبه اسم الظاهر و الشاهد و مشهود و جلیل و جمیل منجر به دیدارش نیز می شود و از جنبه اسم واحد و وحید منجر به فناي در ذاتش می گردد که مقام خلافت مطلق است. پس همه درجات و مقامات معنوی و الهی در انسان حاصل ذکر است.

۱۲- و اصلاً خود این روح است که صاحب خود یعنی خداوند را در انسان به انسان معرفی می کند و انسان را به یادش می آورد پس این یادی صرفاً ذهنی و حافظه ای و خطوری نیست هرچند که هر یک از این یادها و دیدارها می تواند بعدها منجر به یادها و ذکرهاي دیگری شود که این ذکر ذکر است که موجب تبیین و تأویل کلام الله است و قلمرو پیدایش حکمت و عرفان!

۱۳- و اما آن انکاری را که امام یا عارفی صاحب روح به یکی از مریدان و مؤمنان خود می دهد که طبعاً یکی از اسمای الهی است در صورتی نجوای این اذکار در قلوب مریدان مؤثر است که از اولیای خود روحی دریافت کرده باشند که در اینصورت این ذکر زبانی به تدریج ذهنی و قلبی شده و صفات این اسماء را احیاء و فعال و خلاق می سازد و بدین طریق واقعه ذکر رخ میدهد که همان یاد خدا در جان است بواسطه روحی که از صاحب روحی یافته است. به زبان دقیق تر باید گفت که در اینجا وردی در دل ذاکر مرید، تبدیل به ذکر یعنی یاد خدا می شود. و اگر بطور مثال مریدی روح یافته از ولی خود مشغول ورد یا رحمان و رحیم است به تدریج نور رحمت الهی در وجودش جاری و ساری می گردد و این واقعه همان یاد خداست که البته رنگ و بوی مرادش را داراست.

۱۴- اینست که در قرآن کریم آمده که صلوة را برای ذکر برپا دارید و بدانید که ذکر برتر از صلوة است. زیرا صلوة هم جز ورد اسماء و کلام الهی نیست که قرار است در نمازگزارش تبدیل به ذکر یعنی یاد قلبی خدا شود و رحمت و نعمت و هدایتش را در جان زنده و جاری نماید. بشرط آنکه نمازگزار دارای روحی از جانب خدا یا ولی خدا باشد وگرنه این صلوة سهوی و ریانی می شود و چه بسا موجب شیطان زدگی و گمراهی گردد. اینست که در تشیع انسان بی امام را صلوة نیست. یعنی انسان فاقد روح را صلوة نیست. و بقول رسول خدا، اگر نماز موجب ذکر و تقرب الی الله نشود موجب تقرب به شیطان می شود.

۱۵- بدان که ذکر یا یاد خدا در جان آدم صاحب روحی، موجب مستی روح است که از بابت خلاق و جاری شدن یکی از اسماء و صفات خدا در جان است. و نماز هم بایستی به حکم خدا به نیت ذکر باشد. و کسی که روحی ندارد ذکری نمی تواند داشت زیرا گوهره این اسماء را در خویشتن فاقد است. پس آدمی یا بایستی از جانب خود خداوند روحی یافته باشد و یا از جانب يك انسان صاحب روحی به مثابه امام! وگرنه نمازش جز به ضلالت و شیطنت و نفاقش نمی افزاید.

۱۶- پس در واقع مجموعه آثار ما به مثابه ذکر. ذکر است. و خود ذکر همان وقایع نزول روح در سالهای ۷۵-۷۲ شمسی بود که در به یاد آوردن مجددشان این معارف و حکمت ها و تأویلات قرآنی رخ نموده است.

۱۷- در قرآن کریم بوضوح درک می کنیم که ذکر هم چون روح یا وحی، نازل می شود و به لحاظی این نزولی واحد است در درجات! زیرا بدون روح، ذکر حاصل نمی شود و بدون ذکر هم وحی و کلام الهی درک و تبیین نمی گردد و قرآن فهم نمی شود به حقایقش!

۱۸- «و آنان که به ذکری که به سویشان آمده بود کافر شدند در حالیکه حقیقتاً کتابی بس عزیز است و از پس و پیش (قبل و بعد) هیچ باطلی به آن راه ندارد» احزاب- در اینجا سخن از ذکری ویژه است که به سوی غیر مؤمنان می آید که عموماً یک انسان صاحب روحی است که چون به سوی مردم می رود برای نخستین بار در قلوبشان خداوند به یاد می آید و بدین طریق صاحب روح و ذکری می شوند ولی چه بسا آن را انکار می کنند از طریق منی کردن آن و انکار صاحب ذکر و روح. یعنی می گویند: «این از خود من بوده است و من انسان عارفی هستم» و البته تلاش فراوان می کنند تا به خود تلقین کنند که قبلاً هم دارای چنین وضعیت روحانی بوده اند و زان پس نیز از طریق تلقینات سعی می کنند تا آن احساس روحانی را پس از انکارش در خود و به نام خود تولید کنند ولی طبق کلام خدا در آیه مذکور هرگز موفق نمی شوند، زیرا از پس و پیش هیچ باطلی به آن راه ندارد. از مصادیق آیه مذکور تعداد کثیری را در رابطه با خود اینجانب در طی زندگی شاهد بوده ام. شاید بتوان این آدمها را دزدان روح نامید که معمولاً در به در در وسوسه و سودای عارف شدن هستند تا بتوانند در بازار مکاره کفر برای خود هویتی دست و پا کنند. این واقعه از مصادیق مکر با خدا نیز می باشد که: «با خدا مکر کردند و خدا نیز با آنان مکر کرد!» قرآن-

۱۹- پس اگر ذکر در معنای حقیقی و کاملش همان به یاد آوردن خدا در دل و جان خویش است که این یاد منجر به انواع و درجات مستی جان می شود، پس هر چیزی که آدمی را به چنین وضعیتی برساند مصداق ذکری است که به سویش آمده است که اولیای صاحب روح که دارای دم مسیحانی هستند کاملترین و بزرگترین این ذکرها محسوب می شوند که به قول آیه مذکور کتابی زنده هستند (کتابی عزیز) و به درجه ای یک قرآن ناطق محسوب می شوند زیرا این ذکر و یاد خدا قرار است که دریابنده اش را اهل حکمت و عرفان و علوم الهی کند زیرا ذات احدی خداوند همان علم اوست که همه بزرگان معرفت بر این امر اعتراف دارند. پس یاد خدا شاهراه علم و اسرار وجود است و خود این ذکر حاوی کتاب الله است. همانطور که آن ذکری که بر محمد ص به همراه روح نازل شد حامل قرآن بود که در طی بیست سال تا پایان عمرشان از طریق به یاد آوردن آن ذکر این قرآن عربی به نطق آمد و تبیین شد.

۲۰- از این منظر هر پدیده ای در جهان هستی که یک آیه محسوب می شود می تواند برای انسان صاحب روح باعث ذکری نو باشد تا آنجا که منجر به لقاء وجه رب شود، همچون علی ع که در هر چیزی پروردگارش را می دید که او ذاکر کامل و اکمل ذاکران بود و به همین دلیل حتی نام او در قلوب شیعیان مؤمن برپاکننده ذکر است یعنی یاد خدا از درب هر یک از اسماء. زیرا امام کامل جامع اسماء الله است در صفات و افعال و تجلیات و امر آفرینش. زیرا علی همانطور که خود فرموده به قدرت اسم الخالق و المبدی موفق به آفرینش هفتاد هزار جهان برتر شده است و این همه از قدرت ذکر است. پس بدان که واژه و معنای قدرتمندتر و جادوئی تر از ذکر در معرفت اسلامی و قرآنی نیست.

۲۱- پس درمی یابیم که خلقت عرفانی و خلق جدید عرفانی تماماً به قدرت ذکر است و فهم دینی و معرفت توحیدی نیز بدون ذکر ممکن نیست و شریعت محمدی نیز بدون سمت و سوی ذاکرانه حاصلی به بار نمی آورد و جز بر نفاق نمی افزاید و اصلاً همه احکام شرع اگر صادقانه و نیازمندانه اجرا شود جز مولد ذکر نیستند و هدفی جز ذکر ندارند. فی المثل آن مستی ماه رمضان به وقت افطار و به عید فطر چیزی جز ذکر نیست که صفتی از اسماء الله را در جان روزه دار زنده می کند یعنی جان را الهی می سازد.

۲۲- «بدانید که دلها به یاد خدا آرام و قرار می گیرد» قرآن- چرا؟ زیرا این خداست که آرام و برقرار است. زیرا خودش است. و اصلاً یاد خدا به معنای ذاکرانه اش که توصیف شد موجب اتکاء به ذات شده و انسان را مقیم در خویشتن می سازد و اینست معنای آرام و قرار گرفتن که میرمترین و اضطراری ترین نیاز انسان مدرن است که به کلی از خود بیگانه و در صنعت و تکنولوژی گم شده است. از این منظر تلاش برای رجعت به خویشتن خویش و درک علل از خودبیگانگی و آنچه که معرفت نفس نامیده می شود تماماً تلاشی ذاکرانه است زیرا این روح ازلی انسان است که در دنیا و اشیاء گم شده است که اگر بواسطه معرفت نفس به تن بازگردد این همان وقوع ذکر و مبدأ خلق جدید است که این روح حاکم بر مجموعه آثار ماست.

۲۳- پس در حقیقت معرفت نفس بشری ترین و جهانی ترین و فرامذهبی ترین شاهراه ذکر است که فرمود: به تحقیق هر که خود را شناخت خدای را شناخت و رستگار شد و همه مشکلاتش حل گردید. زیرا همه مشکلات بشری حاصل این بی روحی و بی ذکری و بی خدانیست و خداوند به ما این توفیق را عنایت فرمود تا به زبان عامه بشری روح معرفت نفس را در کالبد بی روح بشر مدرن بدمیم. زیرا به یاد آوردن خود، سرآغاز به یاد آوردن خداست.

۲۴- از این روست که رسول اکرم می فرماید: هر که در این اندیشه باشد که کیست و از کجا آمده و به کجا می رود مشمول رحمت خداست. چرا که همانطور که در آغاز سوره رحمن آمده این خدای رحمان است، یعنی رحمت خداست که بشر را بواسطه ذکر و قرآن و بیان تبدیل به انسان می کند و انسان یعنی بشر صاحب ذکر. یعنی هر که جداً با این مسئله روبرو شود که: «من کیستم و چرا چنین هستم» ذکرش آغاز شده و در نزد خدای رحمان است و این کمترین کاریست که مجموعه آثار ما با هر خواننده ای انجام می دهد. و این کمترین شرط لازم برای دستیابی به قرآن است. زیرا جز اهل ذکر آن را نمی یابند و خدای را سپاس که بسیاری از خوانندگان آثار ما اقرار می کنند که برای نخستین بار قرآن را درک می کنند.

۲۵- پس در حقیقت می توان گفت آنکس که حداقل درد خودشناسی ندارد هیچ نشانی از انسان ندارد و هیچ راهی در دین و قرآن ندارد حتی اگر علامه دهر و مفسر قرآن باشد. زیرا به قول رسول خدا ص کمال معرفت، حیرت است. پس آدمی هرگز از این سوال رهایی ندارد در هر مقامی که باشد.

۲۶- هر چیزی که آدمی را به یاد خدا اندازد یعنی موجب ذکر شود يك «مذکر» است یعنی يك یادآور! پس باید گفت که همه موجودات عالم و بلکه همه حوادث مذکرنند و کل جهان هستی نیز! تا انسان را به یاد خدا اندازد. ولی چرا عموماً حاصلی وارونه دارد، یعنی انسان را مدهوش ساخته تا آنجا که حتی خودش را از یاد برده است: «دوره ای بود که آدمی هیچ چیزی را به یاد نمی آورد» سوره دهر- قبلاً نشان داده ایم که انسان در سیطره دهر (زمان) است که مدهوش شده و خوابش برده است و چون بیدار شود. زیرا از اسارت زمان خارج می شود ولی آدمی به قدرت ذکر می تواند از این خواب مرگ بیدار شود و از خود دهر زدایی کند و از اسارت زمان برهد به یاری امام زمان که تنها انسان مطلقاً رها شده از زمان است و لذا زمانیت و تاریخ را رهبری می کند. پس جز در اتصال با او نمی توان دارای روح ذکر شد و نجات یافت.

۲۷- همه انسانها پروردگارشان را دیدار کرده اند و مستمراً دیدار می کنند زیرا جز در حضور او نیستند پس جهان هستی و موجوداتش فقط یادآور خدا (مذکر) نیستند، بلکه شنوا کننده گوش انسان به صدای خدا و بینا کننده چشم انسان به سیمای اویند. و نهایتاً اصلاً خود اویند. و اینها درجات ذکر است. که یکی او را به یاد می آورد، دیگری او را می شنود و آن یکی او را دیدار می کند در همین جهان، منتهی با چشم و گوش خود او. ولی از آنجا که آدمی در آن لحظه که او را می شنود و می بیند خودش نیست و اوست پس نیازمند ذکر است یعنی آنگاه که باز خود مخلوق می شود، آنچه را شنیده و دیده شده را به یاد می آورد و این همان جریان پیدایش کلام الله است و اینست که انسان ذاکر به درجه ای قرآن ناطق می شود.

۲۸- پس در واقع همه در محضر اوست که مدهوشند و در زیر نگاه اوست که مرده اند که در پایان جهان با صور اسرافیل به هوش می آیند و با او روبرو می شوند، آنگاه که دیگر نه این زمین آن زمین قدیم است و نه این آسمان و این همه برای اهل ذکر پیشاپیش ممکن است که با ظهور امام زمان نیز برای مدتی در همین جهان برای بازماندگان ممکن می شود. اینست که می گوئیم جامعه امام زمانی درجه ای از ظهور جنات نعیم است که بر خرابات کامل این تمدن و مدرنیسم و تکنولوژی پدید می آید که يك بهشت زمینی قبل از قیامت کبراست.

۲۹- «بر اهل تقوا هیچ حسابی جز ذکر نیست» انعام-۶۹- این بدان معناست که متقین حقیقی همان اهل ذکرند و اهل ذکر هم از حساب دنیا میرا و پاک شده اند. زیرا همانگونه که رسول اکرم ص می فرماید: آنکه در یاد خداست همنشین با خداست، یعنی با خدا زندگی می کند و از نزد او روزی می برد. این معنا در آخرالزمان که هیچ رزق پاک و حلال و سالمی یافت نمی شود دو صد چندان مفهوم تر است همانطور که در حدیثی از پیامبر اسلام آمده که دورانی فرا می رسد که رزق پاک یافت نمی شود و مؤمنان با یاد خدا سیر می شوند. و آیه دیگری در قرآن می فرماید: هر آنچه بر آن یاد خدا نباشد فسق است. از مجموعه این آیات و احادیث درمی یابیم که در عصر ما ذکر تنها راه بقا و حیات دینی است و حیات و رزق ذاکرانه بی تردید حیات و رزقی در جنات نعیم است هرچند که این جنات هنوز به عینه آشکار نشده باشد. «براستی که متقین در جنات نعیم زندگی می کنند» قرآن- و این به قدرت ذکر است که تنها راه ادامه حیات ایمانی در عصر ماست. «و در آنروز جز خدا هیچ پناه و یابری نیست» قرآن- پس درب نجات این دوران ذکر است و بس.

۳۰- نخستین اهل ذکر انبیاء الهی بودند که بواسطه نزول روح مذکور حق واقع شدند و اسمای الهی از قلوبشان بر زبانشان جاری و تبیین گردید که انگشت شماری از آنان که انبیای مرسل و صاحب کتاب هستند از مقام مذکوریت به ذاکریت رسیدند که مقام امامت است که کاملشان پیامبر اسلام است. و اصلاً کتابهای آسمانی موجود در دست بشر آشکارترین سند ذاکریت آنهاست که کاملترینش قرآن است. پس انبیای الهی نردبان نزول و عروج ذکرنند که نزول ذکر عرصه مذکور بودن قلوب است و عروج ذکر هم قلمرو ذاکر بودن قلوب می باشد. و بدان که قلمرو دوم است که به خلق جدید می انجامد و لقاء الله. پس هر انسان اهل ذکری یا در عرصه مذکوریت است و یا ذاکریت که هر یک نیز درجات دارد. که هر انسان مذکوری که مخاطب خداوند قرار گرفته در جایگاه یکی از انبیاء الهی قرار دارد. از آدم تا خاتم. و نیز هر انسان ذاکری در عرصه عروج ذکر که همان عروج روح است نیز در مقام یکی از اولیاء و امامان قرار دارد. و این بدان معناست که در هر مرحله ای از عروج و نزول ذکر و روح با یکی از انبیاء یا اولیاء و امامان محشور است و با آنان باطناً زندگی می کند. این همان حقیقتی است که در آثار ابن عربی به بیانی بس پیچیده و شبیه انگیز آمده است. که مثلاً می گوید فلان عارف در قلب ابراهیم یا موسی است که این شبیه حلول و تجسد است که برای خود اینجانب همه مراتب مذکوریت و ذاکریت در مراحل زندگی با تمام وجود تجربه و درک شده است. که آخرین حشر و همزیستی من در عرصه عروج و ذاکریت با امام زمان عج و امام حسین ع بوده است.

۳۱- اصلاً آنچه که ایمان خوانده می شود که مقام صاحبانش را در قرآن به محبت با خدا می رساند حاصل ذکر و یاد خدا در دل و جان است از درب یکی از اسماء و صفاتش که البته کاملترین مقامش ذکر کلمه الله است که هویت احدی خداوند را در جان مؤمن برپا می دارد که این ایمان اولیای واصل و کامل و امامان معصوم است.

۳۲- از این منظر ایمانها یا رحیمی هستند یا کریمی یا عزیزی یا لطیفی، یا حفیظی یا حقیقی یا حبیبی و امثالهم که حاصل احیای اسم رحیم و کریم و عزیز و لطیف و حفیظ و حق و حبیب و امثالهم می باشد که نامهای پروردگارانند. در حقیقت اسم «المؤمن» از اسمای مادر و مبدأ می باشد که منشأ ایمان و درک و تجربه وجودی یک یا چند اسم است و فقط انسان کامل حاوی ایمان به همه اسمای الهی است زیرا مظهر هویت حق می باشد زیرا من خود را فنا می در هوی ذاتش کرده است و این مقام مخلصینی در قرآن است که مظهر اراده و فعل پروردگارانند و مسنول اعمال خود نمی باشند زیرا خود را به او فروخته اند بقول قرآن- و لذا اجرشان در نزد خدا و رای حساب و غیر ممنون است زیرا اعمالشان غیر منی است و این ایمان کامل است.

۳۳- ولی بدان که نور ایمان که دل را زنده به حق می سازد حاصل دریافت روحی ذاکرانه از جانب یکی از اولیای روحانی است. یعنی ایمان چیزی جز شعاع نور ذکر حق نیست که در دل مقیم می شود و دل بلاانقطاع به یاد خداست و این مقام دائم الصلوة بودن است که مقصود از صلوة است. و خود این نور ذکر که در دل فردی تبدیل به ایمان می شود حاصل صلوة یک ولی خدا بر انسان دیگر است. زیرا همانطور که قرآن می فرماید: این خداست که بر اولیای خود صلوة می کند و اولیای او هم بر متقین صلوة می کنند و این سلسله مراتب نزول ذکر است از آسمان بر زمین!

۳۴- «اگر خدای را یاد کنید او هم شما را یاد می کند» قرآن- یاد اول ذاکریت است و یاد دوم هم مذکوریت است که دل اهل ذکر را مخاطب ندای الهی می سازد و دل می شنود و مست می گردد و این واقعه سماع عارفان است که از شنوایی دل است که جان و تن را مست نموده و به رکوع و سجود به هر سمتی می کشاند «انان که خداوند را در خواب و بیداری، نشسته و ایستاده و به پهلو و پس و پیش یاد می کنند» قرآن- این بیانی از سماع عارفان است که برخاسته از مقام مذکوریت است که اجر ذاکریت است به مثابه گفت و شنود و دیالوگی بین خدا و بنده می باشد. و بنده چون مورد خطاب الهی قرار می گیرد و دلش شنوا می شود مست می گردد و گاه همچون علی ع مدهوش گشته و حتی قالب تهی می نماید. بوده اند عارفانی که در حین سماع از دنیا رفته اند زیرا مذکوریت موجب پرواز و عروج روح بسویش می گردد.

۳۵- و بدان که اولیای الهی و امامان کامل در مقام مذکوریت دائم بسر می برند یعنی بلاوقفه مشمول صلوة خدا بر خویشند. «خداست که بهمراه ملائک بر شما صلوة می کند» قرآن- و مقام عصمت برخاسته از این وضعیت است زیرا قلوبشان خانه خداست و وجودشان عرش و کرسی اوست.

۳۶- و بدان که به یاد آوردن مکرر مذکوریت و حالات و مشاهدات حاصل از آن اساس «بیان» و پیدایش حکمت و معرفت و حقایق قرآنی است. یعنی عرصه تبیین سراسر محصول ذکر. ذکر است و قرآن عربی که در نزد ماست نیز حاصل این واقعه در طی حدود بیست سال زندگانی رسول خداست.

۳۷- وقتی از ذکر سخن می‌گوئیم از خلق جدید سخن گفته ایم زیرا بطور کلی، حیات و هستی روحانی و الهی بشر حاصل به یاد آوردن خلقت قدیم است. این بازیافت همان توشه آخرت و حیات جاوید و قلمرو کمال و خلافت الهی می‌باشد! «هر که خود را نشناخت نابود است» علی^ع - یعنی خلقت قدیم و مادرزادی بشر بدون بازیافت و ذکر این هستی قدیم محکوم به هلاکت و نابودی می‌باشد. ولی برای اکثر بشری این واقعه با مرگ آغاز می‌شود که بایستی عرصه‌های برزخ و دوزخ را طی کنند. برای همین است که خلق جدید عرفانی که سراسر خلق قرآنی بشر است با موت‌های اراده همراه است. «تا چهار موت را در نیایی دین تو خالص نمی‌شود» علی^ع - برای همین است که اهل ذکر را «السابقون» نامیده است یعنی سبقت‌گیرندگان بر مرگ و تاریخ و جبر زمان!

۳۸- اگر دهر و جبر زمان بر جان آدمی نمی‌بود ذکر معنایی نمی‌داشت و همه در محضر خداوند و بلاوقفه در مقام شهود می‌بودند. پس ذکر سلاحی بر علیه جبر زمان یا دهر و عصر است که بین انسان و خداوند حائل است و یا بین انسان و ذاتش حجاب شده است. و این راز از خود بیگانگی بشر است که برخی عرفا آنرا چشم زخم ابلیس به آدم نامیده‌اند. در این باب در کتاب «عرفان تاریخ» به تفصیل سخن گفته ایم!

۳۹- این بدان آثار و کتابهایی که تبیین ذکر الهی بدست انبیاء و اولیاء الهی هستند نیز فقط بواسطه کسانی درک و دریافت می‌شوند که خود اهل ذکرند. همه کتب آسمانی و احادیث قدسی و متون اصیل عرفانی و حکمت الهی از این جمله‌اند که قرآن در رأس آن قرار دارد که اکمل ذکر است.

۴۰- اصل و اساس تعلیم و تربیت حقیقی و اسلامی هم ذکر است یعنی به یاد آوردن فطرت الهی خویشتن در قلمرو معرفت نفس! و اصلاً فکر حاصل ذکر است و انسان فاقد ذکر از تفکر حقیقی بیگانه است. «ذکر را بهمراه بینات و کتابها بر تو نازل کردیم تا برای مردم بیان کنی آنچه را که بر آنان نازل شده است تا شاید فکر کنند» قرآن- یعنی تفکر حاصل تبیین ذکر و گوش فرادادن و اندیشیدن درباره معارف و حقایق است که از ذکر آمده است. یعنی قرآن بزرگترین کارخانه و محرک تفکر برای کسانی است که یا خود اهل ذکرند و یا به سخنان اهل ذکر گوش میدهند و تصدیق می‌کنند.

۴۱- ذکر به معنای به یاد آوردن حقایق وجودی است و فکر هم تلاش برای تبیین و درک و فهم این حقایق در زندگی است. پس تفکر موجب می‌شود که ذکر از آسمان وجود بر زمین جای گیرد و جاری شود. مجموعه آثار ما چیزی جز فکری کردن ذکر نیست یعنی فیزیکی کردن امور متافیزیکی و دینی کردن دنیا و محسوس ساختن امور غیبی! علم کلام و فقه جلوه‌ای از این امر است که البته در صدر اسلام پدید آمده است ولی بندرت در تاریخ جریان یافته است و لذا امروزه مسلمانان دچار قحطی علوم قرآنی و احکام الهی در جهان مدرن می‌باشند زیرا فقه هزار سال پیش دیگر پاسخگویی مسائل انسان آخرالزمان نیست مگر اینکه بقدرت ذکر، تأویل گردد. بحران فقاقت و مدنیت و فرهنگ اسلامی در عصر ما بمعنای فقدان ذکر در علمای دین است. ذکر بمعنای به روز نمودن خدا و رسول و دین و شریعت و فضیلت است یعنی الساعه کردن قرآن که همان کشف ذاکرانه قرآن است. زیرا قرآن همواره در حال نزول است و قلوب ذاکران آنرا در هر عصری در می‌یابد و می‌خواند و تبیین می‌کند.

۴۲- ذکر را نمی‌توان تبدیل به علوم و فنون علّیتی نمود. چنین تلاشی در تاریخ زمینه‌پیدایش خرافات و جنون و انحرافات عظیمی بوده است. از جمله این خرافات تبدیل ذکر به ورد است که موجب جنون و شیطان زدگی بسیاری بوده است بخصوص که این وردها به نیت امور دنیوی باشد.

۴۳- عامیانه‌ترین و جهانی‌ترین تجربه بشری از ذکر همان به یاد آوردن خاطرات گذشته زندگی است که عموماً با احساس حسرت و بر باد رفتگی توأم است و لذا بسیاری اصلاً میلی به ذکر خاطرات خود ندارند و تلاش می‌کنند گذشته خود را از یاد ببرند. و آنهایی هم که خاطراتی از خود را به کرات مرور می‌کنند و به یاد می‌آورند و نقل می‌کنند گزینه‌هایی سانسور شده و گاه تبدیل و تحریف شده از وقایع گذشته است. ولی یاد آوری حتی شادترین و موفق‌ترین تجربیات گذشته هم بدون احساس حسرت و بر باد رفتگی و اندوه نیست. یاد گذشته عین یاد فناست و لذا اندوه از عناصر ثابت این نوع ذکر است. گریز اکثر انسانها از یاد گذشته عین گریزشان از فنا و بر باد رفتگی است و فرارشان از اندوه! ولی ذکر بمعنای قرآنی و عرفانی آن دارای ماهیتی کاملاً معکوس است یعنی ماهیتی حیات بخش و مبارک و مستی‌زا دارد و عنصر حزن و اندوهش ناشی از فراق مشاهداتی است که هرگز قابل تکرار نیست.

۴۴- ولی به یاد آوردن خاطرات گذشته به نیت صدق و احیای عدل و معرفت و خودشناسی و خداشناسی و فهم زندگی می‌تواند زمینه ذکر الهی شود و در همین گذشته بر باد رفته و سراسر ستم و جهل و معصیت، خداوند و حضور رحمتش کشف شود و تا به اکنونیت و الساعه برسد که قلمرو ذکر قلبی و بیداری وجدان است و آستانه

رجعت الي الله و درك حضور خدا در حال! اين نوع ذكر به معرفت نفس اماره مي انجامد و قلمرو پيدايش تفكر و معرفت ديني است. ولي معمولاً بدون داشتن دوست مؤمن و صديق و عارفي نمي توان از اين راه بر بيداري قلبي و ذاكرانه رسيد زيرا انسان بواسطه غرور و خود- فریبي غريزي خود امكان خودشناسي حقيقي ندارد و فقط خود را مي فریبد و به ناحق تقدیس و تمجید مي كند و همواره خود را ايتارگر و مظلوم و برحق و ديگران را ناحق و ظالم مي خواند.

۴۵- اگر انسان گذشته خود را صادقانه و جسورانه آنگونه كه بوده به ياد آورد خداوند را هم در سراسر زندگيش حاضر و ناظر و حافظ و هادي خود مي يابد. هر كه خود را به ياد آورد خدا را هم به ياد مي آورد. اين ذكر عام است كه براي هر كافر و مؤمني ممكن است كه بدون يك آئينه ممكن نيست.

۴۶- منظور از آئينه انسان مقیم الساعه و اكنونيت وجود است كه از جبر زمان خارج است پس در حضور خداست و چشم و گوش اوست و از اين چشم و گوش و هوش، زندگي فرد آنگونه كه بوده رخ مي نمايد و حضور خدا هم آشكار مي شود در اين معرفت نفس!

۴۷- امام زمان تنها انساني است كه در زمان نيست و لذا هر كه به او متصل است از سيطره زمان و جبر تاريخ و ظلمت دهر خارج است. و اين همان معنای نجات در قلمرو غيب است كه بمعنای خروج از عرصه غفلت است بمعنای قرآني آن! و آنكه در زمان و اسير زمانه و تاريخ است در جرگه «غافلون» است يعني از واقعيت وجودي خود غافل و غايب است.

۴۸- علاوه بر اين روش هاي ذكر، رحمت عامه خداوند گاه بي مقدمه و حساب و كتابي بر آدمي فرود آمده و براي لحظاتي او را از ظلمت زمان خارج نموده و مقیم الساعه و بدعت مي سازد. اينجاست كه بناگاه و بي هيچ مقدمه و علتي يك فكر بكر، يك اثر هنري بدیع يا يك قطعه موسيقي و يا عملي حماسي و حيرت آور رخ مي نمايد. كه جمله اينها آثار ذكر و مولد ذكر در سانرين هستند. همه شاهكارهاي جاودان ادبي، علمي، فلسفي، هنري و اقدامات بكر اجتماعي و معنوي در جرگه ذكر هستند كه خود خداوند طبق قولش از آنها محافظت مي كند و در تاريخ مي مانند. اين آثار بينات الهي محسوب مي شوند كه براي عامه بشري مولد بيداري دل و وجدان است همچون شاهنامه فردوسي، مثنوي مولوي، هاملت، برخي آثار موسيقياني بتهوون و سائر هنرمندان بزرگ و يا برخي تابلوهاي نقاشي و يا اشعار و غزليات حافظ.

۴۹- به زباني ديگر بايد گفت هر عمل پداهه اي مي تواند ذاكرانه باشد يعني مهد نزول ذكر قرار گيرد، آنگاه كه انسان به آني از زمان و زمانه و ابتلائات دنيوي جدا مي شود و در حال قرار مي گيرد. زيرا حال مقام حضور دل است به شرطي كه دل زنده باشد وگرنه به هيچ روشي از جمله مسكرات و روانگردانها نمي توان به اكنونيت وجود رسيد و بلكه همان شعور دنيوي هم زایل شده و فرد دچار اجنه و شياطين مي گردد و آنچه از وي بروز مي كند نه الهي كه شيطاني است كه اكثر دعوي هاي عرفاني در بازار اينگونه اند و لذا براي استمرارشان نيازمند روانگردانهاي قدرتمندتر هستند تا بتوانند براي لحظاتي روان خود را از اسارت مشكلات مادي رها كنند كه به دام شيطان مي افتند.

۵۰- اينجانب چند تجربه خلاق با آثار ذاكرانه هنرمنداني داشته ام كه در تحول معنوي ام اثري شگرف داشته اند از جمله در مشاهده چند تابلو نقاشي از وانگوگ در يك موزه آلماني و شنيدن چند اثر ذاكرانه موسيقياني از يكي از هنرمندان صوفي مشرب هندي به نام استاد علي اكبر خان و نيز برخي از دو بيتي هاي مولانا و باباطاهر و نمايشنامه هاملت اثر شكسپير.

۵۱- انساني كه اهل ذكر است همه وقايع مادي و معنوي و طبيعي و اجتماعي براي او منابع نزول ذكر محسوب مي شوند و او را به ياد خدا آورده و به خدائش ملحق مي سازند. از تماشاي مناظر طبيعي تا شنيدن موسيقي و رابطه با مردم و بلكه هر دم و بازدمي و از همه مهمتر آنگاه كه در آئينه خود را نظاره مي كند، زيرا وجود آدمي و بخصوص صورتش عصاره ام الكتاب است و نيز مهبط بلانقطاع نزول ذكر است. درست به همين دليل عشق جمالي قدرتمند ترين مذکر (ياد آور) است. و انسان عاشق اگر حقا عاشق باشد و نه مبتلا و فاسق، يك انسان كاملاً ذاكر است و نيز مذکور. يعني هم در هر چيزي خدا را به ياد مي آورد و هم جمال محبوبش دمامم در دلش القاء ذكر مي كند و اينست كه رسول خدا انسان عاشق را اگر بر عصمت باشد شهيد مي خواند، يعني كسي كه به مقام شهود مي رسد كه اين شهادت حاصل غايت ياد جمال محبوب در فراق است. از اين رو بهتر مي توان ارزش ادبيات عاشقانه را در عرفان اسلامي درك نمود.

۵۲- پس همانطور که امام صادق ع می فرماید که جمال آدمی عصاره امّ الکتاب است، کسی که عاشق بر جمالی می شود صورتی از امّ الکتاب را نقش دل و جان خویش ساخته است یعنی با دل و جانش بر کتاب خدا وارد شده است پس در وادی ذکر قرار گرفته است تا این کتاب را در فطرتش به یاد آورد و بخواند و آنچه که می خواند و بیان می کند جز حقیقت قرآن نیست و لذا سراسر حکمت و علم توحید و عرفان حق است. پس هر انسان حقاً عاشقی که فراق عصمت گزیند در مقام یک پیامبر مرسل قرار گرفته است اگر بداند. و اگر جهل ورزد و فسق نماید به همین قدرت دچار ابطال و ضلالت و شیطنت می شود. پس عشق جمالی صراط المستقیم ذکر است. پس می بینیم که خداوند رحمان این بزرگترین گوهر هدایتش را به همه انسانها یکسان عنایت فرموده است ولی دریغ از جهل آدمی.

۵۳- از این منظر بنگر که عشق و صلوة بر جمال محمد و آل او که خود مظاهر نوری جمال پروردگارانند چه برکت و کرامت و هدایتی به همراه دارد. و همچنین دیدار جمال اولیای الهی و هر مؤمنی. و اینست که در دیدار دو مؤمن خداوند دیدار می شود که این حاصل کمال ذکر است، آنگاه که دو تجلی از امّ الکتاب که حامل نور ذکرند در مقابل یکدیگر قرار می گیرند فقط خداوند به یاد نمی آید بلکه آشکار می شود. برای همین است که در قرآن کریم اینهمه بر شوق لقاء رب اصرار شده است. زیرا دیدار با اربابان معرفت موجب جوشش ذکر است و فرد را از ظلمت زمانیت بر آستانه السّاعه می کشاند و روحش را منور می کند.

۵۴- بدان که اصلاً عاشق بر جمال کسی شدن خود واقعه نزول ذکر است بر دل. زیرا در همان نخستین دیدار این خود خداوند است که به یاد دل می آید و لذا عشق حاصل می شود و اما آنچه که در عرصه فراق رخ می دهد ذکر ذکر است که مولد حکمت و معرفت است که از دل بر ذهن و سپس بر زبان جاری می شود. اینست که همه سخنگویان و نویسندگان بزرگ و هنرمندان خلاق و نیز فعالان عرصه عدالت و حریت جمله در فراق محبوب به سر می برند یعنی در عرصه ذکر. ذکر قرار دارند که کلام الهی و نقوش غیبی و فعل رحمانی از آنان صادر می شود. مرحله نخست را نزول ذکر گویند و مرحله دوم را صعود یا عروج ذکر می گویند.

۵۵- بدان که انبیاء و اولیای الهی و همه انسانهای الهی از هر مقام و درجه ای کاری جز ذکر ندارند. یعنی اینکه خداوند را در خود به یاد آورند و این یاد را به دیگران نیز القاء کنند و این کل جریان تعلیم و تربیت است. «پس به یاد آور و به راستی که تو نیستی جز به یاد آورنده» غاشیة ۲۱-

۵۶- «و سوگند به القاء کنندگان ذکر» مرسلات ۵- «پس وای بر تکذیب کنندگان در چنین روزی» مرسلات آیات ۱۵-۲۴-۲۸-۳۴-۳۷-۴۰-۴۵-۴۷ و ۴۹- که اینهمه فریاد خداوند بر سر تکذیب کنندگان ذکر است که چون آن را از جانب اولیای الهی یافتند یعنی خدای را قلباً به یاد آوردند این یاد را انکار می کنند و خداوند هم پس از اتمام حجت و مهلت بر چنین دلهایی مهر باطل می زند تا دیگر نه چیزی را به یاد آورند و نه بفهمند و نه دوست بدارند که این هلاکت قبل از مرگ است. یعنی این تکذیب کنندگان در قیامت نمی توانند ادعا کنند که خدای را نشناختند و کسی نبود که به آنان بشناساند تا قلباً به او ایمان آورند. زیرا خدا را قلباً احساس کردند و بلکه دیدند و ایمان آوردند و انکار کردند.

۵۷- «و یاد کن اسم پروردگارت را و وارد شو» قرآن- بی تردید یاد کردن خداوند با جاری کردن یکی از نامهایش بر زبان آغاز می شود و سپس ورود بر وادی ذکر. ولی این فقط کلید درب شهر ذکر است. پس مپندار که ذاکر شدن به خدا خدا کردن ختم می شود بلکه انسان ذاکر به مذکوریت می رسد و از خود فنا می گردد. در این وادی چه بسا الفاظ اسمای الهی حجاب راهند. همانطور که بایزید بسطامی که در ذکر بندرت کسی به مقامش رسیده است می گوید چهل سال خدا گفتم و عاقبت دیدم که اذکارم حجاب من بوده است.

۵۸- هر يك از اسمای الهی جهانی هستند به وسعت کل هفت زمین و آسمان. جهان رحیم، جهان کریم، جهان عظیم، جهان عزیز، جهان حبیب، جهان غفار و... که هر يك از اسمایش کلید دروازه یکی از این جهاتهاست و اهل ذکر کسی است که مقیم این جهاتهاست.

۵۹- بدان که ذکر یعنی یاد کردن خدا در دل، همان درك حضورش در خویشتن است. پس ذکر انواع و درجات احساسات الهی است بسته به اینکه از درب کدامین اسمش وارد شده باشی. پس اگر از درب رحمان و رحیمش وارد شده باشی (اسم پروردگارت را بگو و وارد شو) کل وجودت در دریای رحمتش شناور می گردد و کل جهان بیرون را سیمای رحمتش می یابی. تجربه ذاکرانه اینجانب در هیچ يك از اسمای الهی به اندازه اسم علی و حی، خلاق و منقلب کننده و مستی زا نبوده است.

۶۰- آدمي يا بر اساس نيازهايش خدای را به ياد مي آورد، يا به نيت شکر و يا بر اساس محبتش. ولي در همه حال مستحق ترين انسانها به ذکرش همان مستضعفترين انسانهايند. يعني در مرحله نخست هر يك از اسماء الهي در يك از نيازهاي بشر است و آنکه به غير او رجوع نمي کند اسمي از اسمائش را با تمام وجود صدا مي زند. پس بزرگترين دشمن ذکر در انسان شرکهاي اوست. يعني اگر در هر امري فقط او را بخواني، او را در دلت حاضر مي يابي و اين يعني ذکر.

۶۱- خداوند در کتابش به مؤمنان امر فرموده که نماز را به قصد ذکرش اقامه کنند، يعني اينکه در نماز حضور خداوند در دل پديد مي آيد که غايت اين حضور به شهود مي رسد. ولي آيا براستي چند درصد اهل نماز به اين قصد اقامه صلوة مي کنند؟ زيرا صلوة همان آستانه ورود است. يعني ورود بر حضرت. و اصلاً لغت صلوة به معنای ورود است.

۶۲- و اما بدان که بزرگترين ذکر و ذاکر و مذکور و مُذکّر وجود امام است و اصلاً امام از اسماء خداست که امام آشکار که مبين و بيانگر اذکار الهي نيز هست، طبق قول قرآن کانون عالم هستي است. يعني کل کائنات ذاکر به او هستند. يعني او محل نزول و عروج ذکر است. پس ياد او از هر ذکر قدرتمندتر است و ذکر مي ميرد از هر شرک است و اينست که گفته شده است که بي امام را نماز نيست زيرا بي امام انساني مشرک است. پس نمازش به ذکر نمي انجامد و هدف از نماز هم جز ذکر نيست. پس بدان که اهل ذکر بر روي زمين جمله متصل به وجود امام زمان هستند با واسطه و يا بي واسطه. سرآغاز ذکر در خود اين بنده نيز با ديدار آن حضرت بوده است.

۶۳- هر که دلت را به ياد خدا بلرزاند و گرم کند و قرار بخشد ذاکر است و بگونه اي متصل به امام است پس هم او را به عنوان امام خویش درياب تا اهل ذکر شوي.

۶۴- ياد خدا و آيات و رسولانش در ذهن مولد فکر است. يعني در ذهني که خدا نيست تفکر هم نيست و آنچه که هست فوت و فن و حساب و کتاب و آرزوها و خيالات است. ولي ياد خدا در دل که به معنای دقيق کلمه همان ذکر است موجب شکر است که اين مستي سراسر تسليم و شکر است و کمال ذکر قلبي خدا آنجاست که انسان اهل ذکر محل تجليات حق مي شود و يك وجه الله است. پس جمال چنين کسي چون نقش دل شود فرد را دائم الذکر مي سازد. و بدان که هر چه که ذکر خدا در انسانهاي ديگر تکثير شود بر عظمت و جلوه اش افزون مي شود و اين از برکت ذکر است. و اين همان معنای «و ذکر والله کثيراً» مي باشد. زيرا ياد خدا يك امر کمي نيست که نياز به تعدد و کثرت داشته باشد و بلکه بدین معناست که انسانهاي اهل ذکر جز انتشار ذکر در ميان مردم رسالتي ندارند و اين به معنای تکثير ذکر است. «پس خدای را به ياد آور که جز اين تو را کاري نيست» قرآن-

۶۵- نشان داديم که ياد يا درک و حس قلبي خدا همان سرآغاز ايمان است که اهلش اگر به اطاعت از منبع ذکر خود درنيايد دچار گمراهي و شرک عظيمي مي شود و به اشد خودپرستي مبتلا شده و به کرم خدا غره گردیده و تا سر حد مکر با خدا به پيش مي رود.

۶۶- در آخرالزمان و عرصه ختم نبوت آنچه که قلمرو هدايت خلق است همین ذکر است که از طريق رسولان ذکر به مردمان القاء مي شود و اينان جاي خالي نبي و امام غايب را جبران مي کنند. «و سوگند به القاء کنندگان ذکر» مرسلات- و اينان رسولان خدا و جانشينان امام زمان هستند.

۶۷- پس بدان که در دوره غيبت امام، نجات رحماني آن حضرت براي مردمان، جز ذکرش نيست که از طريق اوليائش به قلوب مردم مي رسد و نجاتي بي دردسرتر از اين ممکن نيست همانطور که در قرآن آمده که «براي اهل تقوا جز ذکر هيچ حسابي نيست»- زيرا ظهور جسماني امام زمان در جهان منجر به قيامتي مي شود که بيش از دو سوم مردم جهان هلاک و نابود مي شوند. پس حکومت عدل امام بر دريائي از خون برپا مي گردد.

۶۸- در عجبم که چرا کساني که دعوي مهديت دارند و مي گویند که ناجي موعود هستند را به زندان مي اندازند که طرفدارانشان مصرتر هم شوند. زيرا آدم بايد خيلي احمق باشد که امام نباشد و دعوي امامت و نجات خلق کند زيرا در اينصورت بايستي بدبختي هاي مردم را علاج کند و پاسخگوي همگان باشد. بگذارند بماند و ادعا کند تا به سرعت رسوا و مطرود گردد. بدان که حکومت جهاني امام زمان هم به قدرت القاي ذکر حضرت در قلوب مردماني است که تسليم شده و تصديق کرده اند. و بدینگونه مردمان به قدرت ذکر قلبي بر جنات نعيم خدا وارد شده و بي نياز

و عادل و سعادت مند می شوند. زیرا اهل تقوا را جز ذکر هیچ حسابی نیست یعنی بواسطه ذکر قلبی تأمین و بهشتی می شوند.

۶۹- اصلاً عدالت به معنای قرار گرفتن بر جای خویشتن جز بواسطه ذکر ممکن نمی شود زیرا یاد خدا در دل است که آدمی را مقیم بر عرش وجودش یعنی دلش می سازد و قانع و متکی به خود ساخته و در نزد خدا روزی می برد. و جامعه ای ذاکر جامعه ای عادل است. و امام زمان بدینگونه حکومت عدل جهانی را مستقر می سازد و جنات نعیم رخ می نماید. زیرا جای انسان، دل اوست که منظر و عرش خداست و انسان هم خلیفه اوست که بایستی بر جای او مستقر شود. و نمی شود الا به قدرت و روح ذکر قلبی که همان یاد خدا در دل است. و بدینگونه به خویشتن خویش رجعت می کند و مقیم در خود شده و عادل می گردد و بی نیاز از خلق! و اینست نجات!

۷۰- یاد خدا در خویشتن عین یاد ذات ازلی خویش است. الحاق به هویت الهی خویش که هویتی احد و صمد و بی علت و معلول و بی همتاست. عدل و نجات و رستگاری هم جز این نیست. و این یاد (ذکر) نور است نور وجود امام و خلیفه مطلق او در عالم ارض! پس بدون اتصال به امام، ذکر می ممکن نیست. «اطاعت کنید از خدا و رسول و نوری که با آن فرستاده ایم» قرآن-

۷۱- یاد خدا یاد خویشتن است که از اتصال و دیدار با انسانی که خویشتن خویش است حاصل می آید. و این یاد موتور محرکه رجعت به خویشتن خویش است که همان سیر الی الله می باشد تا رسیدن به خود و استقرار در خود و مقام تفرید و توحید! و امام، کانون اشاعه چنین یادی است. اینست که خودشناسی و امام شناسی و خداشناسی امری واحد است.

۷۲- در قرآن کریم آمده آنانکه خداوند را در دل خویش یاد می کنند با انبیاء و اولیاء و شهداء و صدیقین و صالحین محشور می شوند. و این الحاق به جنات نعیم است و نجات اینست!

۷۳- با ظهور امام زمان که بقیه الله و ذکر الله و نور الله در عالم ارض است همه مردمان جهان خدای را در خود به یاد می آورند و قلوبشان تصدیق می کند ولی اکثرشان این تصدیق و ادراک و ذکر قلبی خود را به زبان انکار و عداوت می کنند و در واقع به جان خود و همدیگر می افتند و بدینگونه هلاک می شوند و مابقی مردمان تسلیم این ذکر شده و نجات می یابند و بر جنات نعیم وارد می شوند و جامعه امامی پدید می آید که جامعه ای ذاکرانه است و در آنجا جز ذکر هیچ حساب دیگری نیست «اهل تقوا را جز ذکر هیچ حسابی نیست» قرآن- یعنی همه در نزد خدا روزی می برند زیرا در نزد خدایند! زیرا بقول رسول خدا یاد خدا همزیستی با خداست.

۷۴- «هیچ ذکر نو از جانب خدای رحمان بسویشان نیامد الا اینکه انکار نمودند» شعراء ۴- بدان که هر یادی از خدا برخاسته از حجت و بینة ای در جهان برون است که تبیین جدیدی از زندگی بشر بر روی زمین را در هر عصری ارائه می کند و بشر را دعوت به اطاعت خالصانه تری از امر حق می نماید. در این آیه سخن از «ذکر محدث» است یعنی ذکر نو که بنیاد نوینی فراهم می سازد و حادثه جدیدی را مخاطب قرار می دهد و خداوند را از همان وجه حادثه معرفی می کند. مثلاً مجموعه آثار ما بعنوان یک ذکر نو و محدث امر آخرالزمان و قیامت را که مهمترین حادثه دوران است عرضه کرده و به معرفی خداوند در این واقعه پرداخته است. و بشر این عصر را دعوت به معرفت نفس و شوق لقای پروردگار نموده است. در اینجا معرفت نفس و لقاءالله یک ذکر نو و محدث است که بر حادثه قیامت بنا شده است.

۷۵- ولی نو بودن این ذکر برای مشرکان و منافقان بهانه خوبی است تا به جرم بدعت انکارش کنند. در حالیکه ذکر هر عصری کاملاً مختص به همان عصر و لذا نو و بدیع است زیرا جهان و انسان همواره در حال خلق جدید است. ولذا انکار و راه حل های گذشته در این عصر پاسخگو نیستند و حتی توان تبیین جهان مدرن را هم ندارند.

۷۶- ذکر بمعنای به یاد آوردن خدا و آیاتش می باشد. پس آخرالزمان و قیامت و علانم کثیر آن در عصر ما بزرگترین ذکر است که ذکر جهانی هم هست. و لذا ما به تبیین این ذکر عظیم پرداخته ایم تا اسرار و معنا و حقیقت هر آنچه که بر مردم این عصر نازل شده را بیان کنیم. «ما بینات و کتابها را به همراه ذکر بر تو نازل کردیم تا آنچه را که بر مردمان نازل شده برایشان بیان کنی» قرآن-

۷۷- «و اما آنانکه از ذکر ما روی برگردانند و انکار کنند برایشان شیطان را می گماریم تا با آنها دوست باشد» زُخرف ۳۵-

انبیاء و اولیای الهی در هر زمین و زمانی، شاهدان بر خلق و مبشران (مژده دهندگان) و انذار کنندگان (هشدار دهندگان) مردم می باشند که این بشارت و نذارت دو روی سکه ذکر است. انکاری که رحمت و مغفرت هستند و انکاری که هشدار و اخطار می باشند. و این هر دو نوع ذکر بصورت بینات و حجت ها و معجزات و حوادث عجیب رخ می نمایند که جمله نشانه های الهی برای مردم محسوب می شوند که عادت ها و سنت های اعتقادی و رفتاری را می شکنند و موجب احیای ایمان می شوند. ولی برای کسانی که انکار می کنند همنشینی با شیاطین رخ میدهد زیرا آدمی فقط با مشورت و القای شیطان به انکار آیات و اذکار الهی می پردازد ولی چون شیطان جز مکر و فریب هنری ندارد عاقبت به ضلالت و رسوایی می رسد و ندامت و حسرت که: ای کاش انکار نمی کردیم و با مؤمنان می بودیم!! کسی که دوستی با خدا را انکار کند دیگر نمی تواند به حیات غریزی و حیوانی خود باز گردد بلکه شیطان صفت می شود و از اولیای شیطان می گردد.

۷۸- مثلاً آنکه حوادثی مثل خسوف، طوفان، زلزله و سونامی و بارش خاک را که از آیات و اذکار الهی هستند اموری صرفاً طبیعی و عادی می خوانند و جنبه های انذارشان را نفی می کنند در جرگه کسانی هستند که ذکر را انکار کرده و با شیطان محشور می شوند. کسانی که علائم ظهور و آخرالزمان را صرفاً حوادثی طبیعی و اقتصادی و سیاسی و دسیسه ای می نامند نیز در همین گروه شیطان پرستان قرار می گیرند.

۷۹- ما امروزه در عصر نزول بلاوقفه ذکر زیست می کنیم و باید باشند کسانی که این اذکار را تبیین و تأویل نمایند و به مردم راه بنمایند. این آیات و اذکار مستمر نشانه ظهور امام است زیرا او خود کانون و منشأ همه ذکرهاست.

۸۰- ذکر برای مؤمنان ماهیتی تیشیری (نوید بخش و رحمانی) دارد ولی برای بقیه مردم ماهیت تنذیری (اخطاری) دارد ولی هردو بیدار کنند و هدایت بخش است الا برای منکرانش!

۸۱- ذکر بمعنای یاد خدا یک یاد صرفاً ذهنی نیست بلکه اساساً قلبی و منقلب کننده و متحول سازنده احوال و افکار است و سرنوشت آدمی را دگرگون می سازد به دو روش هدایت بخش یا خسران زا که بستگی به تصدیق یا تکذیب ذکر دارد.

۸۲- همه حوادث طبیعی و اجتماعی و اقتصادی و سیاسی که در روایات مربوط به ظهور و آخرالزمان در متون مذهبی آمده چون رخ نمایند به مثابه ذکرند.

۸۳- بدان که اذکار، عناصر و کارگاههای خلقت روحانی بشرند که هرگز به پایان نمیرسند و همواره در وجود انسان مشغول بکارند کار آفرینش عرفانی. هر ذکر یکبار رخ میدهد ولی ذکر پایانی ندارد و هر بار که پدید می آید حقیقت جدید و خلقت جدیدی را موجب می شود و آدمی را اعتلاء می بخشد. این معنا در مجموعه آثارمان بوضوح حضور دارد!

۸۴- ولی انسانی که خود اهل ذکر شده و ذکر تبدیل به مقامش می گردد که همان مقام مذکوریت است که دمامد مشمول یاد خداست بزرگترین ذکر الهی بر روی زمین است که هر کسی با یاد یا دیدارش منقلب و متحول شده و ذاکر می شود. که این ذکر، اعمال و افکار خارق العاده و رحمانی را از وی صادر می کند و موجب هدایتش می شود. که خود این نوع اعمال و افکار ناشی از ذکر، درجه ای از ذکرند که هرگاه که به یادشان می آورد مجدداً منقلب و خدانی می شود.

۸۵- هر چه که انسان را صفات و خلق و خوی خدانی می بخشد ذکر است. آنچه که تخلقوا باخلاق الله می کند ذکر است و این یعنی خلق جدید عرفانی!

۸۶- به یاد می آورم در دوره نزول روح که همان نزول ذکر و اسماءالله بود هر گاه که یکی از نامهای خداوند را بر ذهن یا زبانم می آوردم کن فیکون می شدم و گاه موت اراده حاصل می گشت تا آنجا که جرات بردن نام او را نداشتم. و به یاد این داستان متنوی می افتادم که عارفی که مجبور شد نام خدا را بر زبان راند در جا جان سپرد.

۸۷- در آن دوره در عین حال اسمای الهی نا خودآگاه از اعماق دلم می جوشید و بالا می آمد و از زبانم جاری می گشت و فقط در حالات و رفتار سماعی قابل تحمل و هضم و جذب می شد وگرنه براستی به حال مرگ می افتادم. و سماع را در حقیقت امرش بدینگونه کشف و درک نمودم و مضرات و مفساد سماع های مصنوعی را نیز دانستم که چه معصیت و گناه کبیری است.

۸۸- در آن دوره نزول روح، گاه اسماء و اصواتی از اعماق جانم بر زبانم جاری می شد که خودم هم معنایش را نمی دانستم و نشنیده بودم که اتفاقاً این اذکار قدرتمندتر از سایر اذکار بودند به لحاظ قدرت کن فیکون در خلق جدید! مثل هی، ها و هج. بعداً دانستم که اینها اسماء ذات و اعظم پروردگارانند که چون از جان بر آیند آدمی را یک شبه به مقام تفرید و توحید می رسانند و از هر غیري پاك می سازند.

۸۹- اذکار الهی در قلوب اهل ذکر موجب موتها و حیاتیهای برترند. آدمی بایستی از حیات حیوانی و نفسانی و کافرانه اش بمیرد تا به اسمای الهی خلق شود و خلق جدید جز این نیست.

۹۰- به یاد می آورم که در دلم صدایم می زد و این صدایش تار و پود وجودم را از هم می درید و احساس نابودی می کردم تا پاسخش را می دادم و با این پاسخ می مردم و دوباره حیاتی نو می یافتم. که از میان این اذکار و اسمای الهی اسم حی و هو و ها و هی و هج و حق قدرتمندترین خلقت را موجب می شدند. بعدها در کتاب سر و آژه دریافتم که لفظ هـ (ح) همان دم و بازدم است که در جان آدمی جاریست و انسان از آن غافل!

۹۱- پس از به پایان رسیدن آن دوره سه ساله نزول ذکر و روح و پس از عروج روح، دوره ذکر ذکر آغاز شد که عرصه قلم و تبیین بوده است که تاکنون ادامه دارد.

۹۲- پس بنده نخست مذکور حق واقع شدم و سپس ذاکرش! و در دوره ذاکریت و بر زبان راندن اسمایی که بر دلم جاری می شد گاه روزها و هفته ها جان می کندم تا لفظش را بیابم که یک بار یک زاغچه به دادم رسید و آن ذکری را که در دلم مانده و بر زبانم نمی آمد را به من تلقین نمود که آن «احق» بود که صوت طبیعی این پرنده زیباست. به یاد دارم که این پرنده چند بار با نوکش درب اطاقم را زد و مرا به بیرون کشاند و همراهش مسافتی را طی کردم تا ذکرش را القاء نمود.

۹۳- به یاد دارم که آن دوره نزول روح و ذکرش سراسر غرق در رحمت بودم و بعدها در قرآن خواندم که: رحمن آفرید انسان را و تعلیمش نمود قرآن و بیان را! پس اگر قرآن کریم کتاب رحمن و رحیم است یعنی کتاب آفرینش روحانی بشر است و این آفرینش سراسر رحمت است. کتاب «فلسفه بسم الله الرحمن الرحیم» بیان این حقیقت است.

۹۴- پس باید گفت که برترین ذکر و بلکه منشأ همه اذکار الهی بر بشر، همان روح و نزول و انتشارش می باشد. و مجموعه آثار ما مصداق این نزول روح و انتشارش در میان مردمان است. این روح بر بنده القاء شد و من هم بواسطه آثارم به دیگران القاء نمودم. و این مصداق وحی است که مجدداً وحی می شود از خداوند بر رسولش محمد مصطفی، از او و امامش بر این بنده حقیر و از این بنده هم بر مردمان. این همان رسانیدن رسالات الهی به مردم است. این همان راز استمرار وحی محمدی در دوران ختم نبوت است و مسئله تنزیل بی پایان قرآن!

۹۵- ابن عربی از میان اولیاء و خلفای الهی، اهل ذکر را در بالاترین مقامات الهی قرار داده است. باید دانست که ولایت و خلافت الهی بدون ذکر اصلاً راه و روش دیگری ندارد ولی اهل ذکر دو دسته اند دسته اول ذاکران خاموش هستند که اکثراً چنین می باشند ولی انگشت شماری هم ذاکران ناطق و اهل بیان و تبیین و تعیین ذکر برای مردمان می باشند یعنی اهل ذکر ذکرند به مصداق این آیه که: ما بینات و کتابهانی را به همراه ذکر بر تو نازل کردیم تا بیان کنی آنچه را که بر مردمان نازل شده است تا شاید اهل تفکر شوند! قرآن کریم-

۹۶- به طور مثال شمس تبریزی و بایزید بسطامی از نوع اولیای خاموشند. ولی مولوی و ابن عربی ذاکر ناطق هستند.

۹۷- در حقیقت ذاکران ناطق رسالت ایجاد تفکر در مردم را دارند که ذکر را تبدیل به فکر می کنند طبق آیه فوق الذکر!

۹۸- از همین آیه مذکور آشکارا معلوم است که آن روح یا ذکری که بر یکی از حق پرستان نازل می شود منحصر به فرد او نیست بلکه بر کل کره ارض و مردم جهان نازل می شود و آن ذاکر خدا این مأموریت را دارد که روح ذکر را تبیین و تبدیل به فکر برای مردم نماید تا عوارض و نتایج خیر و شر این نزول را در زندگی بشری بیان نماید و مردم را بشارت و تنذیر کند و زندگیشان را مفهوم و معقول سازد. یعنی آن ذکر و روحی که در آن سالها بر بنده نازل شد بر کل بشریت نازل شد که منجر به بروز و ظهور بینات و حجت هائی حیرت آور گردید که اکثرشان از

علامت ظهور آخرالزمان است طبق روایات دینی! ولی بنده اکثر این بینات را که در طی بیست سال اخیر در جهان روی نمود را در مشاهدات و مکاشفات عرفانی در همان ایام رؤیت نمودم از جمله انفجار برجهای دوقلوی نیویورک و ماجرای طالبان و حمله به افغانستان و عراق و بارش جهانی خاک و زلزله های پیاپی در زمین و خسوفهای کثیر و... و از جمله واقعه فتنه ۸۸ در کشورمان. که این واقعه اخیر را پیشاپیش به مردم و مسئولین هشدار دادم و علتش را هم بیان کردم ولی متأسفانه تنها واکنشی که حاصل شد دستگیری و محاکمه بنده پس از وقوع واقعه بود.

۹۹- بدان هرگاه روح و ذکری که نازل می شود همه قلوب ذاکر و مخلص خدا آنرا در می یابند منتهی برخی خاموش و برخی ناطق هستند. کل مردم جهان هم آنرا در می یابند ولی اکثراً به انکارش می پردازند و یا توجیه علمی و فنی و طبیعی و سیاسی می کنند. پیدایش اینهمه مدعیان مهدویت و مسیحیت و نجات کذایی و دجالان هم حاصل واکنش کافرانه و شیطانی در قبال این نزول است و نیز احساسات روحانی و عرفانی که کل مردمان جهان را در بر گرفته است که برخی را بازیچه دجالان می کند و برخی هم به سوی توبه و تقوا و انتظار ظهور حق می روند. زیرا طبق قول قرآن کریم هرگاه که خداوند روح یا ذکری نازل می کند شیاطین هم به القای وحی خاص خودشان در قلوب مردمان می پردازند. و بسیاری را فریب می دهند و اینان تبدیل به دجالان کوچک و بزرگ می شوند و بسیاری از مکاتب عرفانی موجود در بازار از این نوع هستند. ولی ظهور جهانی دجالان هم از جمله علامت ظهور ناجی موعود آخرالزمان است و باید حقتش را دریافت!

۱۰۰- آنانکه این ذکر یا روح نازل شده را با القای شیطان و هوای نفس می آلاینند تبدیل به دجالی می شوند که چه بسا دارای کراماتی هم هستند که البته فریبنده می باشد! همانطور که در تلاوت قرآن و یا نماز و ورد اسمای الهی هم امکان رسوخ و القای شیطان وجود دارد که در قرآن مذکور است.

۱۰۱- آن ذکر و روحی هم که از آثار ما به خوانندگان می رسد می تواند شامل همین واقعه القای شیطان شود که کافران را جز خسران نمی افزاید و منافقان را رسوائی. و فقط اهل تقوا را هدایت می کند. ولی همگان را به برپایی قیامت نفسشان می کشاند که سرآغاز یک سرنوشت و انتخاب جدیدی است برای اهل تصدیق و توبه موجب بخشودگی و نجات و سعادت است و برای اهل تکذیب هم موجب شقاوت و مرگ دل است. این ذکر روحانی، هرکسی را به سرعت به غایت آنچه که هست و می خواهد می رساند و اینست معنای قیامت صغرا در دنیا! این قیامتها موجب قطبی شدن جوامع بشری به دو جناح کفر محض و ایمان خالص شده که این زمینه ظهور آشکار ناجی موعود و برپایی حکومت عدل و صدق و جنات نعیم است.

۱۰۲- در یک سایت فلسفی- عرفانی شاهد دریایی از معارف توحیدی از جنس معارف خودم شدم که فرد نویسنده در همان سالها، مشمول درک و دریافت ذکر و روح شده ولی متأسفانه اسیر القای شیطان گشته و نهایتاً دریایی از این معارف را تبدیل به یک دستگاه فلسفی- تناسخی نموده بود در حالیکه خود را مسلمان شیعه می خواند. در حقیقت او دجالی مسلح به معارف توحیدی و ذکر بود و ما را به یاد ظهور نخستین دجال در صدر اسلام می اندازد که بر اسرار ذکر و آیات قرآنی واقف بود.

۱۰۳- نخستین چیزی که مطالعه کنندگان آثارم می یابند همان ذکر یعنی یاد خدا در دل و جان است و این یک انقلاب روحانی است که به ناگاه فرد احساس خود- خدائی می کند و برای نخستین بار احساس هویت الهی و عزت و شرف نفس می کند و بی نیازی! این همان اشاعه و القای روح است. حال اگر فرد اهل تقوا و ایمان بوده باشد به قدرت این روح برای نخستین بار شوق به اقامه صلوة و عبودیت و اطاعت از احکام دین می یابد و به اجرای معارف موجود در این آثار در زندگیش می پردازد و زندگی عارفانه می یابد. ولی کافران و منافقان و تقواستیزان کوس انالحق زده و دچار غروری عظیم گشته و مرید نفس خود می شوند و احساس می کنند که هر چه که به ذهنشان می آید حق است و هر چه که انجام می دهند درست است. اینان با شیطان محشور می شوند و به جنون و رسوائی و خسران عظیمی مبتلا می گردند و به غایت شخصیت و آمال خود می رسند و این قیامت نفس است و سرآغاز انتخاب دوباره و خلق جدید روحانی با توبه ای نصوح!

۱۰۴- به طور نمونه فردی که یک آدم شدیداً عافیت طلب و بچه ننه و گریزان از هر وظیفه و مسئولیت و اطاعت بود در رویارویی با آثارمان به ناگاه احساس خدائی یافته و به این نتیجه رسیده که همه عالم و آدم بدند و کافرند و او برگزیده خداست و باید دست از همه مسئولیت ها و وظایفش بکشد و گوشه گزیند تا خداوند از آسمان رزقش را نازل کند. این آدم در این راه به جنون و مطرودیت کامل از عیال و خانواده اش رسید. تا بالاخره در تماسی به خودش آمد و توبه کرد و بر این شیطان زدگیش بیدار شد. این آدم در اندک مدتی به غایت آمال نفسانیش رسید و

قیامتش برپا شد. بدان که از جمله ویژگی اهل ذکر نیک بینی نسبت به خلق است و نه بدبینی و احساس برتری! اگر خودبرتربین شدي بدان که در تسخیر شیطانی! ما خدا نیستیم بلکه باید خاشع ترین بندگان باشیم!

۱۰۵- این احساس الهی کاملاً بر حق است زیرا روح یافته است و برای نخستین بار احساس آدمیت و شرف یافته است ولی به جای اطاعت از معارف و تقوای الهی کل قدرت روحی خود را به خدمت بولهوسی گرفته و روحش را به شیطان معامله می کند. یعنی برای نخستین بار ایمان یافته است پس طبق کلام مکرر خدا در کتابش بایستی از خدا و رسول و اولیای امرش اطاعت کند ولی مرید نفس خود می شود و هر که مرید نفس خود شد مرید شیطان می شود و به ظلم عظیمی می گراید. اطاعت بی چون و چرا در اینجا مفهوم می شود! ولی بسیاری «به کرم خدا مغرور شده و به جهنم می روند» قرآن- و عجا که اکثر این دریافت کنندگان روح و ذکر، از مستضعفترین و ناتوانترین و بی هویت ترین و مظلومترین و بی اراده ترین افراد هستند که به ناگاه تبدیل به غولی آدمخوار می شوند اگر تقوا پیشه نکنند و مطیع امر حق نگردند تا روح خلاق شده و اسماء الله تبدیل به صفات و حکمت و عرفان شود و فرد را به لقاء الله برساند. ولی بدان که هدایت و ضلالت از آن خداست و خداست که می داند چه کسی مستحق هدایت یا گمراهی است. کار انبیاء و اولیاء و اهل ذکر فقط رسانیدن روح و ذکر به مردمان است و بس!

۱۰۶- جریان منی کردن ذکر و روح است که فرد را شیطان زده و واژگون می سازد. یعنی انکار منشأ روح به جهت انکار اطاعت و تقوا! این افراد به جای ایمان به خدا و رسول به خودشان ایمان می آورند و لذا خود را خدا می پندارند پس هر کاری که می خواهند می کنند و ذره ای هم در آن تردید نمی کنند به یاری غرور شیطانی! در اینجاست که خداوند، ایمان آورندگان را دعوت دوباره به ایمان می کند یعنی ایمان به خدا و رسول: «ای کسانی که ایمان آورده اید ایمان آورید...» قرآن- و آنچه که موجب ایمان آوردن به خدا و رسول می شود اطاعت از خدا و رسول و امر تقواست و گرنه فرد مشرک میشود و ذهن خود را خدا می پندارد. قرآن- در اینجاست که به قول قرآن، ملانک به گرد عرش برای اهل ایمان دعا می کنند که به آنان رحم کند تا دچار منیت و شیطنت نشوند. زیرا روح ذکر، حامل ایمان است و ایمان احساس امنیت جاوید است و از چنین احساسی است که متکبرین و بی تقوایان دست به هر کاری میزنند در حالیکه می دانند که نباید چنین کنند. این عین مکر با خداست که خدا هم با آنان مکر می کند تا رسوایشان سازد تا دست از خودپرستی و بولهوسی بکشند و توبه نمایند.

۱۰۷- اصلاً اینهمه آدمهائی که هر روزه دعوی خدائی و امامت و مهدویت می کنند همین کسانی هستند که از برکت این روح، هویت الهی یافته و این هویت را به قدرت شیطان تبدیل به منیت کرده اند و لذا مبدل به شقی ترین آدمها شده اند! و این نشان از ظهور روح الله و ذکر الله دارد که شرک و نفاق را از میان برداشته و عده ای خداپرست مخلص می شوند و مابقی هم خودپرستانی مطلق! و این لازمه ظهور و برپائی حکومت عدل و رحمت است. این قیامت صغرای نفوس بشر به برکت روح الله است که لازمه حکومت جهانی امام می باشد.

۱۰۸- مثلاً تعداد کثیری از دختران و زنان با مطالعه مقاله ای در باب حجاب و عفت و عصمت به ناگاه دچار انقلابی روحی شده، زندگی‌شان دگرگون گردیده است. بسیاری از آنان از خانواده های مذهبی و باورمند به حجاب و عفت زن بوده اند و همین مسئله درباره نماز و سایر احکام شرع مصداق دارد. ولی اینان با ایمان قلبی عمل نمی کردند. یعنی مطالعه این آثار قبل از آنکه حامل عقلانیت و معرفت جدیدی باشد حامل روح و نور ذکر است که به قلبشان ایمان می بخشد و آنگاه اطاعت از احکام رسول آنان را بر خلقت جدید وارد می کند.

۱۰۹- و اما يك سؤال بسیار مهم و اساسی! آیا مگر قرآن کریم و احادیث و ادعیه انمه اطهار^ع حامل روح و نور ذکر نیستند که با خواندنشان بسیار به ندرت هیچ انقلاب معنوی در انسان رخ می نماید؟ و همچنین اینهمه متون عرفانی ناب در ادبیات عرفانی و شیعی که بیش از هر زمانی مطالعه می شوند و هیچ اتفاقی در جان آدمی رخ نمی دهد؟ در اینجا يك بار دیگر به اهمیت امام حی پی می بریم که بدون آن تقوایی جز نفاق نیست و عبادتی جز تجارت و عرفانی جز شعارهای تو خالی. امام حی و اولیای زنده او بر زمین مهد جوشش و بارش روح قرآنی و نور علوی بر جان مردمان هستند که کل بشریت را در بر می گیرند. زیرا رحمت محمدی طبق کلام خدا عالم گیر است و بواسطه همین روح امام است که قرآن و احادیث و ادعیه حقیقتاً درک شده و موجب هدایت هستند. به یاد می آورم پس از وقایع نزول روح به ناگاه به مطالعه دعای جوشن کبیر پرداختم که از اول تا به آخر این دعا که حامل هزار نام خداست برآستی هزار بار مردم و به نوعی برتر زنده شدم حال آنکه قبلاً این دعا را خوانده بودم و هیچ نیافته بودم. در حالیکه نخستین و بزرگترین کشف من بلافاصله پس از نخستین مرحله از نزول روح و ذکر همین قرآن عربی و سخنان امام علی^ع بود که این مکاشفه تا به امروز ادامه دارد و پایانی هم ندارد و لذا مجموعه آثارم چیزی جز تأویل و تعین قرآن نیست. و جالب تر اینکه بسیاری از خوانندگان آثارم نیز برای نخستین بار با قرآن مانوس و محشور می شدند که همین امر خود حجتی بر حقانیت این آثار است.

۱۱۰- اگر اولیای امام زمان اعم از اقطاب، اوتاد، ابدال، ابرار و اخیار که جملگی حاملان و ناقلان روح و ذکر او در میان مردمند نباشند، ایمان از بشریت رخت بر می بندد و مپندار که اینان که تعدادشان را سیصد و اندی تخمین زده اند که همواره حضور دارند فقط تحت اسم اسلام و شیعه و به زبان عرب سخن می گویند که اگر چنین باشد دین محمد رحمتی بر عالمیان نخواهد بود و بدان که آن روح نازل شده حدود بیست سال پیش بر همه اینان نازل شده است ولی در تبیین این روح و ذکر هنوز تا به امروز جز خودم کسی را نیافته و نشنیده ام. ولی بی تردید در هر قومی بیانگرانی هستند که به زبان همان قوم سخن می گویند. در کشور ما نیز کسانی هستند که خاموشند و همچنین بسیاری از رهبران آزادیخواه و عدالت طلب که انقلابات مردمی را باعث شده و هدایت کردند صاحبان روح و ذکری هستند که بواسطه آن در قلوب مردم رسوخ می کنند زیرا یکی از مهمترین رسالت روح و ذکر همانا برپائی صدق و عدل است. یعنی تحقق راستین ارزشها و قیامت ارزشها. درست به همین دلیل ما معتقدیم که حکومت جهانی امام زمان هم چیزی جز تحقق اسلام محمدی و معارف قرآنی نیست و آن اسلام و قرآنی که در نزد مردمان یا مهجور است و یا واژگونه.

۱۱۱- ممکن است سؤال شود که مثلاً فلان رهبر انقلابی و آزادیخواه که دم از کمونیزم می زند چگونه ممکن است حامل روح و ذکری باشد که قلوب مردمانش را به یاد خدا زنده کند در حالی که چه بسا حتی کلمه خدا را هم بزبان نمی آورد مثل فیدل کاسترو که به تنهایی پدر و باعث دهها انقلاب در جهان بوده است و به آنان یاری رسانده است در حالی که خود رهبر یکی از فقیرترین و کوچکترین کشورهای جهان است که در زیر پای آمریکا قرار گرفته است و بیش از هزار سوء قصد را از سر گذرانیده است؟ آیا همین ویژگی هایی که بر شمرديم بیانگر و یاد آور عظمت و رحمت خداوند نیست که از وجود این فرد رخ نموده است. به همین دلیل است که بسیاری از مردمان آمریکایی لاتین او را رجعت مسیح می دانند. این را بدان که پدید آمدن یاد خدا در قلوب کافیسست که بواسطه نزول فقط یکی از اسمایش باشد مثل رحمت و عدالت. ولی جالب اینکه کاسترو فقط پس از بازنشستگیش بود که در نزد برخی از دوستان و خبرنگاران اعلان کرد که او همیشه يك مؤمن خداپرست بوده است و از نظر او اگر بخواهد نام مذهبی را بر خود نهد اسلام شیعه است. این امر بیانی از تقیه می باشد که از ارکان مذهب امامیه است. این را بدان که هیچ انسان مهربان و عادل و از خود گذشته ای نمی تواند که مؤمنی خداپرست نباشد. عرب زدگی حاکم بر جهان اسلام و تشیع موجب شده که عظمت جهانی دین محمد نادیده گرفته شود که این ظلمی بزرگ در حق خدا و رسول اوست. متفکران و رهبران جوامع اسلامی بایستی بیاموزند که هر فرد حق طلبی در جهان را به زیر چتر اسلام آورند و از آنان حمایت کنند. نه اینکه حتی متفکران خودشان را تکفیر و تعزیر کنند و به سمت دشمنان اسلام بفرستند.

۱۱۲- این را بدان هر انسانی که در هر قلمروی توانایی رسوخ در دلها را دارد و گروههایی از مردم را مجذوب می کند یا حامل روح و ذکری الهی است و یا شیطانی. و این همان مصداق اولیای الهی و اولیای شیطان است که رهبران گروههای بشری هستند در طیف نور و هدایت تا ظلمت و شقاوت.

۱۱۳- پس نهایتاً باید گفت که عرفان و حیات عرفانی هم بدون روح و نور ذکری ممکن نیست که این ذکر یا یاد قلبی خود خداست که این فقط برای امام زمان است و یا یاد قلبی امام زمان که مختص اولیای سیصد و سیزده گانه اوست. برای مابقی مردم یاد قلبی یکی از این اولیای امام می باشد و درک می کنیم این یاد قلبی چیزی جز عشق نیست. زیرا اصولاً کار دلی که زنده باشد جز این نیست. پس ذکر در بیان عاطفی اش همان عشق به خدا و رسول و اولیاء و یاران آنهاست و این مستلزم دیدار جمال است. پس انسان باید امامش را در هر درجه ای که باشد لااقل یکبار دیدار کرده باشد. اگر نه در بیداری که در رویا. پس می بینیم که این چه امر آسانی است.

۱۱۴- و بدان که امروزه عرفان حق از هر مذهبی که باشد نمی تواند غیر قرآنی باشد زیرا حاصل نفخه رحمانی روح امام زمان است و عیسی روح الله که او هم بر مذهب امام است. و این بدان معنا نیست که همه بایستی عربی حرف بزنند و به عربی خداوند را بخوانند و بر عبادات شرع محمدی باشند زیرا خداوند در قرآن کریم می فرماید که برای هر گروه از اهل ایمان، شریعت و طریقه ویژه خودشان را قرار داده است. ولی حقانیت این عرفانهای حق در قرآن عیان و بیان شده است و نیز بایستی بر اصول کلی و ارکان دین خدا و فضائل خلاق استوار باشند یعنی از دروغ و ربا و زنا و قمار و خمر و مسکرات و مظالم و تجاوز به حقوق مردمان بپرهیزند و از ایجاد اکراه و شرک و نفاق در مردم اجتناب کنند و مردم را مجبور به مذهب خاصی ننمایند و سائر مذاهب را تکفیر نکنند اگر بر این اصول پای بند هستند. پیامبر مشترك همه مذاهب حقه ابراهیم خلیل است.

۱۱۵- در همین چند دهه پیش يك گروه عرفانی بنام داوودیه رخ نمود که به اسم مسیحی بودند که در شهرکی جمع شده ولی به آداب شریعت محمدی می زیستند. درست به همین دلیل دولت آمریکا آنها را بمباران و قتل عام نمود.

۱۱۶- در قرآن کریم می فرماید: «که چون بلا یا عذابی نازل می کنیم خدا را خالصانه یاد می کنید و چون رفع می گردد باز خدای را فراموش می کنید» پس در اینجا نیز با ذکر از جنس دیگر روبرو هستیم که می توان آن را ذکر جبرانی نامید که از جبر و ناچاری به خدا پناه می بریم و او را قلباً می خوانیم. در این آیه درک می کنیم که تا چه حدی خداوند مایل است که انسانها او را قلباً یاد کنند تا به آنها هستی نوینی بخشد تا تعالی یابند و این خدای ارحم الراحمین است که برای ایجاد ذکر در انسانها ناچار به عذابشان می شود. از اینجا می توان به اهمیت ذکر بیشتر پی برد.

۱۱۷- و اما علاوه بر آن ذکر رحمانی و این ذکر جبرانی ذکر دیگری هست که آن را ذکر نعمانی می نامیم. که حاصل رویکرد نعمات به انسان است و می دانیم که نعمات از لحاظ ارزشهای دنیوی صورتی منفی دارند مثل فقر، بی کسی، مرگ عزیزان و بیماری های سخت که خداوند در این باره می فرماید: «چون نعمتی را به سوی شما می فرستیم اکثر شما روی بر می گرداند» از این منظر است که در دعای ائمه شاهدیم که از خداوند طلب این نعمات را می کنند تا لحظه ای از یاد او غافل نباشند.

۱۱۸- آنچه که مانع ذکر پذیری دل انسان است و نمی گذارد که حتی با هزاران ورد اسماء الهی یادی از خدا در دل رخ نماید شرکهای رنگارنگ بشر است. یعنی آن چیزهایی که دل را اشغال کرده اند. از آدمها، اشیاء و آرزوها که در رأس آنها همسر و فرزندان قرار دارد و لذا می فرماید ای اهل ایمان بدانید که همسر و فرزندان شما دشمنان ایمان شمایند. پس مراقب باشید ولی در گذرید زیرا خداوند در حدیث قدسی فرموده: من بر دلی که نشانی از غیر من باشد وارد نخواهم شد. زیرا دل آدمی خانه خداست و فقط برای همین امر پدیدار آمده است همانطور که در حدیث آمده: «خداوند را زمین و آسمانها نمی توانند فرا گیرند ولی دل انسان مؤمن می تواند.»

۱۱۹- و اما ذکر دیگری وجود دارد که واقعه ای جمعی بین مؤمنان ذاکر است که منجر به نزول ذکر یاری پایدار می شود به مصداق این آیه در سوره مجادله که چون عده ای از مؤمنان گرد هم آیند و اسرار خود را نجوا کنند خدا با آنان خواهد بود و همواره تا قیامت با آنان خواهد ماند. این نوع ذکر مربوط به محفل انس و حلقه اهل ذکر و عرفان است که معمولاً عده ای مریدان بر گرد شیخ ذکر خود جمع می آیند و دلها را بر محورش متحد می کنند که منجر به نزول ذکر می شود که این ذکر گاه به شهود می انجامد. بهرحال طبق آیه مذکور ذکر می حاصل می آید دائمی است چون می فرماید «هرکجا که باشند با آنهاست» و این عین مصداق دائم الذکر بودن است که دل خانه خدا شده است و دائماً به یاد خدا و با او همزیست شده اند.

۱۲۰- یاد خالصانه خدا در هر جمع واقعاً مؤمنانه و ذاکرانه منجر به ذکر برتر می شود اهمیت نماز جماعت از همین بابت است بشرط آنکه اقامه صلوة به نیت ذکر یعنی تقرب الی الله و بلکه لقاءالله باشد نه صرفاً بقصد انجام فریضه و ثوابهای آن. بشرط آنکه امام جماعت هم انسانی اهل ذکر باشد قلباً! و اینکه یکی از شروط واجب امام جمعه عادل بودن اوست عدل بمعنای علوی آن یعنی مقیم در جایگاه الهی خود بودن که عین اهل دل و الساعه بودن و دائم الذکر بودن می باشد. یعنی اگر یکی قلباً اهل ذکر باشد چون مؤمنانی گرد او آیند به ذکر می رسند و این تعالی درجه ذکر تا لقاءالله است. فقط لقای وجه رب است که در اهلش منجر به ذکر ابدی و روحی می شود که چنین فردی را ذاکر گویند که حامل علم وحی است (در قرآن کریم) و در عالیترین مقامات معنوی قرار دارد.

۱۲۱- اصلاً دیدار مؤمنان یکی از شرایط همیشگی پیدایش ذکر است تا آنجا که آمده «چون مؤمنی به دیدار مؤمنی رود خدا دیدار می شود»- و اهمیت و توصیه های فراوانی که درباره دیدار بزرگان معنوی آمده از همین روی است که مولد ذکر است یعنی دل را به یاد خدا می اندازد. و اصلاً یکی از علانم اولیای ذاکر اینست که دیدارشان فرد دیدار کننده را به یاد خدا می اندازد و دل چنین یادی را به آسانی فراموش نمی کند و این ارزشی عظیم است که در اینصورت دل آدمی از هر شرکی پاک می شود چون یاد خدا در دل رخ دهد غیر خدا می رود و این فتح و اجابت و نجات بزرگی است زیرا ذکر موتور محرکه کارخانه خلق جدید انسان است که انسان را قرآنی و اهل قلم حق می سازد.

۱۲۲- پس دیدار مؤمنان اهل ذکر حجتی است رایگان و قطعی! زیرا چه بسا انسان ممکن است به طواف خانه کعبه برود و باز هم دلش ذاکر نشود ولی دیدار انسانی زنده که حامل ذکر است و خدا با اوست بدون شك دل را منقلب و زنده و ذاکر می سازد و این بزرگترین واقعه ای است که می تواند در زندگی برای آدمی رخ دهد چرا که انسانی که ذاکر شد یعنی با خدا شده و با خدا زندگی می کند بشرط آنکه پس از دریافت قلبی ذکر، به منی کردن آن نپردازد و شیطانی اش نسازد. بسیاری از اشیاء و ظالمان بزرگ تاریخ حاصل چنین واقعه ای بوده اند آنانکه با رسول خدا یا

انمه هدي دیدار داشته و قلبشان ذاکر شده و سپس به مني کردن آن پرداخته اند مثل ابوسفیان و معاویه و عمرعاص و ابن ملجم و امثالهم.

۱۲۳- بدان که تا دلي اهل ذکر نشود يعني زنده بحق نگردد ذهن هم اهل فکر نمي شود. زیرا طبق قول قرآن ذکر علت فکر است. و تا ذهني فکور نشود علم و حکمت و عرفاني هم نمي يابد و اسير خیالات و حساب است.

۱۲۴- و اما چرا ذکر يعني ياد قلبي خدا تنها علت و منشأ معنویت و رشد روحاني و خلق جديد انسان است و بدون آن آدمي را نه ایمان است نه عقل و نه علم و نه انسانیت! يعني فقط ذکر است که حيوان دو پا و شرور و خونریز را انسان میکند يعني خلیفه خدا! چرا؟

۱۲۵- خداوند فقط انسان يعني خلفاي خود را بدستان خود مي آفریند آنطور که در قرآن آمده است ولي مابقي جهان و جهانیان از جمله بشر و حيوان دو پا را از طریق اراده و وحی خود آفریده است. پس خداوند بایستی در دل این حیوان دو پا مقیم شود تا شبانه روز وي را با دو دستانش بیافریند. و این حاصل واقعه ذکر است در درجات!

۱۲۶- آیا انسان چگونه مي تواند چیزی را به ياد بسپارد و به ياد آورد؟ آدمي چیزی را وقتي مي تواند به ياد آورد که قبلاً از طریق يك يا چند حواس پنجگانه اش درك کرده باشد. ولي آیا چگونه مي تواند خدای نادیده و ناشنیده را به ياد بسپارد تا به ياد آورد؟ مگر اینکه در دلش حاضر باشد که این خود دل است که این حضورش را دمامد به ياد مي آورد و درك مي کند. در دلي که ياد خدا نباشد ذهن هم کرخت و نیمه مرده است و حواس هم اینگونه است و جز توهمات حکم نمي کنند.

۱۲۷- خداوند در کتابش مي فرماید: «قلوب مردمان چون سنگ است و گاه از سخت ترين سنگها نیز سخت تر است ولي چون خدا اراده کند به ناگاه از این صخره ها چشمه هاي آب فوران کند» که این به نور ذکر است و چون دلي به این نور زنده شود آدمي با عرش خدا در دل خویش روبرو مي شود که سه پله يا طبقه دارد که نخستین آن پله انانیت و خودیت است. پله دومش خداییت است و پله سومش هویت يا امامت است. ولي اکثر انسانها پس از احیاي ذاکرانه دل بر همان نخستین پله اش جلوس مي کنند و کوس انالحق مي زنند و عده قلبی هم در پله دوم قرار مي گیرند که مقام خلافت است. ولي بسیار اندکند ذاکرانی که بر پله هویت و امامت مي نشینند. و این سه پله منیت، تونیت و اونیت وجود است. آنان که بر پله نخست مي نشینند که ذکر و روح الهي را مني مي کنند اگر توبه نکنند و به عروج روح نرسند تبدیل به دجالان و اولیاي شيطان مي شوند.

۱۲۸- کاملترین صورت و درجه این نزول روح و ذکر در خاتم النبیین محمد مصطفي^ص رخ نمود که در روایات و احادیث قدسي نشانی از این هر سه مرتبه جلوس ذکر را درك مي کنیم که در مرحله نخست سروش غیبي از رسول خدا خواست که خودش را معرفی کند که در پاسخ فرمود من بنده خدا محمد هستم و تو پروردگار مني. که این پاسخ موجب حجابي عظیم بین رسول خدا و پروردگارش گردید. با اینکه اظهار غایت عبودیت بود ولي منیت بود. تا در مرحله بعدي در جایگاه خلافت الهي قرار گرفت و بدین گونه از جایگاه پروردگارش دیدارش نمود. در مرحله سوم و نهایی که مقصود از این معراج بود با مقام امامت علي^ع روبرو شد و خداوند را در هویت علوي یافت که مشغول صلوة بر علي است.

۱۲۹- اینکه قرآن کریم قلب آدمي را همچون سنگ و سخت تر از آن خوانده است اشاره به خلقت قدیم دارد. که خلقتي طبیعی و سر برآورده از عالم جماد است و قلب هر مخلوقی کانون ازلیت و مبدأ خلقت اوست. همانطور که خداوند به ملانك امر کرد تا آسمانها را بنا کنند و به آسمانها وحی کرد تا ستارگان و عالم ارض را پدید آورند و به عالم ارض يعني جمادي امر کرد تا عالم جان و انسان را پدید آورد. پس در قلمرو زمان مبدأ انسان همان عالم ارض يا جمادي است که به لحاظ علمي نیز این امر محقق شده است. ولي خلقت جديد انسان که حیات روحاني اوست یکبار دگر بدستان خود خداوند در قلبش رقم مي خورد و سرآغازش فروپاشي قلب قدیم است که از سنگ هم سختتر است به نور ذکر. حال بهتر ماجرای حضرت موسي را در قرآن درك مي کنیم که از خدایش تقاضاي دیدار نمود و خداوند فرمود برآن کوه تجلی مي کنم اگر آن کوه فرو نپاشید و نابود نشد مرا خواهي دید ولي دیدیم که هم کوه فرو پاشید و هم موسي. چرا که قلب موسي همچون کوه بود و شاید موسي بعد از این فروپاشي دیدار کرده باشد. که این فروپاشي در قلمرو فرهنگ و عواطف بشري عین فروپاشي نژاد و نژادپرستی بشر است زیرا نژاد پرستی آدمي ریشه در خاک پرستی اش دارد زیرا مادر اصلي آدمي همان خاک است. و مي دانیم که خداوند براي در هم شکستن نژاد و نژاد پرستی در موسي با او چه ها نکرد. از آغوش مادرش تا کاخ فرعون و از آنجا چوپاني شعیب و آنگاه

بازگشت به نژاد برای نجاتش آنگاه که از نژاد پاک شده است یعنی از جمادی پاک شده و قلبش کاملاً روحانی و نوری گشته و به هويت حق پیوسته و امام شده است.

۱۳۰- از جمله ویژگی انسان اهل ذکر اینست که با همه صاحب نظران الهی در عالم ارض و سماء در پنهان یا آشکار به طور يك طرفه یا متقابلاً مربوط می شود و از اخبار عالم و آدمیان مطلع می گردد زیرا به نور ازلی پیوسته و به هسته مرکزی هستی ملحق است. ابن عربی در گزارشی می فرماید که در فاصله بین کوه قاف (دماوند) و دریا (خزر) ماری عظیم الجثه زندگی می کند که یکی از مأموریت‌های او اینست که اولیای الهی را از اخبار عالم غیب آگاه سازد. اینجانب همانطور که در زندگینامه ام متذکر شده ام با چنین ماری در حاشیه رود هراز برخوردی حیرت آور داشتیم که به صورت وحی مرا از رازی که بین آدم و حوا در بهشت گذشت باخبر نمود. که ماری به این بزرگی نه دیده و نه شنیده بودم که این مار درست بالای سرم و در گوشم ضجه ای مرگبار کشید و رفت. مدتی به طول انجامید که حقیقت این ضجه را در دلم معنا کردم و در واقع به یاد آوردم به قدرت ذکر! زیرا یکی از بزرگترین محصولات ذکر، قدرت خلاقه تفکر و مکاشفه فکری است که به تأویل قرآن می رسد که نور ذکر را به سخن و عقلائیست می کشاند. انسان اهل ذکر با کل جهان هستی مرتبط است و انسان بی ذکر محبوس در تن خویش است و منقطع از حیات و هستی جهان!

۱۳۱- هیچ حادثه ای بزرگ یا کوچک به طور اتفاقی و بیهوده در زندگیمان رخ نمی دهد و حتی هیچ شی ای به طور اتفاقی و عبث در اطراف ما حضور ندارد اعم از سنگ و چوب و درخت و کوه و پرند و حشرات تا چه رسد به آدمها. ولی راز حضورشان و پیامشان برای ما جز به قدرت ذکر و تفکر ذاکرانه حاصل نمی آید. زیرا هر چیزی آیه خداست پس به آدمی نظر دارد و برایش پیام و رازی نهفته دارد.

۱۳۲- یکی دیگر از ویژگی و برکات وجودی اهل ذکر اینست که چون کسی آنان را یاد کند این یاد خود مشمول نزول درجه ای از ذکر می شود و اگر کسی آنان را دوست بدارد به مقامشان می رسد یعنی ذاکر می شود. یاد کردن انبیاء و اولیای الهی از همین روی سفارش شده است که خیر و برکات کثیر صلوات محمدی از این جمله است و بلکه اصلاً معنای این صلوات اینست که: خدایا بر محمد و هرکه ملحق به اوست نازل شو، فرود آی، نظر کن و... که همه اینها به معنای طلب ذکر است زیرا محمد در آخرالزمان برای امتش که کل بشریت است تنها کانون اشاعه و نزول ذکر می باشد. یعنی هر ذکری که بر قلبی نازل می شود از جانب محمد و آل اوست. یعنی همه اذکار الهی دارای ماهیت محمدی است. زیرا محمد حبیب اوست، پس ذکر خود خداست و حتی همه اذکاری که بر انبیاء سلف نازل شده محمدی است. چرا که همه انبیاء برای خاتم و اکمل خود یعنی محمد مبعوث شده اند. یعنی محمد مقصود ذاتی هر ذکری است. پس بدان که صلوات طلب ذکر است و اگر به این نیت نباشد الفاظی بی محتواست. از این منظر بهتر به اهمیت صلوات در فرهنگ اسلامی و ادعیه انمه اظهار پی می بریم که متأسفانه عموماً تبدیل به شعاری بیهوده گشته است و می پندارند منظور از صلوات بر زبان راندن الفاظ آن است. پس در حقیقت صلوات اسلامی ترین و محمدی ترین و نیز جهانی ترین و همچنین میرم ترین و روحانی ترین و نجات بخش ترین نجاتهاست که در حقیقت طلب خلق جدید است که به زبان ساده اینست که: خدایا مرا به نور محمدی آدم کن.

۱۳۳- پس نباید پنداشت که خلقت جدید انسان یعنی الحاق به حرکت جوهری و دست یافتن به حیات عرفانی و روحانی مختص برگزیدگان از علمای دینی است وگرنه ذکر صلوات بر همگان واجب نمی شد. زیرا از آیات نماز نیز هست که اتفاقاً بر آستانه ختم هر نمازی می آید چرا که قرار است اقامه صلوة فقط به نیت رسیدن به ذکر باشد. پس بدان که صلوات آن شاه کلیدی است که صلوة را متحول به ذکر می کند و بی تردید اگر برپا دارندگان نماز همین حداقل خود آگاهی را در نماز داشته باشند همه به ذکر رسیده و بر خلقت جدید عرفانی وارد می شوند. ولی افسوس که حتی همین حرفها متهم به بدعت و انحراف شده است. هر چند که بقول رسول خدا ^ص حقیقت اسلام همواره متهم به بدعت است که اشد این اتهامات در آخرالزمان متوجه امام زمان است. که می گویند: عجباً اینکه اسلام نیست چیز جدیدی است!

۱۳۴- پس بدان که اصل و اساس تفاوت دین حیات بخش و خلاق از دین تاریخی و مرده و مرده پرست همان تفاوت بین دین ذکری و دین وردی است. و شاید هیچ تحریف و مسخ معنوی در تاریخ مذاهب شیطانی تر از تبدیل ذکر به ورد نبوده است که در همه مذاهب شرق و غرب جهان حضور دارد که این همان منشأ پیدایش مذهب ضد مذهب و عرفان ضد عرفان است.

۱۳۵- هیچ کس و هیچ شی ای در کائنات نیست که انسان اهل ذکر را نشناسد و اینست که زمین و آسمانها و هر آنچه بین آنهاست مسخر وجود انسان ذاکر است که کاملترینش امام مبین است که قطب عالم امکان است زیرا کسی

که خدا را در خویشتن به یاد آورد و بشناسد همه او را می شناسند و تشخیص می دهند زیرا خدا نور و ذات موجودات است و انسان ذاکر کانون و منور به این نور است پس بدان که عرفان و همه مقامات معنوی و همه درجات علم و حکمت از ذکر است. انسان بی ذکر انسان بی وجود است.

۱۳۶- اگر می خواهی برآستی بدانی که آیا اهل ذکر هستی یا نه و به چه میزانی هستی یا نیستی کافیت که ببینی وقتی نامی از خداوند را بواسطه هر يك از اسمایش بر زبان می آوری در دلت چه خبر می شود. آیا اصلاً خبر و اثر و جنبشی بر پا می شود یا نه که کمالتش همانی است که مولوی گفته که چون نامش را برند جان می سپارند و این افسانه نیست. باور کن تا چاره ای به حال خویش کنی.

۱۳۷- پس بدان دین محمد جز ماجراهای ذکر نیست چرا که کتابش جز ذکر نیست. پس اگر بی ذکری، از حلقه دینش خارجی. پس فکری به حال خویش کن. و مگو که ذکر مخصوص عارفان است زیرا خداوند در کتابش فرموده که این ذکریست که برای جمیع مردمان است. و بدان که حال که دانستی فقط کافیت که جداً بخوای. زیرا دین محمد دین خواستن است نه، توانستن. زیرا محمد رحمت خدا بر عالمیان است: ما تو را نفرستادیم مگر اینکه رحمتی باشی بر همه مردمان. خواستن همان و اجابت شدن همان! اینست معنای رحمت محمدی که شاه کلیدش همان صلوات است. صلواتی آگاهانه و عاجزانه و خاشعانه. پس بخواه که به ذکر محمدی ملحق شوی و از آل محمد گردی. یعنی زنده به روح شوی چه گبر و یهود باشی، چه سنی و شیعه، چه مرد و چه زن، چه گناه کار و چه بی گناه! رحمت محمدی را باور کن که از تو جز نجات نمی خواهد.

۱۳۸- آنچه که معجزه نامیده می شود نیز منشأ و مولد ذکر است. منتهی برای کافرترین مردمان. برای همین هم بیشترین مهجرات الهی هم برای قوم بنی اسرائیل از جانب پیامبرانشان نازل شده است. چون از شقی ترین اقوام بشری بوده اند ولی می دانیم که معجزه دین محمد که برترین معجزات نیز هست جز قرآن نمی باشد. زیرا هر موضوعی از این کتاب حامل ذکری ویژه است. به همین دلیل است که همه مسائل و موضوعاتی که در قرآن آمده به يك ترجیح بند واحدی می انجامد و آن اینکه: باشد که به یاد آورید یعنی اهل ذکر شوید. برای همین است که در جای جای قرآن دعوت به تفکر و تعقل است که بستر نزول ذکر می باشد. که رحمانی ترین و نزدیکترین مجاری ذکر همان تفکر در خویشتن است: «و آن در خود شماسست پس چرا نمی بینید» و این بدان معناست که دین محمد و هدایت و رحمت محمدی به عنوان آخرین و کاملترین دین و هدایت چیزی جز فکر و ذکر نیست. و این یعنی عرفان. پس عرفان بدان گونه که نشان دادیم نه تنها انحرافی از اسلام نیست و نه تنها شعبه و فرقه ای از اسلام نیست بلکه جز این اسلامی نیست.

۱۳۹- اگر يك نفر غیر مسلمان به عنوان يك پژوهش علمی و ادبی قرآن را از اول تا به آخر مطالعه کند تا بداند که این کتاب در يك کلمه دعوت به چه امری می کند بی تردید جز به ذکر نمی رسد. زیرا حتی به لحاظ لغوی نیز این لفظ بیش از سیصد بار در قرآن آمده است که متأسفانه در اکثر ترجمه ها لفظ ذکر ترجمه به عبرت و پند و اندرز شده است که هیچ ربطی به حقیقت این معنا ندارد زیرا کلمه عبرت و موعظه و نصیحت در قرآن به کرات به کار رفته است.

۱۴۰- و اما قرآن کریم بر اساس چه معقولاتی بشر را دعوت به ذکر می کند؟ کل قرآن به يك لحاظ چیزی جز بیان سمعی- بصری و کودکانه از جهان هستی و پدیده ها نیست. یعنی هر چیزی در این جهان منشأ ذکر است چرا که مظهر صفات و اراده الهی است که این صفات همان صفات آن اسماء هستند. یعنی کل جهان هستی حضور خداست. اصلاً «بودن» اساس همه ذکرهاست و تأمل در این مسئله که «اصلاً چرا چیزی هست بجای اینکه نباشد» خود منشأ ذاتی انکار و اسماء الله است. ولی بدبختانه آدمی دچار مرضی مرگبار به نام عادت است که برآستی صفتی منهدم کننده است که در اساس همه عادات بشری همانا عادت به بودن است و عادت کردن به موجودات جهان و از همه مهلکتر عادت کردن به خویشتن. و این ذات غفلت و نسیان و هلاکت بشر است. و انسان اهل ذکر از این عادت ظلمانی نجات یافته است و نیز هر که در ارتباطی با او قرار می گیرد به تدریج از این ظلمت خارج می شود و هر چیزی را تازه و بدیع و بکر می یابد و بلکه هر بار هم که به چیزی واحد رجوع می کند آن را بتازگی آفریده شده می یابد. یعنی بر واقعیت جهان وارد شده است و از کوری و خواب بیرون آمده است. پس مپندار که زندگی ذاکرانه يك زندگی تخیلی و رویایی با جلوه های ویژه سینمایی است. یعنی اگر بخواهیم ذکر و قرآن را تبیین فلسفی کنیم جز رئالیزم محض نامی دگر ندارد. منتهی رئالیزم خلاق و بی پایان. و این همان دریافت حرکت جوهری است که مآصدرا برای اثباتش به جای رجوع به ذکر و حکمت محمدی به ارسطو و افلاطون پناه بسته است.

۱۴۱- وقتی قرآن می فرماید که کوهها را سخت و جامد و پایدار می پنداری در حالی که چون ابر در جریانند در حقیقت می فرماید که انسان بی ذکر واقعیت کوه را نمی بیند که اگر ببیند همچون ابر جاری می بیند و سبکبال. که این همان حضور حرکت جوهری در جان جهان است چرا که این جان جز خدا نیست و خداوند هر آن در مقام و جایگاهی دگر است. پس بطور جاودانه در جریان است و چون جهان حضور اوست پس همه چیز همین گونه است. به شرط آنکه آدمی سخت تر از سنگ و کوه نباشد و حضور خدا را در جهان از طریق دلش دریابد و آنگاه خود نیز در جان این جهان جاریست. با خدایش و در خدایش و به سوی خدایش تا دیدار خدایش. و این سراسر از ذکر است.

۱۴۲- و اما آیا شرایط دریافت و پذیرش ذکر و حفظ آن و تعالی آن چیست؟ و چرا بسیاری بواسطه ذکر قلبشان را خدا باطل می سازد و سرنگون می شوند که درباره انواع این واژگونی ها در کتاب قیامت نامه به تفصیل سخن گفته ایم.

۱۴۳- بدان که هم درک و دریافت قلبی ذکر درجات دارد و هم ظهور و بروز و متجلی کردن آن از دل. اصلاً امر تقیه که امر اول مذهب امامیه است برای اهل ذکر است. زیرا پیروان این مذهب اگر حقیقی باشند، ذاکرانند زیرا متصل به کانون ذکر خدا در عالم ارض هستند که امام است. اینست که شدیداً سفارش شده که این ذکر را در نزد ناهلان بروز ندهند. آیه «وان یکاد» اشاره به همین مسئله دارد که پیامبر در حال تجلی ذکرش بواسطه شیاطین نگاه کافران مورد تهاجم قرار گرفت که نزدیک بود او را بکشند که در این آیه درمی یابیم که ظهور ذکر از دل ذاکر چه واقعه بزرگ و ماورای طبیعی است که کافران با آنکه باطناً حقانیت آن را باور دارند ولی با زبانشان انکار می کنند و ذاکر را دیوانه و جادوگر می خوانند و می خواهند این نور را بدین طریق خاموش کنند. همانطور که در قرآن کریم آمده که چون خداوند را خالصانه و عاشقانه یاد کنید دیگرانی که در دلهایشان مرض است صورتشان سیاه می شود و چه بسا خصومتشان را آشکار می کند.

۱۴۴- بی تردید آنچه که تا حدودی دل آدمی را اندکی نرم می کند و از کفر و شقاوت و استکبارش می کاهد بدبختی ها، فلاکتها، درماندگی ها و هیچی گری و بی کسی و محرومیتهاست. که موجب می شود چون ذکر از جانب یکی از اولیای ذکر به سویشان آمد برای مدتی تصدیقش کنند تا از آن برخوردار شوند ولی همین جماعت اندکی بعد که مقداری جان گرفته و احساس امنیت و هویت نمودند دوباره به سراغ شیطان می روند که در نتیجه آن ذکر را یا انکار می کنند و یا منی. که این انکار مترادف با انکار و عداوت با منشأ ذکر است و اما همانطور که همواره نشان داده ایم تنها راه حفظ و تعالی ذکر همانا اطاعت بی چون و چرا از منشأ ذکر است که موجب پیدایش عرفان نفس شده و مولد عقل و فکر و حکمت گردیده و زندگی فرد را بر صراط المستقیم هدایت ساماندهی می کند. «آنانکه بر صراط المستقیم به سراغ شیطان می روند خداوند آنان را کور و کر نموده و قلوبشان را باطل می سازد و این عذاب عظیم است.» قرآن-

۱۴۵- افکار، گفتار، رفتار و حالات و اعمال انسان اهل ذکر جمله نوری است زیرا برخاسته از اسماء الهی است به درجات تجلی. و اینست که همه ظهور و بروزات چنین انسانی بر دیگران آثاری منقلب کننده و خلاق دارد و این همان کرامات است. زیرا انسان ذاکر محل تجلی خدا و مجرای تحقق «ذوالجلال و الاکرام» است. یعنی هر جا که جلال الهی آشکار شود سراسر شفاعت و کرامت است و رحمت. و بدان که خداوند انسان را به همین قصد آفریده است تا آشکار شود همانطور که خداوند از غیر خودش آشکار می شود که انسان ذاکر است خود انسان ذاکر هم در دیگران آشکار می شود به صورت کرامات و این معنای ذوالجلال و الاکرام است. که کمال چنین واقعه ای در ظهور جهانی امام است که ظالمان و اشقیاء توبه ناپذیر را به دست خودشان هلاک می سازد و شرشان را از سر خودشان کم می کند که این نیز کرامت بزرگیست و برای ضعفا و درماندگان و اقلیت مؤمنین هم رحمت و سعادت و هدایت است که حیات و تمدنی ذاکرانه برپا می سازد که ما آن را ظهور جنات نعیم خوانده ایم.

۱۴۶- «و اینست صراط المستقیم پروردگارت که به راستی نشانه هایش را مرحله به مرحله آشکار کردیم از برای اهل ذکر. که از برایشان در نزد پروردگارش خانه های امن است و اوست مولای آنها و جمله اعمالشان.» انعام ۱۲۷-۱۲۶ این جایگاه دنیوی اهل ذکر است زیرا سخن از صراط است یعنی هنوز به آخرت نرسیده اند. در اینجا منظور از رب (پروردگار) و مولا همان منشأ دریافت ذکر است.

۱۴۷- و اما آیا دریافت کامل هر مرحله از نزول ذکر و روح ذکر برای هر انسانی چه مدت به طول می انجامد؟ بی تردید نزول ذکر که همان نزول روح الهی است به آبی رخ می دهد ولی درک و دریافت آن به صورت بینات و مشاهدات و آیات از آسمان هفتم تا آسمان دنیا و دل انسان حدود سه سال به طول می انجامد. تجربه خود من در سالهای ۷۵-۷۲ بوده است که در سانر آثارم به تفصیل سخن گفته ام. ابن عربی هم در فتوحاتش بر این سه سال

تأکید نموده است. و این يك سنت محمدي است چرا که برای حضرت ایشان هم سه سال اول بعثت مختص همین امر بود. که بیست سال بعدش به مثابه تفصیل و تبیین آن روح و ذکر قرآنی محسوب می شود. ولي این نزول و عروج برای عامه مردمان حدود هزار سال نجومی است که در قرآن ذکرش رفته است. یعنی آنچه که برای يك فرد اهل ذکر حدود سه سال نازل شده و مابقی عمرش هم تبیین و تفصیل می گردد برای جامعه بشری هزار سال است.

۱۴۸- با غیبت امام دوازدهم عروج روح محمدي و اوصیای الهی او آغاز شد که از حدود سده چهارم هجری است که این عروج منجر به ظهور آنهمه عارفان بزرگ و بی همتای تاریخ است که تا قرن چهاردهم این عروج به اتمام رسید و نزول نوینی آغاز شد که بنده یکی از گزارشگران و تبیین کنندگان و دریافت کنندگانش بوده ام که این نزولی بر آستانه آخرالزمان است و لذا ویژگیهای خاص و منحصر به فرد خود را دارد. همانطور که همه آن نزولات و تجلیات و آیات و علانمی را که ما در آن سه سال دریافتیم و تبیین و گزارش نمودیم تا حدود هزار سال در جامعه بشری رخ خواهد نمود که برخی از آنان تا هم اکنون رخ داده است.

۱۴۹- بدان که خداوند را نمی توان فردا و یا در گذشته به یاد آورد زیرا اولاً خداوند در وری زمان و مکان است و ثانیاً اینکه انسان ذاکر هم در لحظه دریافت ذکرش از زمان و مکان خارج است زیرا بر جایگاه الهی مستقر است و خداوند بر جایش نشسته است. برای همین است که بنده پس از واقعه نزول روح و ذکر چون به گذشته زندگیم تا دوره کودکی رجوع کردم در جای جای آن، خداوند را یافتم و چون به آینده ام نظر می کنم جز او را نمی یابم. یعنی گذشته و حال و آینده ام تبدیل به لحظه ای واحد و فوق زمانی شده و يك اکنونیت جاوید گشته است. به زبان دیگر این ذکر مرا از اسارت زمان خارج نموده است.

۱۵۰- هر که خداوند را یا از طریق نزول روح ذکر از آسمان و یا از زمین امام فقط يك بار در خویشتن بیابد و به یاد آورد کل زندگی گذشته و آینده اش الهی و ذاکرانه می شود و این مصداق کامل تبدیل سینات به حسنات است آنگونه که در قرآن کریم آمده است و همان واقعه آیات نخست سوره فتح است که خداوند همه گناهان گذشته و آینده فرد را می بخشد و از نصرت با عزت خود برخوردار می فرماید و خداوند جز در مورد سوء ظن به رب (خدا یا امام و پیر) عذاب نمی کند زیرا سوء ظن به رب عین بدگمانی به خود روح و ذکر موجود در دل خویش است.

۱۵۱- و آیا از این نزول ذکر به عامه مردمان چه می رسد؟ ما مسئول تبیین این ذکر می بوده ایم که بر کل جامعه بشری هم نازل شده و ظواهر و بطون آحاد و گروههای بشری را هم متحول ساخته است. پس وضعیت جدید زندگی مردم را تبیین به علل و دلایل عقلی و معرفتی و دینی نموده ایم و شرارتها و شیطنت ها و دامها و دجالان این عرصه را معرفی کرده و راه هدایت را آشکار نموده ایم. و طبق قول قرآن آنانکه در این امور تفکر کنند و صدق و عدل و تقوا پیشه سازند نجات می یابند و آنانکه عناد و انکار نمایند هلاک می گردند.

۱۵۲- برخی فرزنانگان معاصر غرب همچون تیلیخ و بویر بر این باورند که اگر آدمی بتواند به لحاظ روانی مقیم در اکنونیت وجود شود رستگار است ولي چنین امری مطلقاً محال و عین نابودی است. و ذکر این محال را ممکن می کند. ذکر از جنبه زمان شناسی واقعه فوق زمانی و در اکنونیت محض است و مترادف معنای **Eternal Now** می باشد که تیلیخ به کار می برد که به لحاظ لغوی به مفهوم «اکنون جاوید» است. و بدان که اکنون جاوید جز خدا نیست و هر که با اوست. «و هر کجا که باشید او با شماست» سوره مجادله- و این معنای وجودی انسان ذاکر است و هر کجا که خدا باشد آنجا در وری زمین و زمان است هر چند که در زمین و زمان است.

۱۵۳- «و خداوند را مثال اعلانی در جهان است» قرآن- انسان ذاکر مصداق این مثال الهی است. یعنی انسان ذاکر مثل خداست ولي چون دمامد مشغول تسبیح است شرکی حاصل نمی آید. «اطاعت کنید از خدا و رسول و نوری که نازل کرده ایم» قرآن- این نور همان ذکر و اهل ذکر است که خداوند اسرار وحی را به آنان حواله نموده است.

۱۵۴- هزاره اخیر جهان تا پایان قرن بیستم محصول عروج روح محمدي از وجود وصی و امام دوازدهم اوست در دوره غیبت! زیرا با این عروج، ذکرش بر جان افراد و جوامع بشری فرود می آید که از این فرود دو جلوه بشری رخ نموده است که یکی علوم توحیدی و حکمت های عرفانی و نور ایمان و هدایت است که علمای ربانی و عرفای بزرگ از ارکان آن می باشند و پیروانشان که بدان هدایت شده اند و از سویی دیگر علوم بغی و فنون طاغوتی و روشهای مدرن سلطه و ضلالت است که در نماد ابرقدرتهای تکنیک سالار و پیروانشان رخ نموده اند. و این همان ظهور بهشت و دوزخ بر زمین است. «هشدار که بهشت بسیار نزدیک و دوزخ آشکار شد» قرآن-

۱۵۵- ولی در این هزاره سوم و نزول دگرپاره روح و ذکر که در سرآغاز این هزاره واقع شد که بنده یکی از کانونهای دریافتش بوده ام و مسئول تبیین آن، عرصه تقریب عوالم تا سرحد یگانگی عوالم است و این همان معنایی است که در آثارمان مکرراً از آن سخن نموده ایم و آن ظهور متافیزیک در فیزیک، یا بروز آسمان بر زمین است. این تقریب و توحید عوالم عرصه ظهور امام و امامت است به همراه ارواح طیبه معصومین و انبیاء و اولیای الهی. و اما در این عرصه، شیاطین هم در حشر با کافران قرار گرفته و موجب پیدایش دجالیت و دجالان نو به نو در سراسر جهان هستیم و خواهیم بود. در این باره در کتاب «قیامت نامه» به تفصیل سخن نموده ایم.

۱۵۶- به دلیل همین واقعه توحیدی تقریب و یگانگی عوالم عین و غیب است که رؤیت تجلیات حضرت حق برای انسان این دوران ممکن تر شده است در حالیکه در دورانهایی قبل فقط برای اولیاء و عارفان کامل میسر می بود. و این همان معنای قیامت پنجاه هزار ساله است که آغاز گشته است به برکت این روح و ذکر که در سرآغاز هزاره سوم نازل شد.

۱۵۷- در مطالعه ترجمه فتوحات مکیه که یک دایرة المعارف ماورای طبیعی از سیر و سلوک عرفانی روح است به این نتیجه می رسم که گویی این مجموعه آثار به لحاظی جز شناسنامه روحی من نیست که به اراده الهی همین اواخر به دست کریمانه مرحوم محمد خواجهی ترجمه شد (که خداوند با مولایش محشورش فرماید) که پس از بیست سال از آن وقایع عظیم الهی آنهم بر حسب اتفاق به دستم رسید و با کمال حیرت دیدم که این مجموعه آثار شناسنامه خودشناسی آسمانی من است. و هر بار که آن را می گشایم ورقی از وقایع ماورای طبیعی زندگیم را کشف می کنم که مو به مو گزارش شده است. و بدین طریق بر ادعای الهامی و روحانی بودن این آثار تردیدی باقی نمی ماند که به راستی به قول خود ابن عربی یک تعلیم و املائی غیبی از جانب حق است. و گمان نمی کنم که از زمان نگارش این آثار الهی تا کنون کسی چون بنده خودش را به تمام و کمال مخاطب معارف و اسرار این اثر شگرف یافته باشد. و احساس می کنم این کتاب را بخصوص برای بنده نوشته است تا هشت قرن بعد به دست کسی ترجمه شده و به بنده برسد. درست هنگامی که درباره بسیاری از حوادث ماورای طبیعی زندگیم در حیرت و سرگشتگی بودم و معانی حقیقی آن را در نمی یافتم. این مرد خدا بود که مرا درباره اینهمه وقایع ماورای طبیعی زندگیم به یقین عرفانی رسانید که خداوند وی را با محبوبش محمد مصطفی محشور بدارد.

۱۵۸- از جمله معارف فتوحات که شبی قبل خواندم این است روح ذکر از آسمان هفتم عالم ارض سیاره زحل (کیوان) به زمین و بر دل بنده ای فرود می آید. و بدینگونه واقعه نزول زحل را در سرآغاز واقعه نزول روح در دازگاره، یک بار دگر کشف نمودم که بر حقی عظیم قرار دارد. که این نزول به معنای نزول روح از زحل یا نزول روح زحلی حق است که قلم الهی را برایم به ارمغان آورد تا بواسطه آن این روح و ذکر الهی را تبیین و تأویل قرآنی نمایم و سرنوشت آخرالزمانی بشر را گزارش دهم.

۱۵۹- بدین طریق در می یابیم که همه ذرات و کرات و افلاک و کهکشانها برای خلق روحانی انسان پدید آمده اند نه برای تفنن و از روی بازی و عبث یا حتی قدرت نمایی! اینست که می فرماید بر مخلوقات و بر آسمانها و کرات و سیارات و حیوانات و گیاهان نظر و تأمل کنید تا شاید اهل ذکر شوید. یعنی هر چیزی در عالم حامل یک پیام و روح الهی برای بشر است تا بشر را تخلقوا باخلاق الله نماید. «آیا پنداشتید که جهان را به بازی و عبث آفریده ایم.» قرآن-

۱۶۰- و اینک در می یابیم که همه چیز برای انسان آفریده شده است و خادم و خالق و راهنمای انسان به سوی حق است به شرط آنکه آدمی همین حقیقت را باور داشته باشد و به این چشم به جهان بنگرد و از هر چیزی در جهان در انتظار پیامی از جانب خدا باشد. و ابن عربی تنها انسانی در تاریخ معرفت است که این حقیقت را به اثبات رسانیده است و نقشه انسانی کائنات را ترسیم کرده است که مجموعه آثارش همین ترسیم است که خدا را در انسان و انسان را در جهان به نمایش گذاشته است و معنای انسان کبیر و جهان صغیر را به راستی تعین بخشیده است سلام و صلوات بر او که برپاکننده کاخ عرفان محمدی است. که در حقیقت جز اهل ذکر به ذره ای از اسرار این اقیانوس معرفت دست نمی یابد.

۱۶۱- برآستی که پس از قرآن و حکمت اهل بیت عصمت ذکری کاملتر از آنچه که بر ابن عربی نازل شده گزارش نشده است که به بیانی تفصیل و تبیین ذکر محمدی و علوی است. هر چند که فقط از برای اهل ذکر است و دیگران را هیچ به کار نمی آید و جز بر گمراهیشان نمی افزاید و به زبانی می توان گفت همان ذکر بر اینجانب این رسالت ویژه را داشت که عمومی و جهانی گردد و بشریت را برای ظهور جهانی جمال و جلال حقیقت این ذکر مهیا سازد. زیرا اکثر نشانه های نزول ذکر بر ابن عربی و اینجانب مشابه است. و اما همه تفاوتها فقط در نوع تبیین ذکر است

که آنهم ناشی از محل نزول ذکر در طبقه خاصی از دل و جان می باشد که در این عربی این نزول بر آسمان هفتم دلش بوده که همان ارض ملکوت جان اوست ولی در این بنده تا ارض ناسوت جاتم فرود آمده است به همین دلیل ایشان همه عمرش همنشین با اولیای الهی بوده و بنده مقیم در درک اسفل السافلین و همنشین با اشقیاء روی زمین.

۱۶۲- اصلاً کل تاریخ آخرالزمان چیزی جز عرصه نزول ذکر انبیاء سلف بر قلوب عامه بشری نیست که این نزول در درجات بر هفت زمین جان بشری بوده است که غایتش نزول ذکر در درک اسفل السافلین جان بشر آخرالزمان است که بنده مهبط نزولش بوده ام. و این سلسله مراتب نزول ذکر است از دل حضرت آدم تا خاتم و قلوب انمه هدی و از آنجا بر قلوب اولیاء و شیعیانسان، از این عربی تا ما که این غایت نزول در درک اسفل السافلین قلوب سخت تر از سنگ بشر آخرالزمان موجب انفجار این سنگ شده و نهرهای آب جاری می گردد. و عروج آغاز می شود که اینبار به همراه کل بشریت است به رهبری امام زمان.

۱۶۳- و اما نزول این روح و نور ذکر در درک اسفل السافلین آخرالزمان موجب انفجاراتی آتشین از نفوس بشر می شود و حتی زمین را پیاپی می لرزاند و آتشفشانهای خاموش را فعال می کند که این امر موجب سرریز شدن دریاها و برپایی طوفان ها و اختلال فصول می گردد که همه اینها در طی این دهه اخیر در سراسر جهان مشهود است. و اما بنده ای که مأمور بودم تا در میان اهالی این درک اسفل زندگی کنم و از جنت الماوی خویش خارج شوم، این آتش نیز تن و جان بنده را فراگرفت و لذا ده سال است که در تبی حیرت آور بلاوقفه می سوزم. این عربی نیز از این آتش و تب پس از نزول ذکر و روح سخن گفته و آن را اصطلاح می خواند که موجب منزله داشتن جان ذاکر از هر شرک و غیرتی است. که بارها نیز به تجربه مسلم شده که هر وقت که از مردم فاصله می گیرم این آتش نیز از من دور می شود.

۱۶۴- حدود لااقل ده سال است که آشکارا شاهدیم که همه مردمان جهان آتش گرفته اند و این آتش در جهان اسلام دو صد چندان است زیرا مهبط اصلی نزول روح همین جهان اسلام است. که طبق گزارشات نجومی در این روزها ماه و زحل بیش از هر زمانی در هزاره اخیر به زمین نزدیک شده است که این نیز دال بر حقایق نزول روح از سیاره زحل به ماه و سپس به زمین است. و کل این وقایع اساس برپایی قیامت زمین و اهالیش می باشد که قیامت آنروزیست که نهانها آشکار می شود و کافر و مؤمن و منافق باطن خود را عیان می کنند که این البته قیامت صغراست که به همراه دو صیحه آسمانی بود در سالهای ۷۲ تا ۷۵ رخ نمود که نوعی صور مقدماتی اسرافیل محسوب می شود. و اینست که امروزه دیگر معرفت نفس یعنی عرفان نفس امری تعارفی و مستحبی محسوب نمی شود بلکه تنها راه نجات از این قیامت است وگرنه هلاکت حتمی است و بسیاری از آیات قرآن شأن نزولی جز این دوران ندارد که ما بسیاری از این آیات را در آثارمان تأویل کرده ایم. از جمله این آیه که: «علیکم انفسکم» یعنی ای انسان همه چیز از خود توست. یعنی تو در جهان ظهور و بروز نفس خودت به دام افتاده ای و می سوزی. بنابراین امروزه معرفت نفس تنها منطق و روش فهم درست واقعیتهاست و تنها راه و روشی که می توان روح و ذکر نازل شده را در زندگی خود دریافت و فهم نمود و چاره ای اندیشید. پس معرفت نفس تنها منطق خواندن و فهمیدن ذکر است یعنی علم ذکر است و اینست که مجموعه آثار ما به یک لحاظ جز معرفت نفس بشر مدرن نیست و آن سخن مشهور علی ع فقط امروز است که به تمام و کمال تصدیق می شود که هر که خود را شناخت مشکلاتش حل شده و پیروز و رستگار گردید. پس اگر معرفت نفس علم ذکر است پس علم راه یابی به قرآن و قرآن فهمی نیز هست.

۱۶۵- و بدان که ستون فقرات عرفان نفس علیکم انفسکم می باشد و آدمی به میزانی که این امر را در اندیشه و احساس خود نهادینه کرده است اهل معرفت است و توان تبیین زندگی خود در این دوران را داراست وگرنه در دام هزاران طبیب و مشاور و منجی دجال منش قربانی خواهد شد. معرفت نفس علم نجات آخرالزمان است.

۱۶۶- پس بایستی گوهره «علیکم انفسکم» را آن موتور محرکه عرفان نفس و حرکت جوهری و استحقاق ذکر پذیرد دانست که در یک کلمه چیزی جز پذیرش کل مسئولیت حیات و سرنوشت خویشتن نیست. در حالی که تقریباً همه مکاتب خودشناسی غربی و هندی و انگلیسی در عصر ما مکاتب فرافکنی چنین مسئولیتی می باشد که همه مسئولیتهای بشری بسوی ژنتیک و تاریخ و تناسخ و جبرهای جغرافیایی و سیاسی و اقتصادی و آموزشی و تربیتی فرافکنی می شوند که آخرین جبر سرنوشت و قضا و قدر است در حالی که انسان عارف و اهل ذکر نهایتاً بایستی مسئولیت خدا و کل خلقت را بر عهده گیرد. میزان درک و دریافت روح و ذکر از آثار ما نیز تماماً بستگی به همین امر علیکم انفسکم دارد در غیر اینصورت همه این معارف را وارونه ساخته و خود را سرنگون می سازد.

۱۶۷- نزول روح ذکر چون به غایت رسد به نزول «هو» می رسد چرا که روح حامل صفات اسمای الهی است که به افعال حق منتهی می گردد ولی حامل ذات وحدانی و غیبی خداوند نیست. و «هو» نزول ذات حق است که در

غایت نزول روح و اذکار نازل شد عین صورت و شکل هو بود که مرا از همه آن صفات منزّه ساخت و منزلگاه ذات هو نمود. درباره صورت هویی ذات حق که چون عقابی بشکل هو بود شهامت سخن گفتن نداشتم چون حجتی غیر خود به آن نداشتم تا اینکه همین روزها عین همین بیان را از فتوحات ابن عربی دیدم که «چون هو نازل شود عین صورت لفظ هو است». در حیرت ماندم که این مرد بزرگ اینهمه علم لدنی را جز از راه علم محمدی نمی توانست حاصل نماید. و اینک اقرار می کنم که خداوند این ابرمرد عرصه علم و حکمت و عرفان را تنها شاهد بر حقانیت مشاهدات و مکاشفات و آثارم قرار داده است که یکایک ادعاهای معنوی مرا هشتصد سال پیش تصدیق فرموده است. «خداوند شما را برگزیده است و شاهد بر شماست و شما هم شاهد بر مؤمنان هستید» قرآن-

۱۶۸- بدان که با هر کلمه و مفهوم و حرفی، یک فرشته غیبی است اگر این کلمات از قلم حق و حاصل ذکر الهی باشند. این معنا نیز مورد تصدیق ابن عربی است. پس اگر تبیین ذکر الهی برای مردمان و خوانندگان آن حامل روح حیات بخش و الهامی است بدلیل حضور ملانک با این کلمات و مفاهیم است که موجب بیداری وجدان و جبران عقل و مستی جان می شود. این همان واقعه ای است که برای بسیاری از خوانندگان آثارمان رخ می دهد. چرا که بقول قرآن کریم همواره روح به همراه ملانک نازل می شود. این ملانک، روح را به فرد دریافت کننده اش تعلیم می کنند و در تبیین آن نیز یاری می کنند و در اشاعه و ابلاغ آن به مؤمنان نیز نقش تعیین کننده ای دارند. یعنی تبدیل و تحویل و تأویل روح به ذکر و اسماء الله و آنگاه به فکر و عقل و معرفت و بیان تماماً کار ملانک است که با روح هستند.

۱۶۹- مسئولیت پذیری و ذکر پذیری چه رابطه ای دارد؟ مگر نه اینکه ذکر پذیری اساس خدا پذیری در خویشتن است؟ پس نخست بایستی تمامیت وجودت را بپذیری و مسئولیت خوب و بد زندگی را گردن بگیری و خود شوی تا نهایتاً خود را بخدا و انهی و خدا را جانشین شوی. و اینست معامله وجودی با خداوند. «آنانکه خود را با خدا معامله کردند خوب تجارتي کردند» قرآن-

۱۷۰- هرکه فقط یکبار و یک آن خدای را به یاد آورد از طریق ذکر رحمانی یا نعمانی و یا جبرانی، دیگر هرگز او را از یاد نخواهد برد. یاد خدا تنها یادی است که از لوح وجود پاک شدنی نیست. یاد خدا اساس توشه آخرت و نوری است که حیات پس از مرگ را روشن می کند. زیرا یاد خدا، عین یاد ذات ازلی و هستی ابدی خویشتن است. پس یاد خدا، جاودانگی به بار می آورد و اینان هستند آن کسانی که بقول قرآن «جز مرگ اول، دیگر هرگز نخواهند مرد» زیرا یاد خدا به موت اراده می انجامد که از بطن این موت، روح جاودانگی رخ میدهد. یاد خدا، انسان را به معنای حقیقی کلمه شجاع و پهلوان عالم وجود می سازد زیرا همه ترسها، ترس از مرگ و نیستی است و انسان اهل ذکر، جاودانگی را با تمام وجودش احساس می کند.

۱۷۱- همه فرآورده های ماندگار از بشر در طول تاریخ تا به امروز محصول ذکر است. یعنی محصول به یاد آوردن تجربیات و محسوسات و باورهایش و تبدیل آن به فکر و فن و علم و دین و هنر است.

۱۷۲- اصلاً حافظه بشری که کارگاه به یاد آوردن و به یاد سپردن محسوسات و تجربیات است جادویی ترین جنبه از جود انسان و فیزیولوژی اوست. اینکه چگونه توده ای از از چربی و رگ و پی (مغز) می تواند جهان و زندگی انسان را تبدیل به اصوات و صور و محسوسات و معانی و معارف سازد و به یاد بسپارد و به یاد آورد. حافظه، وجه دنیوی لوح محفوظ در وجود بشر است. آنچه که این لوح محفوظ را احیاء کرده و به یاد می آورد و فعال می سازد همان ذکر است.

۱۷۳- همه انواع نبوغهای مادی و معنوی بشری حاصل ذکر است.

۱۷۴- به تجربه می دانیم که آدمهای بی خداتر کم حافظه تر و احمق ترند. و آدمهای باخداتر باهوش تر و با استعداد ترند. همه نوابغ علمی و ادبی و هنری و فلسفی و سیاسی و اقتصادی تاریخ بشر نیز آدمهای صاحب ذکر بوده اند. یعنی یاد خدا را در خود حراست کرده و توسعه بخشیده اند. یاد خداست که حافظه دنیوی و تاریخی بشر را هم عمیق تر و دقیق تر هم ثبت میکند و هم به یاد می آورد زیرا خدا گوهره وجود و ظاهر و باطن همه موجودات است.

۱۷۵- اصلاً آیا چرا انسان تنها حیوانی است که تاریخ و تمدن دارد. یعنی خود را به یاد آورده و ثبت کرده است؟ زیرا انسان تنها حیوان اهل ذکر است و این را بدان که حتی کافرترین و منکرترین آدمها هم به لحاظ خلقت انسانی و فطرتشان دارای ذکرند یعنی در آنها یاد خدا حضور دارد هر چند که با آن ستیز می کنند. زیرا قرآن کریم می فرماید که خداوند انسان را بر فطرت خودش آفریده است. یعنی فطرت انسان همان خداست و اینست که دین را فطری

نامیده اند و لذا کافران و دین ستیزان در حقیقت جز با فطرت خود نمی ستیزند و به دست خود هلاک می شوند. اینجانب به تحقیق یافته ام که بیماری کم حافظگی و اختلال حواس و نسیان با کفر و دین ستیزی رابطه مستقیم دارد و قبلاً نیز در کتاب قیامت نامه نشان داده ایم که چگونه انسان کافر به یاری شیطان حافظه خود را دست کاری و مسخ می کند.

۱۷۶- پس این را بدان که همه بزرگان علم و ادب و اندیشه از بزرگترین ذاکران تاریخ بوده اند یعنی کسانی که همواره با خود یاد خدا را زنده داشته اند. اصلاً تأمل و تفکر در مبدأ و ازلیت هر امری که همان علم تأویل است که سرچشمه همه علوم و معارف می باشد عین ذکر است.

۱۷۷- از آنجا که همه انسانها فرزندان آدم و حوایند، پس ذکر را از پدر و مادر ازلی خود به طور ژنتیکی نیز به ارث برده اند و حافظه ویژه بشری از همین روست که او را از حیوانات متمایز ساخته است.

۱۷۸- همانطور که احساسات و اندیشه ها و آرزوهای غیر طبیعی داریم دال بر آن است که در انسان حافظه ماورای طبیعی هم وجود دارد که واری زندگی فردی و اجتماعی و طبیعی تاریخی اش را ثبت می کند. یعنی پدیده ها و حوادثی را که در هفت آسمان و زمین می گذرد و معطوف به همین حافظه متافیزیکی در بشر است که خداوند در کتابش او را دعوت به یاد آوردن حوادث تاریخ کهن و بلکه مراحل خلقت زمین و آسمانها می فرماید. یعنی آدمی می تواند به یاد آورد که خداوند هر لحظه چگونه جهان و جهانیان را آفریده است و نیز خود او را. زیرا می فرماید شما را بر خلقت خودتان شاهد گرفته ام.

۱۷۹- پس بدان که تفکر از ذکر است. تعلیم و تعلم از ذکر است. هنرها و صنایع و همه نظریه ها از ذکرند در انواع و درجاتش! هر انسانی بمیزانی که خداوند را به یاد دارد خود و زندگی و وقایع گذشته اش و جهانی را که در آن زیست میکند ثبت می کند و به یاد می آورد.

۱۸۰- پس باید گفت که یاد خدا در انواع و درجاتش و بواسطه اسماء و ذاتش می تواند لوح محفوظ وجود آدمی را احیاء و خوانا سازد و بلکه از این هم فراتر است. یعنی آدمی با قدرت یاد ذات هونی خداوند می تواند به قلم او نائل آید و دست به آفرینشی دگر بزند که این مقام خلاقیت یا کن فیکون است. پس اینک می توان گفت که علی ^ع بدین طریق بود که موفق به خلق هفتاد هزار جهان دگر و برتر شد که جنات نعیم شیعیان حقیقی اوست.

۱۸۱- اینک حقیقت این ذکر را که به نام اسم اعظم به علی ^ع تعلیم داده شد می توان درک کرد که همان ذکر ذات هونی و ازلی خداست: یا من هو، یا من لا هو الا هو! البته مپندار که به صرف بر زبان راندن مکرر این ذکر به چیزی خواهی رسید بی آنکه از طریق آسمان و یا امام موفق به دریافت روح و هو شده باشی. همانطور که در بسیاری از فرقه های درویشی این ذکر را عمری به طور فردی و جمعی بر زبان می رانند و چون نه تنها به هیچ حق و نوری نمی رسند، بلکه دچار قحطی وجود می شوند و به انواع مخدرات و روان گردانها پناه می برند که هذیانها و القانات شیطانی را الهام و وحی و اشراق و عرفان می پندارند. پس برحذر باش از بازی کردن با اسماء و اذکار قدسی که عین بازی با دهان شیر است.

۱۸۲- بنده در دوره جوانی ام در ادامه سیر و سلوک عرفانی به سلسله های درویشی رسیدم که مدتی در اکثر آنان از روی صدق و نیاز به تحقیق و ارادت و اطاعت خالصانه پرداختم که در اندک مدتی به غایت هویت این سلسله ها و اقطابشان رسیدم و یکی از وجوه مشترک همه آنان حاکمیت مطلقه انواع مخدرات بود که مصرف آن بر حسب سلسله مراتب معنوی موجود در این سلسله ها بالاتر می رفت و به یقین دیدم که بدون مواد مخدر و توهم زا هیچ هویت و موجودیتی نمی توانند داشت که در این امر سالها تفکر کردم و اینک به یقین می گویم که فقدان روح و هو در مشایخ و رهبران شان علت العلل این فاجعه دردناک بود. بخصوص اینکه شاهد بودم که در مجالس انس و ذکر جمعیشان مصرف مواد به اوج خود می رسید که گاه افرادی سگته می کردند که البته آنها این مسئله را به معنای الحاق به حق تفسیر می نمودند و پرواز روح. به همین دلیل بازی با اذکار تا سرحد تجارت ذکر در اکثر فرقه ها غوغا می کرد یعنی بسیاری از مشایخ آنان به مریدان خود ذکر می فرختند.

۱۸۳- تجربه هر چند کوتاه من در این سلاسل درویشی شاید تلخترین تجربه معنوی کل زندگیم بود که مرا تا لبه کفر مطلق به پیش برد که به هر حال با همه آن جریانات قطع رابطه نمودم که با این واقعه خود علی ^ع به دادم رسید که دیدارش کردم و به شاگردی و مریدیش در آمدم و تا به اینجا مرا با خود آورده است.

۱۸۴- بدان که بازي و تجارت با اسماء و اذکار الهي يکي از قهارترين قلمرو توليد شديدترين خرافات و ماليخولياها در همه مذاهب خاصه اسلام بوده است و شاهديم فروشنندگان و خريداران اين تجارت شيطاني در شبکه هاي دعا نويسي و جن گيري و امثالهم دچار چه عذابها و فلاکتهاي خانمان سوزي مي شوند که کمترين اين خسران و عذاب زایل شدن عقل و ايمان و اراده است. در اين باب در کتاب «از خود تا خودآ» به تفصيل سخن گفته ايم که چگونه شياطين به امر خدا کل وجود اين سوداگران را به تصرف خود در مي آورند که يکي از بارزترين مصاديق مکر خدا با کساني است که با خود او مکر مي کنند. پس بر حذر باش از عبادات و اذکار و اوراد و دعاهاي بازاري.

۱۸۵- پس بدان که حافظه ماوراي طبيعي انسان که هم سمعي است و هم بصري اگر بقدرت روحاني اسماء و ذات الهي بيدار شود و لوح محفوظ را بگشايد، ديدار با جمال خداوندي نيز در حيات همين دنيا ممکن مي شود و اين به تجربه شخصي است نه باورهاي فلسفي و نظري. و اين از رحمت محمدي است که همه يافته هاي قدسي خود را نثار بشريت کرده است و اگر کسي ادعا کند که عمري ذکرش را گفته و هيچ از او نشنیده و ندیده است بايد بدانند که از روي بازي و ماجراجويي و سوداگري بوده است. هر چند که رحمت محمدي آنچنان واسع و مطلق است که حتي چنين سوداگراني نيز بي جواب نمي مانند ولي اگر پس از اجابت دست از اين تجارت نشويند و توبه نکنند به تصرف شيطان در مي آيند.

۱۸۶- پس پندار که خداوند بشري را هر چقدر کافر و ظالم، بي هيچ بينه و حجت و نشانه اي رها کند. ولي متأسفانه اکثر بشري اين کرامت الهي را تبديل به هويتي شيطاني ساخته و به جاي هدايت سرنگون مي شود.

۱۸۷- اگر از درب صدق حافظه به زندگي گذشته خود بازگرديم آن را سرشار از آيات و بينات الهي مي بينيم که اين مسئله در اين دوران هزار چندان است. اينست که همه کوس انالحق مي زنند و اينهمه شيدان عرفاني و دجالان نجات فراوان شده اند. اين نشان از روح و ذکري عظيم دارد که در اين دو دهه اخير بر جهان نازل شده است و نزولش استمرار دارد. که مجموعه آثار ما تبیین همین بزرگترین واقعه عصر است.

۱۸۸- انسان بميزاني که خود و گذشته اش را به تمام و کمال و بي سانسور و تحريف به ياد مي آورد در جاي جاي آن خدای را نيز به ياد مي آورد. در همه امور خير و شر زندگيش. زيرا «بگو که خير و شر همه از اوست». قرآن- چگونه؟ مثلاً به ياد مي آوري که چقدر در عمل و خواسته ناحق و زشتي پافشاري مي کردی و همزمان با آن از وجدان خود مي شنيدی که «عزيز من نکن» ولي چون بر اصرارت ادامه مي دادي نگاه درب خطا و زشتي را بر تو مي گشود و مي گفت «حالا برو هر غلطي دلت مي خواهد بکن» و چون مرتکب گناه شده و به عذاب و ندامت مي افتادي و با خود مي گفتي که غلط کردم درب توبه و رحمتش را بر تو مي گشود و الي آخر. درست است که اين خداست که هر که را بخواهد هدايت يا گمراه مي کند و مي بخشد و عذاب مي نمايد ولي به در خواست خود انسان و بدین گونه است که آدمي براستي خداوند را مرید خود مي يابد و همه اينها که عمومي ترين راه و روش ذکر است که در ادامه چه بسا به نزول روي از آسمان يا از يك انسان روحاني مي انجامد که ذکر را خلاق و جاودانه مي سازد بشرطي ممکن است که انسان تماميت آنچه که کرده و بوده و هست را به عهده خود بگيرد و فراقني نکند و ديگران و جبرهاي زمانه را مقصر نداند. يعني اختيار و انتخاب اراده را در خود بفهمد و بپذيرد تا صاحب اراده انساني خود باشد که چون با خداوند و يا يکي از اوليايش روبرو شد آن اراده مخلوقی و عليل و دليل خود را وانهد تا لايق مقام خلافت الهي شود تا بر کارگاه خلق جديد وارد گردد و مذکور حق واقع شود و اين يعني دائم الذکر شدن و مصليّن گردیدن! و اين کل سير طي طريق در سلسله مراتب ذکر بود از ذاکريت تا مذکوريت و از خود تا خدا.

۱۸۹- اي انسان بدان که از همان دوران کودکی داراي ذکر و کلام خدا در فطرت خويشي که خداوند مستمراً تو را مي خواند ولي چه آسان او را نشنیده مي گيري و جوابش را نمي دهی. پس هرگز نمي تواني بگويي که نمي فهميدم و راست را از دروغ نمي شناختم. «و اگر بگوئيد که تقصير ديگران بود از شما پذيرفته نمي شود چون دروغ مي گوئيد و مي دانيد که دروغ مي گوئيد». «و از تو درباره خدا سؤال مي کنند. بگو که او از رگ گردن به شما نزديکتر است.» قرآن- به شرط آنکه خود انسان هم به خودش نزديک شود و همه حجابها و بهانه هاي رابطه با خودش را از ميان بردارد و خودش را تحويل بگيرد. آنگاه خداوند را همواره در خود و با خود خواهد ديد و اين يعني ذکر که مقدمه و اساس واجب اذکار روي و هوني مي باشد.

۱۹۰- پس بر حسب آنچه که تاکنون نشان داده ايم هفت درجه از ذکر داريم که هفت نوع ذکر نيز محسوب مي شود: (۱) ذکر لساني که عمومي ترين ذکر بشر در تاريخ بر روي زمين مي باشد که تقريباً هيچ فرد بشري نيست که از اين ذکر ميراث باشد حتي منکرترين افراد که لااقل به وقت مصيبت و عذاب سخت نام او را بر زبان مي رانند اين ذکر شامل عامه مردم تا اولياي کامل مي باشد. (۲) ذکر فکري که همان به ياد آوردن صادقانه و عادلانه زندگي گذشته تا

کنون است آنگونه که در دو بند قبل نشان داده شد. ۳) ذکر قلبی که ذکر حضوری یا خفی خوانده می شود که از آن مؤمنانی هست که ایمان به خدا و امامی حی دارند. ۴) ذکر جمعی که به دو صورت نماز جماعت و محفل انس و سماع می باشد که شرحشان گذشت. ۵) ذکر روحی که اساساً از آن کسانی است که از آسمان و یا یکی از ارواح طیبه معصومین روحی را دریافت کرده اند که بواسطه یکی از اسماء الهی ذاکرند که تعدادشان همواره لااقل به یکصد نفر می رسد که تعداد اسمای حسنی در قرآن است که اینان کارگزاران و خلفای امام زمان در خلق هستند که مثلاً یکی مسنول رزاقیت است و دیگری مغفرت و غیره. ۶) ذکر هونی که این نیز اساساً از آن صاحبان روح است که مشمول دریافت هونی نیز شده اند. ذکر هونی ذکر ذات وحدانی حق است که از هر صفتی میراست. اینان اولیای ویژه و متصل به امام زمان هستند که خود کانون هو می باشد. اینان مظاهر جمال نوری امام زمان هستند در حالیکه ذاکران روحی مظاهر جلال صفات اویند. ۷) ذکر جمالی که ذکر کلمه الله است که جامع همه اسماء و صفات و ارواح طیبه است و او جز خود وجود قدسی امام زمان نیست که خود نور ذکر و نور آسمانها و زمین است که خداوند بر او صلوة می نماید و او مطلقاً مذکور است که بر ذاکران هونی خود صلوة می کند که آنان نیز بر ذاکران روحی و تا به آخر. پس معلوم شد که ذکر سلسله مراتب حضور و ظهور خداوند خالق در عالم ارض است. از ظهور اسمی و کلامی تا ظهور نور جمال و این دستگاه خلق جدید انسان در هفت مرحله است.

۱۹۱- هر انسانی با پادشاهی زندگی می کند. همه دقایق روزمره مان در باطنمان به یاد آدمها و وقایع گذشته زندگیمان می گردد و اینست که ماهیت واقعی زندگیمان را در همه حال و در آینده رقم می زند. زیرا این یادها مولد افکار و اقدامات واقعی ما در زندگی هستند و سرنوشت ما را می نویسند. بستگی به این دارد که به یاد چه کسانی باشیم و چه وقایعی! یعنی قلوب ما در تصرف چه باشد! زیرا قلوب ما کانون اراده ما هستند. یعنی اراده هرکسی مولد یاد کسانی است که در دلش حضور دارند. حال اگر این آدمهای مقیم دل، کافر و شقی و ظالم باشند دل را کافر و شقی نموده و اراده را شیطانی می سازند و اگر مؤمن و عارف و دوست خدا باشند دل را ذاکر و الهی می کنند و اراده را دینی می سازند.

۱۹۲- این هفت مرحله و نوع از ذکر در واقع هفت مرحله و نوع از صلوة هم می باشد همانطور که مثلاً نوع اولش که ذکر ربانی اسمای الهی است در نزد عامه مردمان در اقامه صلوة به طور روزمره رخ می دهد زیرا عمده الفاظ نماز، اسماء و صفات خداست که می تواند به لحاظ باطنی یکی از هفت نوع ذکر را شامل شود که یا فقط فکری باشد و یا قلبی، روحی و هونی باشد. و یا حتی فکری هم نباشد و ذکر کاملاً سهوی و ربانی باشد که فقط به صورت الفاظی بی محتوا بر زبان جاری می شود.

۱۹۳- پس این هفت نوع و درجه از ذکر دارای ظاهری است و باطنی و حدی و مطعی! همانطور که طبق قول رسول خدا قرآن که تماماً کتاب ذکر است دارای این چهار وجه است که ظاهرش شریعت است و باطنش طریقت است حدش هم عرفان است و مطلعش هم اشراق و شهود! که این چهار وجه وجودی هو (انسان کامل) می باشد!

۱۹۴- فاصله بین از خود تا خدا جز با ذکر طی نمی شود و این طی طریق از ازل تا ابد است و رسیدن به مقام الساعه که حضور خداست و قیامت!

۱۹۵- انسان، خدائی است که از الوهیت خود غافل و غایب و مهجور است. و ذکر تنها راه و رسم فائق آمدن بر این غفلت انسان از خود می باشد.

۱۹۶- ذکر همان روش رجعت انسان به خویشتن خویش است، پس روش فائق آمدن بر همه دوگانگی ها و تناقضات وجودی بشر است که علت همه بدبختی های اوست. این همان طی طریق و صعود از درك اسفل السافلین به عرش اعلی العلیین است.

۱۹۷- پس دانستیم که ذکر روش دستیابی به لوح محفوظ وجود است که این همان الحاق به امّ الکتاب است. «و بلکه آن قرآن مجید است در لوح محفوظ» سوره بروج - ۲۲- ۲۱. و اینست که اهل ذکر را در هر روزی به صورتی دگر می یابی و صفتی دگر. چرا که دست اندر کار کارگاه خلقت خویشتن هستند و صورت و سیرت خود را دم به دم می آفرینند، زیرا صورت آدمی جمال امّ الکتاب و لوح محفوظ است. «و نیست این کتاب سخنان شیطان. پس به کجا می گریزد. این ذکر است برای جهانیان و برای کسی که خواهد به راه راست رود و نخواهد آن را مگر آنکه خدا خواهد» تکویر- ۲۹- ۲۵

۱۹۸- یکی از اذکاری که هرکسی بواسطه ذکر دربارہ زندگی خودش کشف می کند اینست که در هر کجای زندگیش هر چه را که جداً اراده کرده خدا هم اراده کرده و آن امر ممکن شده است و این یعنی کشف یگانگی اراده خود و خدا از بزرگترین مکاشفات اهل ذکر است و چون انسان این را دانست بر جای خویشتن می نشیند و به نفس مطمئنه می رسد در نزد پروردگارش. «حال که به اطمینان رسیده ای و راضی گشته ای به سوی پروردگارت بازگرد و مقیم در بهشت او شو» قرآن-

۱۹۹- بدان که همه مقامات معنوی حاصل ذکر است و ذکر از وحی نیز برتر است و اصلاً خود وحی جز به قدرت ذکر قابل دریافت و تبیین نیست و اصلاً انبیاء الهی با وحی شان آمده اند تا ذکر را به بشر معرفی کنند و انسان آخرالزمان در عرصه ختم نبوت و غیبت امام به قدرت ذکر قادر است به وحی انبیاء سلف نقب بزند و به نور اولیای الهی دست یابد. همانطور که قرآن کریم می فرماید: «آنکه خدای را در دل خود به یاد می آورند با انبیاء و اولیاء و شهداء و صدیقین محشور شده و دوست می شوند که اینان بهترین دوستانند» در آخرالزمان، ذکر، فقدان وحی جبرائیلی را جبران کرده است و بلکه نعمتی برتر از وحی است و لذا فرموده که «امروزه نعمت را بر شما کامل کردم»

۲۰۰- بدان که هر یک از اسماء الهی حامل دو فرشته از جانب پروردگار است که همواره با ذاکرانش همراه می باشند که آن اسم را در دل و جان شخص ذاکر می کارند و حمایت می کنند و تعلیم می دهند همانطور که برای ذاکران ذات «هو» که مشمول نزول «هو» بوده اند همواره دو تن از امامان همراهِش می کند تا ذکر «هو» را در حاملش به تجلی الهی برسانند که ظهور جمال است. پس بدان که اهل ذکر در همه مراتبش همنشینان با ارواح طیبه و ملائک هستند و بواسطه همانها تعلیم و تربیت می شوند. خود اینجانب به تجربه شخصی این حقایق را به معرفت شهودی یافته ام و این عربی نیز در این باب دریایی از معارف پدید آورده است که بنده بر حقانیتش شهادت میدهم.

۲۰۱- برآستی که جز با یاد خدا دل انسان متوحش و بی قرار آخرالزمان آرام و اطمینانی نمی یابد. پس سعی کنیم همانطور که خداوند یادش را بر ما اینچنین آسان فرموده، به هر بهانه و وسیله ای بخوانیمش، به یادش آوریم و دست نیاز بسویش دراز کنیم و در این راه هر قید و بندی را از قلوبمان برداریم. خداوند در کتابش می فرماید: «هر که خدای را به یاد آورد خداوند نیز او را به یاد آورد.» این به یاد آوردن خدا نسبت به بشر چگونه است. مگر خداوند آدمیان را از یاد می برد و مخلوقاتش را به نسیان می سپارد در حالی که باز خودش در کتابش بارها متذکر شده است که حتی بر کافرترین مردمان نیز احاطه دارد و همه مخلوقاتش را بلاانقطاع زیر نظر دارد. پس آیا برآستی وقتی خداوند انسان ذاکری را به یاد آورد چه می شود؟ مگر نه اینست که خود فرموده که بر همه اشیاء محیط و مماس است و ظاهر و باطن مخلوقاتش خود اوست و با همه یکایک خلقش حضور دارد و بدون حضور و احاطه و نظر او هیچ چیزی نمی تواند آنی موجود باشد. پس اگر او کسی را به یاد آورد از دل همه ذرات و کرات و نباتات و حیوانات و مخلوقات عالم غیث به یاد می آورد و این بدین معناست که آنکسی را که خدا به یاد آورد کل خلقش به یاد می آورد و همه مخلوقاتش بر وی نظر می کند و او را مخاطب قرار می دهد و راهش می نماید و بلکه تعلیمش می دهد. پس با همه جهان هستی مربوط و متحد می گردد و دوست می شود. یعنی هر آنچه که در زمین و آسمانها است به تسخیر او در می آید او را می شنوند و اجابت می کنند تا آنجا که قطب عالم هستی می شود که این مقام ذاکر کامل است. از منظر همین یک آیه می توان به راز و حقانیت همه مکاشفات و مشاهدات و کرامات عرفانی پی برد و اینکه مثلاً چگونه برخی از بزرگان با سنگ و چوب و حیوانات سخن می گفتند و اینکه چگونه کوهها و حیوانات با حضرت داوود ذکر می گفتند و از جمله بسیاری از مشاهدات اینجانب. در اینجا قابل ذکر است که اقرار کنم که همین چند هفته پیش در اواسط خرداد ۹۲ که به دیدار قلّه دماوند رفته بودیم بناگاه مواجه با چشمی بزرگ از دامنه این قلّه شدیم که به عنوان یک حجت الهی عکسهایی نیز از آن گرفتیم که این نمونه ای از حضور خدا در مخلوقاتش و یاد و نظر او نسبت به مخلوقاتش می باشد و عجیب تر اینکه این چشم گشوده شده کاملاً چشم خود بنده بود که این حقیقت نیز یادآور این آیه است که: «هر که خدای را یاد کند خداوند نیز او را به یاد خودش آورد.» که این آیه سندی بزرگ بر حقانیت این حدیث است که بسیاری از علمای شرح انکارش می کنند که «هرکه خود را شناخت خدای را شناخت و هرکه خدای را دیدار کرد حقیقت جهانی خودش را دیدار کرده است.» این را بدان که آیات مربوط به ذکر در قرآن کریم بزرگترین حجتها بر حقانیت معارف توحیدی و وحدت وجودی است که بقول ابن عربی: «خداوند عین هر چیزی است» که متأسفانه اکثر مفسران به تصدیق و یا انکار این سخن هر دو به استنباطی نادرست از آن رفته اند و پنداشته اند که هر چیزی در جهان خود خداست و یا مثل خداست در حالیکه مطلقاً چنین نیست بلکه هر چیزی عین خداست یعنی چشم و نگاه او به بندگان است و این ذاکرانند که این حقیقت را در می یابند و آنچه که برای خود ما از قلّه دماوند آشکار شد تصدیق همین حقیقت است. در اینجا بهتر حقیقت این آیه در قرآن را نیز در می یابیم که: «خداوند بر هر چیزی و در هر چیزی شاهد است»- و نیز این آیه که: «و سپس بر عرش یگانه شده و می نگرند که چه کسی نیکوکارتر است.» یعنی خداوند از هر چیزی بر انسان نظر دارد و لذا هر چیزی

مصدري از عرش و كرسى خداست در درجات! و نيز اين آيه مشهور كه: «اي مؤمنان نگويد كه خدايا رعايت مرا بنما بلكه بگويد خدايا بر ما نظر فرما»- فرق اجابت و انتظار چيست؟ «خداوند انسان را با نظري آفريد» قرآن- پس نظر الهي بر بشر اساس خلقت جديد عرفاني بعنوان خليفه خدا و انسان جهاني است كه همه عالم و عالميان بر او نظر دارند زيرا خدا در هرچيزي شاهد و شهيد است. براستي خير و فايده اين نظر چيست؟ و اين سر آغاز خلقت نظري انسان است كه انسان بايستي منظور زمين و آسمانها شود تا اين خلقت جديدش برپا گردد و بي ترديد خلقت نظري همان خلقت عاشقانه است كه ميعادگاه اين وعده الهي است كه: «بزودي عده اي را پديد مي آورم كه عاشقشان هستم و عاشقم هستند.» و همه اينها حاصل ذكر است و اصلاً وقوع ذكر است زيرا خلقت جديد خلقتي ذاكرايه است. خلقتي از جنس آنچه كه حافظ شيرازي از آن سخن مي گويد.

۲۰۲- وقتي مي فرمايد كه او بر هرچيزي شهيد است پس انسان به هر چيزي كه مي نگرد چشم در چشم اوست كه اين او در عالم جز امام مطلق نيست همانطور كه علي^ع مي فرمايد منم زمين و آسمانها و درياها و كوهها! پس انساني كه در جريان ذكر مشغول آفرينش جديد خويش است در دلش با دو دستان خدا و از هر شي اي تحت نظر خدا و از سمت راست و چپ تحت حمايت ملائكه و ارواح طيبه مشغول آفريده شدن است. اينست خلق جديد كه سراسر خلقي عاشقانه است و انسان بايستي در دستان خداوند چون موم نرم و تسليم باشد.

۲۰۳- و اما بدان كه آخرالزمان عرصه نزول تمام و كمال آسمان بر زمين و قلمرو خروج عالم غيب به عالم شهود و حواس است از ملائكه تا شياطين و اجنه! پس انسان مدرن مشمول انواع ذكرهاي الهي و شيطاني در طي شبانه روز است و قلوب انسان مدرن دمادم محل نزول انواع القانات و اذكار و نجواها و وحى ها و الهامات پليد و پاك، حق و ناحق، هدايت بخش و گمراه كننده است. اينست كه همه دچار احساسات عرفاني و روحاني هستند و معتقدند كه به ايشان وحى و الهام مي شود و اين در حقيقت درست است ولي تشخيص حق و ناحق يا الهي و شيطاني بودن اين الهامات كار هر كسي نيست. و بخش مهمي از آثار ما تبیین فرقان اين نزولات غيبي است.

۲۰۴- اذكار شيطاني همانست كه در قرآن تحت عنوان نجواهاي شيطاني آمده است كه: اي كساني كه ايمان آورده ايد از رسول اطاعت كنيد تا شما را كتاب و حكمت آموزد و از سيطره نجواهاي شيطان برهاند!

۲۰۵- و اما آنكه به ذكر رسيدند و روي يافتند و بر صراط قرار گرفتند تا رسالات الهي را به ديگران نرسانند خود نيز به حق يقيني آن ذكر و روح و معارف نميرسند و در تذبذب مي مانند و در بلند مدت دچار نفاق مي شوند. همه مؤمنان محمدي، رسولان رسول خدايند در عرصه ختم نبوت! آنكه حقيقت و هدايت و سعادت را براي ديگران هم نخواهد دستش از آن کوتاه شده و هرگز اين نور، قلبي نمي شود و او را هدايت نمي كند. برسان تا برسي: اين از اسرار هدايت رحماني آخر الزمان است. خود در جهان غير خودي رشد و هدايت مي يابد. و اصلاً راز عشق عرفاني بر اين قاعده استوار است كه: اول ديگري بعد خودت! انسان تا براي نجات و بيداري ديگران خود را به آب و آتش نزند و از منافع خود نگذرد مستحق ذكر الهي و هدايت عرفاني و خلق جديد نمي شود. اينست كه عرفان شخصي، عرفان دجالي است. عرفان اسلامي، عرفان رحماني و لذا عرفان جمعي و جهاني است. عرفان پشت دربهاي بسته عاقبت به ماليخوليا و افيون ميرسد. خداوند از زبان غير با تو سخن مي گويد و از چشم غير بر تو نظر مي كند و از دل غير تو را مورد محبت قرار مي دهد و در غير با تو ديدار مي كند. عرفان خودي، عرفان شيطاني است. ذكر يعني به ياد آوردن خود در غير خود و يافتن غير خود در خود! و اشد غيرها خداست و غريب ترين پديده ها هم بينات الهي و آسماني هستند! انسان عارف كسي است كه خويش را غير نموده و فنا ميكند و غير را خويش خود مي سازد و اينست راز عشق عرفاني! انسان بواسطه عشق و اطاعت از يك غير است كه خدا را در خود مي يابد! زيرا خداوند هم در عالم خلقتش، غير خويش است. آنكه اين راز را ندانست خدائي را نشناخت و خداپرستي اش جز خود پرستي اش نيست. تو خود حجاب خودي حافظ از ميان برخيز!

۲۰۶- آدمي تا من خود را بزرگترين دروغ و منشأ نابودگي نيبند هنوز اهل ذكر نشده است. «من نيستم» سرآغاز به ياد آوردن خداست. ياد خدا مائعي جز من و منيت تو ندارد كه ظلماني ترينش منيت ديني-عرفاني توست. جز خدمت بي مزد و منت به غير نمي تواند آدمي را از ابليس منيت برهاند! و آنگاه كه بخاطر اين خدمت به ملامت و تهمت و فلاكت و عداوت مردمان دچار شدي بر آستانه ذكر قرار داري!

۲۰۷- منطق ذكر، توحيد است زيرا في البداعه و آني و الساعه است همه اموراتي كه از جانب حضرت حق بر ذاكران نازل مي شود در قلمرو احساس و اندیشه. و اين منطقي خلاف قياس است كه منطق حاكم بر ماديت بشري مي باشد. و ما اهل قياس نيستيم هرچند كه با اهل قياس هم نزاعي نداريم زيرا كسي كه فاقد منطق توحيد است جز قياس ابزاري براي اندیشه گري ندارد.

۲۰۸- احساس آتی، اندیشه آتی، عملی آتی و دیدنی آتی که چون جاری می شود سراسر حکمت و خیر و برکت است. اینست ماهیت انسان ذاکر! يك انسان ذاکر انسانی علیتی نیست و فعالیتهايش برخاسته از منطق علیت نیست ولی وجود و آثارش علت بسیاری از وقایع اجتماعی و جهانی می شود که سرنوشت آفرین است و قیامت آفرین! زیرا قیامت عرصه پیدایش پدیده هائی بکر و الساعه و فوق تاریخی است.

۲۰۹- انسان اهل ذکر همه واردات و صادرات و وجودش را از خدا می داند یعنی هر چیزی وی را ذاکر می سازد و ذکرش را تعالی و توسعه می بخشد. ولی وقایعی باطنی یا بیرونی بر فرد ذاکر موجب جهش و تعالی و رفعتی در ماهیت ذکرش می شود «و ذکر را ارتقاء بخشیدیم» انشراح- برخی از واردات بر تن و روان و زندگی انسان موجب گشایش ابعاد جدیدی در دلش می شود و وجوه نوینی از وجودش را می گشاید که چه بسا به همراه چنین گشایشی، مصائبی بر تن و دل و جان آدمی فرود می آید.

۲۱۰- ذکر بمعنای بازیافت و توسعه و کثرت در عالم وجود و جان ذاکر است که هر دمی خسران زمان و برباد رفتگی ناشی از آن را در جان جبران می کند. ذکر جهادی برای نجات جان از اسارت و جبر زمان است و خارج کردنش از گذشت زمان و سیطره مکان و آوردنش بر قلمرو الساعه که حضور حق است. این همان خروج از تاریکی و ورود به روشنایی است.

۲۱۱- انسان اهل ذکر از هر چیز و عملی، خدای را می خواند و نظرش را طلب می کند زیرا هر موجودی عین اوست. پس انسان ذاکر دمام متوسل به عرش و کرسی خداست زیرا موجودات عالم جمله قلمرو عرش و کرسی اوست در درجات! و لذا برخی از ذاکران متوسل به عرش رحمان هستند برخی هم متوسل به عرش کریم و عرش عظیم و غیره می باشند. و این نظر و صلوة خدا به ذاکران است از جایگاه هر شی ای!

۲۱۲- و اما نزدیکترین نگاه خداوند به انسان ذاکر همان عرش دل اوست که خدای را ذکر می کند. یعنی این خود خداست که در دل ذاکر، ذکر می گوید. در اینجاست که سخن مشهور بایزید درک می شود که: عمری مشغول ذکرش بودم و بناگاه دیدم که حاجبم مذکور بود. انسانی که بدین مقام رسید به مقام مذکوریت رسیده است و خود جمال ذکر است.

۲۱۳- و اما چرا بقول قرآن کریم چون آدمی خداوند را از دل و در دلش بخواند با انبیاء و اولیایش محشور می شود؟ زیرا دل عرش رحمان است که انسانهای کامل در حریم این عرش آفریده شده اند و متصل به این عرش و بلکه از حاملان آن هستند. و بدان که دل تنها کانونی از وجود انسان است که در سیطره منیت او نیست و بلکه منظر عشق الهی است و لذا هر که به دل ملحق گردد از ساکنان عرش رحمان است و همنشینان همه دوستانش. برای همین است که خداوند بر دل کسی که بخواهد آن را منی کند قفل می زند یعنی او را از دلش محروم می سازد. «و گویی که آنان را دلی نیست.» قرآن- و اینان دچار نسیان نسبت بخود می شوند در عین خودپرستی! اینست که خودپرستان نمی توانند خود را دوست بدارند زیرا دلهايشان تعطیل است.

۲۱۴- گفتیم که روح و هو دو شاهراه اصیل نزول ذکر بر دل بنده است که روح حامل اسماء الله است و بنده را به این اسماء خلق می کند در خلقتی جدید. و در این خلقت جدید مقام خلافت حاصل می آید. ولی هو مأمور است که این خلقت جدید روحانی را دوباره به اصلش باز گرداند که آن عروج روح است بقدرت هو! و این قلمرو فناي از خود است در حق! پس این قلمرو عشق عرفانی است و عرصه دیدار با تجلیات حق از منظر همان موجودیت روحانی اسماء. مرحله اول، خودیابی و خودشناسی و خودآنی است و مرحله دوم هم فناي از خود شدن و الحاق به حق و خداشناسی و ظهور هویت الهی از بنده اش!

۲۱۵- این واقعه نزول و عروج روح در بنده ای موجب می شود که انسانهای اطرافش نیز مشمول این نزول قرار گیرند و تحت الشعاع ذکر حق واقع شده و برای نخستین بار شاهد ظهور کراماتی از وجود خویش باشند. اینست که همه اصحاب رسول خدا دارای کرامات شده بودند. محمد خواجهی مترجم بزرگ فتوحات مکیه در برخی موارد به این نوع سخنان شیخ اکبر خرده می گیرد آنگاه که مثلاً کسانی چون ابوبکر و عمر و عثمان یا حتی ابوسفیان و معاویه را صاحب کرامات می خواند. و این ایرادی ناحق است. اینکه این اصحاب عاقبت با این ذکر و روح و کراماتی که از رسول خدا یافتند چه معامله ای کردند سخنی دگر است. ولی بدو ن تردید از رحمت مطلقه محمدی سنگ و چوب هم صاحب کرامات شده بودند و ذکر می گفتند تا چه رسد به انسانها!

۲۱۶- طبق روایات دینی خداوند در ازل جز ذات غیب هویی نبود که آن نیز يك کلمه بود که به نظر ما آن کلمه نیز جز «هو» نبود که به صورت و جمال کلمه «هو» بر ما نازل شد و خلق جدید روحانی ما را به معراج برد. زان پس بود که مشاهده وجه پروردگار بر روی زمین ممکن شد و گویی روح به معراج رفت و مشاهداتش را برای من به زمین ارسال نمود. این «هو» همان است که در سوره توحید وصف شده است که یگانه مطلق بی نیاز و بی علت و معلول و بی همتاست.

۲۱۷- به یاد می آورم در نیمه شبی که «هو» نازل می شد و تابستان بود، چنان سرمایی از اعماق استخوانم بر می خاست که سوزشش را نیز اطرافیان حس می کردند که چند تا پتو درخواست کردم تا شاید گرم شود که هیچ گرمایی حاصل نشد. احساس می کردم که تار و پود بدنم در حال از هم جدا شدن و به آسمان پرتاب شدن است. که به اطرافیانم گفتم که بدنم را محکم به زمین بچسبانند که بناگاه دیدم که آسمان شکافته شد و پرنده ای به شکل «هو» بر قلبم فرود آمد و تا ذاتم رسوخ کرد و کل قلب و روح مرا از تنم بیرون کشید و دوباره به آسمان بازگشت و محو گردید. از فرمایش بناگاه احساس کردم که دیگر هیچ قلب و روحی در من نیست و این سرآغاز به یادآوردن من بود که هر آنچه را که در من نشسته و مرا آفریده بود لحظه به لحظه به یاد آورم و بنویسم. زان پس هم مشاهدات غیبی ام آغاز شد و هم رویاهایی که خود را در سرزمینهایی عجیب و ستارگان و آسمانهای دگر می یافتم که این مراسلات روح من بود که در حال عروج بود.

۲۱۸- به همین دلیل است که مجموعه آثارم که حاصل ذکر عرصه فراق بعد از وصال است دو مرحله کلی دارد که مرحله اول معرفي اسماء و صفات الهی در عالم ارض و انسان می باشد و مرحله دومش تسبیح و تنزیه این اسماء و صفات می باشد که غایتش ظهور هو از وجود انسان است که آن وجود امام مطلق است که از غایت عشق الهی رخ می نماید. درست به همین دلیل مجموعه آثار بنده به رساله عظیم «مذهب اصالت عشق» منتهی شد که جلد آخرش ظهور امام زمان است که مظهر هویت خداست که پس از این مجموعه مذکور دو رساله علی نامه و مهدی نامه پدید آمدند.

۲۱۹- اینست که غایت ذکر ذاکران به ذکر «یا من هو» می رسد که در حقیقت ذکر ظهور امام است که امام یا از وجود خود ذاکر و یا از غیر او رخ می نماید که اگر از وجود خودش رخ نماید او از اقطاب است و زبان ناطق امام صامت. ولی اگر امام را در بیرون از خود بیابد از یاران و اولیای امام می گردد.

۲۲۰- بدان که در آخرالزمان منبع جهانی ذکر همه ذاکران امام زمان است و حضرت مسیح. بنابراین طبیعی است که ذاکران حقیقی به ظهور و دیدار با اساس ذکر خود برسند. زیرا امام بقیةالله فی الارض است. پس هر که خداوند را خالصانه یاد می کند امام را مخاطب قرار داده است. و اگر در ذکرش پایدار بماند البته که اجابت می شود. اینست که مخاطب آیه «أَمَنْ يُجِيبُ» را جز امام زمان ندانسته اند یعنی هر که خداوند را ندا دهد این امام است که به دادش می رسد. که این امر برای اینجانب يك حقیقت مکرراً تجربه شده است. و مصداق این آیه که چون خداوند را در خودتان یاد کنید به مردان خدا می رسید. این بدان دلیل است که دل انسان مؤمن و اهل ذکر، وجه الله و امام تن اوست همانطور که امام صادق^ع فرموده است. پس چون روی به دل کند به صف انبیاء و اولیای الهی پیوسته است. همانطور که بنده نیز در شب نخست نزول ذکر با این صفوف رویرو شدم و با آنان به امامت امام زمان، نماز گزاردم و سپس جمله در مقابل بنده سجده و بیعت نمودند و من در آن حال، دچار چنان خشوعی گشتم که برآستی در حضورشان خاك شدم. این مصداق صلوة آنان بر بنده بود «این خداست که با ملائکتش بر شما صلوة می کند پس شما هم بر مؤمنان صلوة کنید»

۲۲۱- هر يك از احکام شرع و اخلاق می تواند و باید ذکر باشد یعنی بقصد پدید آمدن یاد خدا در دل و جان و روان باشد تا خدا در خود درک و احساس شود وگرنه مواجه با مذهب ضد مذهب و نفاق هستیم. اگر تقرب الی الله که نیت باطنی همه احکام دین است آگاهانه بقصد لقاءالله نباشد هیچ معنای دیگری را تداعی نمی کند جز لفظی سهوی و بی محتوا! اراده به لقای وجه پروردگار تنها نیت و اندیشه و اراده ای است که در آخرالزمان می تواند دین و عبادات را تبدیل به ذکر نماید که مقصود دین است و جز این دینی تبدیل به ایمان نمی شود و هدایت بخش نیست.

۲۲۲- و بدان که عارفان حق، آن سلاطین و بانیان ذکر در آخرالزمان هستند و لذا بدون نور پیامشان در این دوران ذکری در دین نخواهد بود و از دین جز پوسته ای بی جان باقی نمی ماند که چه بسا تلبیس ابلیس می شود.

۲۲۳- و امروزه مجموعه آثارمان خاصه مجموعه «مذهب اصالت عشق» قدرتمندترین موتور محرکه ذکر در جان انسان آخرالزمان است. امروزه به کمتر از شوق دیدار با خدا نمی توان یاد خداوند را در دل زنده داشت و اصلاً دینی زنده و مؤمنانه داشت. «آنانکه شوق دیدار پروردگارشان را ندارند دل به دنیا داده و قابل هدایت نیستند» قرآن-

۲۲۴- و جز در مذهب وحدت وجود که ما آنرا مذهب احدیت وجود می نامیم نمی توان خاصه در آخرالزمان انسانی ذاکر بود. فقط کسی که ایمان دارد که خداوند را از هر مخلوقی می توان درک و دیدار نمود در جهان مدرن گم و گور نمی شود و اهل ذکر می شود و هر کس و چیزی او را به یاد خدا می اندازد.

۲۲۵- قرآن کریم می فرماید: «حق آمد با اینکه دیدند ولی نشناختند». این سخن الهی اثبات این ادعاست که چه بسا آدمیان پروردگارشان را در جلوه های گوناگون دیدار می کنند ولی نمی شناسند و می گذرند و علتش اینست که در جستجوی چنین دیداری نیستند و اصلاً به آن باوری ندارند. همانطور که باز خود می فرماید: «نشانه هایمان را در درون و بیرون شما آشکار می کنیم که بدانید او حق است و بر هر چیزی محیط است ولی مسئله اینست که در دیدار پروردگارشان تردید دارند» و جز عرفان وحدت وجود نمی تواند بنیاد این انکار و تردید را براندازد اگر تبدیل به فرهنگی اجتماعی و جهانی گردد و از قلمرو خواص خارج گردد و اساس تعلیم و تربیت همگانی شود و چنین فرهنگی در آثار ما شکل گرفته است که در حقیقت فرهنگ ذکر است و ذکر که تبدیل به فرهنگ شده است. بطور مثال امکان ندارد کسی رساله مذهب اصالت عشق را مطالعه کند و دیگر بتواند خداوند را فراموش نماید.

۲۲۶- در قرآن کریم می خوانیم که خدای را بندگانی است که تجارت و کارهای دنیوی آنان را لحظه ای از یاد خدا غافل نمی کند. می دانیم که شأن نزول این آیه امام علی ^ع است. پس بدان که دائم الذکر شدن مقام ولایت است و بدان که همه کردارها و اعمال یک چنین انسانی نیز برای مردمان مذکر و مؤلف ذکر است تا چه رسد به کلامشان و این سر جاودانگی انسان در جهان است. یعنی این خود انسان ذاکر است که در ذرات عالم وجود بر همه مخلوقات عالم جاری و ساری و حی و حاضر است و این مصداقی از این کلام خداست که: «هرکه خدای را به یاد آورد خدای نیز او را به یاد آورد». یعنی انسان ذاکر همواره همنشین خداست و خداوند در همه حال و هر کجا که باشد با اوست و این تنها راه رهایی از ظلمت منیت والحق به امر «ما» می باشد.

۲۲۷- «بدانید که خداوند شما و همه اعمالتان را آفریده است» قرآن- باور به همین یک آیه برای دائم الذکر شدن کافیهست. زیرا مگر می شود لحظه ای از یاد ببری که در همه حال در دستان خداوند و زیر نگاهش مشغول آفریده شدن هستی و همه افکار و احساسات و کردار و اعمال نیز از اوست. این همان مذهب احدیت وجود است. و بدان که در قرآن کریم صدها آیه مشابه همین وجود دارند که باور به هر کدامشان به تنهایی برای رستگاری کافیهست. «بگویند جز خدای یگانه نیست که اینست صراط المستقیم» قرآن- پس می بینیم که امر هدایت براساس آسانترین راههاست. ولی براساسی چرا بقول قرآن اکثر مردمان از یاد خدا بیزارند. «هر که خدای را به یاد آورد رستگار است ولی بیاد نمی آورد مگر اینکه خدا بخواهد» قرآن- آیا براساسی شرایط و استحقاق به یاد آوردن خدا در نزد او چیست؟

۲۲۸- خداوند در سوره «ق» به این معما پاسخی فرموده است: «اهل ذکر کسی است که او را دلی باشد که با آن بشنود تا به مقام شهود برسد». در این آیه هم درجات ذکر تعریف شده که از شنیدن کلام و صدای خدا تا دیدار او ادامه دارد و شرطش نیز داشتن دلی زنده است. حال آنکه اکثر مردمان را گویی که دلی نیست. یعنی مرده و یا مدهوش و یا تعطیل است و خداوند درباره اینگونه مردمان می فرماید که اگر در آنها خیری می بود آنها را کور و کر و مدهوش نمی ساختیم. در جایی دیگر نیز می فرماید که کافران با خود می گویند که ای کاش ما هم چون مؤمنان می بودیم در حالی که هنوز بر گناهان خود اصرار می ورزند. همانطور که هیچ دلی نیز بی اذن او نمی تواند ایمان آورد یعنی زنده شود تا بتواند خدای را به یاد آورد. زیرا خداوند غیور است و نمی گذارد که فاسقان و بی باور را به یاد آورند هر چند که بسیار نماز بخوانند. و از طرفی دیگر کسی که با یاد خدا فسق کند دیوانه می شود. پس هیچ خیری در ذکر گناهکاران و ستمگران نیست و گرنه خداوند به ذاکرانش عشق می ورزد. و طبق حدیث قدسی هرکه خدای را قلباً یاد می کند خداوند ملائک و ارواح طیبه را به یاری و دوستی شان می فرستد.

۲۲۹- پس باید گفت بشر آخرالزمان مشکلی جز بی دلی و سنگدلی و دل مردگی و مدهوشی دل ندارد که اینهمه عذابهای این دوران هم او را به یاد خدا نمی اندازد. «و در آن روز مردمان را مست می بینی حال آنکه مست نیستند بلکه از فرط عذاب بی هوشند» قرآن- و براساسی جز صور اسرافیل آنان را به هوش نخواهد آورد.

۲۳۰- ولی امروزه بسیاری یاد شیطان و نجواهای شیطانی را با خدا عوضی گرفته اند. ولی آیا چگونه می توان این دو را از هم تشخیص داد؟ تفاوت اینست که یاد خدا و الهامات الهی و شهود حق، آدمی را در مسیر تقوا و فضیلت و صداقت و شجاعت و عصمت فزاینده می برد، ولی یاد شیطان و الهامات شیطانی درست مسیری معکوس دارد.

۲۳۱- پس طبق قول خدا در سوره ق، هر که دلی زنده دارد چون خدای را به یاد آورد او را می شنود و شهود می کند از وجه همان اسمی از خدا که به یاد آورده شده است. در همان درجه از شدت و عمق یاد! پس بدان که در آخرالزمان هر مؤمنی از رحمت محمدی، می تواند به همه مقامات انبیاء و اولیای الهی برسد که این وحی و شهودی ذاکرانه است نه جبرائیلی و معراجی. و این برای همه مؤمنان ممکن است و اینست معنای کمال نعمت خدا در دین محمد ص. این نبوت و امامت فطری و عرفانی است که به مراتب از نبوت جبرائیلی و امامت منصوسی در نزد خدا عزیزتر است و لذا رسول خدا بسیاری از مؤمنان آخرالزمان را از انبیای سلف در نزد خدا عزیزتر خوانده است. این از رحمت جهانی محمد ص بر بشریت است و لذا در این نبوت و امامت عرفانی و ذاکرانه جز دین محمد و سنت و عترتش کشف و تصدیق نمی شود و در غیر اینصورت بر باطل است.

۲۳۲- عروج روح به قدرت هو، برای اهل ذکر. ذکر که مشمول تبیین بینات و حجت های الهی و حکمت و عرفان حق می باشند امری واجب است هرچند که برای این عارف سراسر داغ فراق و تنهایی و بیماری است زیرا مدتی با روح الهی زیسته و دیده و شنیده و تجربه کرده و اینک بدون آن عین تجربه برزخ است. غم زمانه خورم یا فراق یار کشم به طاقتی که ندارم کدام بار کشم! حدود هفده سال خمار آن سه سال مستی روح مرا به قلم کشانید تا آنچه را که یافته و دیده بودم فهم کنم و به قلمرو معرفت دینی و مسائل دنیوی مردم آورم. تا سالها می پنداشتم که این یک مسئله کاملاً خصوصی من با خداوند است ولی بتدریج دانستم که رسالت عظیمی بر جان و دل من نهاده شده است و آن تبیین روح و ذکر است که بر من نازل شد. که سخت ترین جنبه از این تبیین آن بود که مجبور به معرفی شخص خودم در این وقایع عرفانی بودم چرا که جز خود حجتی بر درستی آن نبود. فقط حدود دو سال است که آثار ابن عربی به قلم کریمانه مرحوم محمد خواجوی ترجمه شده و بر حسب اتفاقی بدستم رسید و دیدم که ابن عربی هم حجت دیگری بر درستی این وقایع و آثار است. حال بهتر در می یابم که چرا خود ابن عربی هم در جای جای آثارش از خودش سخن گفته است زیرا حجت دیگری جز خودش نداشته است. که این از غایت تقوا و ایثار اوست و نه عجب و خودشیفتگی! زیرا بیان اینهمه معارف بکر و بدیع دریایی از انکار و عداوت و تهمت و ارتداد را بسوی آدمی می کشاند و عارف را در میان دشمنان عالم و عامی اش تگ و تنها می گذارد که اینهمه بر حقی است که عارف دمدام با خدایش گفتگو و مجالست داشته باشد که: «هرکجا که باشید او با شماست» قرآن-

۲۳۳- ای عزیز! هرگز از جمله مردمانی مباش که با نادانسته های خود عداوت می کنند و هر چه را که خود ندیده و نفهمیده باشند منکرند و چون خود در دین بهره ای از عرفان حق و روح الهی نبرده اند عارفان را تکفیر و خصومت می کنند. نمی گویم که تصدیق کن بلکه لافل تکذیب مکن تا شاید تو هم لایق حق شوی!

۲۳۴- مگو که من هم عمری ذکر گفته و نماز شب خوانده و شب زنده داریها کرده ام ولی هیچکدام از این چیزها را ندیده ام! در نیت خویش تفحص کن و صادقانه بنگر که به چه قصدی عبادت کرده ای؟ برای عارف شدن؟ برای دستیابی به علوم خفیه؟ برای ماجراجویی؟! برای ریاست معنوی؟ علی ع می فرماید تا دل برای حق نسوخته و نشکسته باشد هیچ حقیقتی رخ نمی نماید. بدان که علم و حکمت و عرفان جمله معلول عشق به حق است! زیرا این عشق است که دل را زنده به حق می کند و شنوا و بینا و لذا اهل ذکر می سازد: آنانکه دلی دارند که با آن می شنوند و شهود می کنند اهل ذکرند! سوره ق - زیرا فقط با دل می توان خدای را یاد کرد زیرا چشم و گوش دل است که او را در می یابد پس یاد می کند و می خواند. پس مپندار هر که را قلب تلمبه ای خون هست دل هم هست. آنچه که سنگ می شود و قفل می خورد و می میرد یا زنده می شود قلب خونی نیست بلکه آن نقطه ازلیت هوی ذات است.

۲۳۵- بدان که دل آدمی تا به عشقی نسوزد و نشکند زنده نمی شود، به شرط آنکه این سوختن و شکستن با تقوا و عفو همراه شود نه فسق و ستم و انتقام. آدمی پس از شکست در عشق چه جنسی باشد و چه آرمانی یا شقی و فاسق و تبهکار می شود و یا مهربان و اهل عصمت و خاشع می گردد که دومی آستانه نزول ذکر است. سرآغاز عشق عرفانی در اینجانب سالها قبل از آن وقایع نزول روح در آغاز زندگی زناشویی رخ نمود که حاصل شکست قطعی من در این ازدواج بود که با عشقی پاک پیوند خورده بود ولی بنده پس از این شکست دست به انتقام از همسرم نزده و بلکه حتی به رویش هم نیاوردم و عفو و گذشت پیشه نمودم و بلکه بر مهرم افزودم ولی او دیگر به آبی از دلم رفته بود و این شکستن دل، اندکی بعد منجر به نزول ذکر از جانب خداوند بود که من بناگاه محبوب دیگری یافته بودم که خود خدایم بود و جالب اینکه به ناگاه شاعر نیز شده بودم و شبانه روز اشعاری عاشقانه در

خطاب به حضرت حق از قلم جاری می‌شد. و همسر من پس از این واقعه حدود هفده سال با عزت و آرامش در کنارم زندگی کرد که با وقایع نزول روح روبرو شد که دیگر کفر و عداوت پنهانش آشکار شد و دیگر جایی برای خود در زندگی با من نمی‌یافت و رفت. ولی خود من کل واقعه نزول روح و هو را اجر صبری می‌دانم که با دشمن ایمان و اعتقاد یعنی همسر من در پیش گرفته بودم. «ای مؤمنان بدانید که همسران شما دشمن ایمان شما نیستند، این را بدانید و مراقب باشید و عفو و رفعت پیشه کنید که خداوند بر مؤمنانش بسیار مهربان است» قرآن-

۲۳۶- پس بدان که علم لدنی و عرفان حق از نتایج رحمت خدا به مؤمنان است. به همین دلیل در جای جای قرآن علم و رحمت خدا توأم است. «و به او از نزد خود رحمت و علمی دادیم» قرآن- پس بدان که علم الهی و حکمت و عرفان حق و روح و نور هدایت جمله معلول رحمت خدا بر بندگان مؤمن است که بر مردمان بسیار مهربانند و از اشیاء نیستند و بلکه به دشمنان خود نیز رحم می‌کنند و این مستلزم داشتن دلی زنده است تا بتواند ذکر الهی را پذیرا شود.

۲۳۷- پس در آسمان و خیالات و عالم هیروت به جستجوی عرفان و روح و ذکر مباحث و بلکه سر نخهای عالم نور و غیب در همان زندگی روزمره قابل وصول است. مثلاً آیا کسی هست که در زندگی عاشق نشده و شکست نخورده باشد؟ همین آستانه دو راهی انتخاب بین حق و باطل است و هدایت یا ضلالت. بسته به اینکه پس از این شکست چه راه و روشی در پیش گیری و اگر سوره یوسف در قرآن احسن القصص نامیده شده به همین دلیل است که عشق جنسی یکی از سرنوشت سازترین وقایع زندگی است زیرا عشق است که دل را زنده می‌کند و مستحق ذکر خدا می‌نماید اگر حقوق این عشق ادا شود.

۲۳۸- عشق جنسی اشد و جامع تعلق انسان به دنیا و یک دنیاپرستی یگانه و تمام عیار است. حال اگر فرد عاشق به هر دلیلی شکست بخورد و عشقش بر سرش خراب شود دلش را از کل دنیا پاک کرده است، پس آماده دریافت نور حق است زیرا خداوند می‌فرماید تا در دل شما نشانی از غیر باشد من بر آن وارد نمی‌شوم و اینست که رسول اکرم ص عشق توأم با عصمت را قرین مقام شهود و شهادت می‌خواند.

۲۳۹- ذکر یعنی خدای را به یاد آوردن. و خدای را جز با دلی زنده نمی‌توان به یاد آورد و دل هم جز به عشق زنده نمی‌شود. زیرا ذهن نمی‌تواند او را دریابد و به یاد آورد همانطور که می‌فرماید: «برای رسیدن به حق ذهن کفایت نمی‌کند» قرآن- و نخستین حیات دل حاصل عشق به عالم حیات و زندگان است مثل عشق به انسانها و حیوانات و طبیعت. پس بدان که عشق و ذکر از یکدیگر جدایی ندارند.

۲۴۰- پس عشق از قدرتمندترین اذکار الهی بر قلوب عامه بشری است که از ستاره ناهید نازل می‌شود و آن نوری از اسم «الهی» می‌باشد. پس بدین ترتیب عشق نه تنها از برترین اسماء و اذکار الهی در دل بشر است بلکه خود باعث و زنده کننده دل برای دریافت هر ذکر و روح دیگری از خداوند است هر چند که اکثر بشری این ذکر را به شرک و ناپاکی می‌آید و شرک هم محکوم به ابطال است و لذا عشقهای جنسی و زمینی جمله محکوم به شکست هستند ولی اگر آدمی پس از این شرک و شکستش توبه کند و تقوا پیشه نماید هنوز دلش برای دریافت اذکار دیگری مهیاست و اصلاً خود چنین توبه ای موجب نزول ذکر «حبيب» می‌شود یعنی فرد را به محبت با خداوند می‌کشاند چرا که خود فرموده: «خداوند به تو این عشق می‌ورزد».

۲۴۱- یاد کردن خداوند، وسعت و ظرفیت و عظمت و شهادت کبیری از جان و دل را می‌طلبد. دلها و نفوس حقیر و دنیاپرست نمی‌توانند خالق هستی و کبریائی وجودش را در کائنات یاد کنند. زیرا خداوند عین جهان لامتناهی است و نیز در واری آن که این ماوراء نیز انتها ندارد.

۲۴۲- هرکسی خداوند را به اندازه ظرف جان و دلش یاد می‌کند اینست که یاد خدا منجر به یاد خود می‌شود. هیچکس نمی‌تواند قدر ذکر و شکرش را ادا کند و لذا می‌فرماید: «شکر نمی‌کنید الا خودتان را» اینست که انسان بواسطه یاد خدا، توسعه و رشد و تعالی و وسعت وجود می‌یابد. آدمی هر که را دوست بدارد شبیه همو می‌شود. از رحمت خدا همین بس که انسان او را به اندازه حقارت نفس خودش یاد می‌کند ولی او، انسان را به عظمت خودش یاد می‌کند. اینجانب در نخستین تجربیات نزول ذکر به یاد می‌آورم که هر بار اسمی از او را که در دلم بر زبان می‌آوردم جانم چنان عظمت و قدرت و تعالی می‌یافت که گاه احساس موت می‌کردم و پس از آن می‌دیدم که جانم چه قدر برتری و بزرگی یافته است از ذکر نامش!

۲۴۳- کسی که خدای را یاد می کند در واقع بی حد را در ظرف حدود می آورد و جاودانگی را به قلمرو عدمیت خود می کشاند و لذا حدود و صغور جانش در هم می شکند تا توسعه و تعالی یابد. این فروپاشی به صورت انواع موتها خودنمایی می کند.

۲۴۴- ذکر هر آن امری است که از جانب خدا بر دل بنده ای فرود می آید. از این منظر همه افکار و امیال و اعمال آدمی ذکر است اگر بدانند که از خداست. که در اینصورت این نزولات را به خدمت شیطنت و بولهوسی نمی گیرد. اگر همه اعمال آدمی مخلوق خداست پس هر عملی که از انسان سر می زند یک ذکر است اعم از خیر و شر که همه از اوست. (قرآن)-

۲۴۵- اگر آدمی بداند که همه چیز از خداست پس همه امورات زندگی را تأویل به اسمای الهی می کند و هدایت جز این نیست. فرق مؤمن و کافر در همین است که مؤمن همه امورات و نزولات زندگی را رجوع به حق می دهد. «ولی کافران رجوع نمی کنند» قرآن-

۲۴۶- هر چه از خدا باشد بایستی انسان را به یاد او اندازد. و همه چیز از خداست. پس نسیان آدمی نسبت به خدا حاصل خودشناسی است که آدمی همه افکار و امیال و اعمال و حوادث زندگی را از خود یا دیگران می داند و نه از خدا! ولی اگر آدمی در خود و احوال و اعمالش نظر کند می بیند که همه از عالم غیب است و او در حال آفریده شدن می باشد. انسان اگر بداند غرق در ذکر است.

۲۴۷- برای اینجانب حتی همه آدمهای زندگی و روابط اجتماعی در حکم ذکر و نزولات غیبی و الهی بوده است و من به هرکسی به چشم یک فرستاده الهی نظر کردم و تعامل نمودم.

۲۴۸- هر چند که روابط اجتماعی بسیار اندک بوده است علیرغم اینکه آثارم در نزد هزاران نفر مطالعه می شود ولی هر فردی نماینده یک گروه و صنف بشری به لحاظ باطنی بوده است تا اولاً همه حجت ها و آیات و دلایل الهی را برایش در عمل و نظر آشکار کنم و او را دعوت به توبه نمایم. و سپس ماهیت او را تبیین نمایم و این تبیین ذکر برای عامه مردم است. «ما ذکر را به همراه بینات و کتابها بر تو نازل کردیم تا بیان کنی از برای مردمان آنچه که بر آنان نازل شده است.» قرآن- آنچه که بر مردمان نازل شده است کل زندگیشان است از مادیات و معنویات! یعنی کل خلقت آنهاست که بر آنان نازل شده است که در آثارم تبیین و تأویل به قرآن شده است.

۲۴۹- این آیه مذکور شامل همه اهل ذکر است زیرا اهل ذکر جمله دریافت کننده بینات غیبی و حامل قلم الهی هستند پس مسئول تبیین زندگی مردمان هستند تا مردم بدانند که هر چه بر آنان نازل شده از خدا بوده است.

۲۵۰- پس همه مردمان جهان مشمول ذکر الهی هستند ولی خود ذاکر نیستند مگر اینکه اهل معرفت نفس شوند تا ببینند که «همه چیز نابود است الا جمال پروردگار که اوست صاحب تجلی ها و کرامات» قرآن-

۲۵۱- و انسان اهل معرفت نفس اگر تقوا و صدق و عدل پیشه کند چه بسا مشمول ذکر اعظم الهی یعنی قرآن می شود که کتاب خلقت و اسرار آن است! و هر که اهل قرآن شد اهل بینات و تجلیات و علم و رحمت حق می شود.

۲۵۲- قرآن منشأ نزول همه ادکار الهی بر خلق است. پس هرکه اهل قرآن و نزولات قلبی روح شد کانون تدبیر امر خدا بر خلق می گردد و این سرآغاز خلق انسانی بشر است: «خدای رحمن تعلیم داد قرآن را و آفرید انسان را و تعلیم نمودش بیان را. و ماه و خورشید در این کار دخیل هستند و ستارگان و درختان هم سجده می کنند.» سوره رحمن- و این کل واقعه خلق جدید است که از نزول قرآن بعنوان ذکر اعظم الهی آغاز می شود.

۲۵۳- و نزول قرآن در هر عصری و بر دل هر انسانی بیانگر قرآنیست انسان آن دوران است و تأویل و تفصیل قرآن در زمان و مکان نزولش می باشد. و این از بزرگترین معجزات قرآن است که نزولش بی پایان و نوبه نو است و بدینگونه است که دین محمد، دین آخرین و آخرالزمان است و همواره زنده است.

۲۵۴- عرفان چیزی جز شناخت خدا در خویش و جهان و جهانیان نیست. پس عرفان سراسر از ذکر است. و اما تبیین این عرفان دو مرحله است که یکی خبری و گزارشی است و دوم تبیین عقلی و علمی که این دومی مقامی برتر است و اندکی از عارفان بوده اند که عالمان ذکر بوده باشند. عرفان و علم دو شعاع از رحمانیت و رحیمیت

پروردگار است که خداوند ما را از هر دو شعاعش برخوردار نموده است و مجموعه آثار ما شامل این هر دو وجه و مرحله می باشد.

۲۵۵- وقتی می گوئیم که مثلاً غذاهای صنعتی و فرآورده های نفتی و فنون پزشکی و زندگی صنعتی جمله از دوزخ و برای دوزخیان است برخی می پندارند که فقط با ترک فیزیکی اینها از دوزخ رها شده و بهشتی می شوند. در حالیکه فقط دچار نفاق می شوند. در حالیکه خروج از این دوزخ زمینی يك اجر الهی برای توبه کاران و صالحان و اهل معرفت و تقواست که جز به اذن و اراده الهی ممکن نمی شود. بولهوسان و بی تقوایان در قلب طبیعت و زندگی طبیعی در درک اسفل ساقط می شوند که پست تر از جهنم است که آن ابتلائی به اشد شقاوت و حماقت و رذالت می باشد. «که در آن نه می مانند و نه میروند نه زنده اند و نه مرده» قرآن- مگر بشر در طول تاریخ در آغوش طبیعت زیست نمی کرده است؟ آیا در بهشت بوده است؟ اگر در بهشت بود پس چرا روی به صنعت نمود و بهشت خود را جهنم ساخت!

۲۵۶- وقتی خداوند می فرماید که «بدون یاد خدا هر چیزی فسق است» یعنی هر چیزی که می خورد و در هر کاری که می کند و هر حالی که دارد اگر او را به یاد خدا نیندازد آن رزق ناپاک است چه نان باشد چه فکر چه عیش و چه احوالات و روابط و اعمال. پس این یاد خداست که حیات طیبه را پدید می آورد نه تلاشهای مذبحخانه و تقلیدی!

۲۵۷- هیچ تقلیدی مهلکتر از تقلید از احوالات و اعمال ذاکرانه عارفان نیست. از همین رو مولانا فرموده: خلق را تقلیدشان بر باد داد!

۲۵۸- برخی به تقلید از آداب و اطوار پیامبر خواستند پیغمبر شوند دجال شدند. برخی به تقلید از امامان خواستند امام شوند شیطان شدند. برخی به تقلید از عارفان خواستند عارف شوند دیوانه شدند. تبدیل اطاعت به تقلید، عین تبدیل نور به تاریکی است. و این بزرگترین تحریف و تبدیلی است که در تاریخ اسلام در همه عرصه های شریعت و طریقت و حقیقت رخ نموده و اینهمه فرقه ها ضالّه و دجالی پدید آورده است تا آنجا که رسول خدا فقط یکی از فرقه های اسلامی را بر هدایت و مابقی را بر ضلالت خوانده است. و جالب آنکه همه فرقه ها هم بر این پندارند که خودشان همان يك فرقه هستند و مابقی گمراهند و باید نابود شوند الا آن فرقه ای که بر هدایت است که حامل و ناقل رحمت و ذکر خدا برای کل مردمان است.

۲۵۹- اینکه خداوند در کتابش بندگان را توصیه فرموده تا بگویند که: «پروردگارا بر ما نظر کن!» این نظر خدا بر بشر عین شهادت انسان بر لحظه به لحظه خلقت خویشتن است. همانطور که فرموده: «ما انسان را بر خلقش شاهد قرار دادیم» و این همان واقعه خلق جدید است. و این همان ارزش معجزه آسای معرفت نفس است و این بدان معناست که همه آدمها مشغول آفریده شدن در دستان پروردگارند ولی فقط کسانی مشمول خلق جدید می شوند که بر این واقعه معرفت و شهود داشته باشند تا تسلیم دستان او شوند. یعنی تنها تفاوت خلقت قدیم و خلقت جدید همین امر معرفت نفس و یا ذکر است. یعنی کسانی که اهل معرفت نفس و ذکر نیستند همچنان اسیر خلقت جانوری خویشند و لذا مرید غرایز و هوای نفسند و بلکه با این خلقت جدید خویش در دستان خدا ستیز می کنند و این عین جنگ با خداست که این حیوان دو پا را مبدل به دیوانه ترین و شرورترین و ناتوان ترین حیوانات می سازد. پس بدان که معنا و ارزشی بزرگتر از ذکر در قلمرو معرفت بشری وجود ندارد.

۲۶۰- پس اینک بهتر درمی یابیم که چرا فقط اهل ذکرند که معنای خلق جدید و وحدت وجود را درک می کنند و معارف عرفانی نیز تماماً برخاسته از همین قلمرو می باشد که برای نااهلان یا سراسر خرافه و افسانه است و یا با آن عداوت می ورزند.

۲۶۱- خلقت جدید برای اهلش سراسر خشوع و تسلیم و رضا و عبودیت فزاینده است ولی برای مقلدانش که فقط به سودای استکبار معنوی هستند اینست که با دستیابی به این قدرت معنوی مردم عامی را به بندگی خود بکشند که اراده به عارف شدن جز این ماهیتی ندارد.

۲۶۲- و خطرناکترین سرنوشتها را کسانی می یابند که معرفت نفس ذهنی و عرفان نظری را می آموزند ولی تن به عمل و اراده الهی نمی دهند بلکه تازه می خواهند اراده او را به خدمت نفسانیات خود آورند. واژگونترین آدمها از این عرصه پدید می آیند که جانشینان شیطانند. از این نوع آدمها را در فرقه های درویشی و عرفانهای بازاری به وفور می توان یافت که مخلوق خودی کردن خدا هستند. در حالیکه عرفان، راه و رسم امحای خود و فنای در اراده خداست نه خود- خدانی!

۲۶۳- آنچه که از خودی کردن خدا مهلکتر است خودی کردن کانونهای ذکر و روح و نور هدایت یعنی اولیای خداست که موجب بروز مالیخولیایی مرگبار می شود که فرد خودش را او می پندارد که مشهورترین اسوه تاریخی این مالیخولیا در صدر اسلام ابن ملجم و برخی دیگر از مریدان علی ^ع که عاقبت مدعی او شده و با او جنگیدند. این مالیخولیا حاصل تبدیل اطاعت به تقلید از راه دور است. این مالیخولیا گاه بدانجا می رسد که فرد مقلد جز نابودی امامش راه دیگری برای ادامه و حفظ این مالیخولیا ندارد زیرا هر بار که او را می ببیند و یا به یاد او می افتد باطل بودن هویت کذائی خود را می بیند و احساس نابودی می کند. هر چه که رابطه فیزیکی با پیر طریقت و امامش که سرچشمه ذکر اوست بیشتر باشد اطاعت بیشتری را می طلبد وگرنه مالیخولیا اجتناب ناپذیر است. فقط اطاعت بی چون و چراست که ابلیس من سازی روح و ذکر را خلع سلاح می کند. بسیاری از رهبران روحانی مردم بدست همین مالیخولیا زدگان به قتل رسیده اند مثل گاندی! شمس تبریزی نیز بدست یکی از فرزندان مولانا به قتل رسید. می دانیم که رسول خدا ^ص نیز در اواخر عمرش مورد سوء قصد چند تن از اصحاب کبار خود قرار گرفت که همه خودشان را پیغمبر می دانستند بدلیل کراماتی که یافته بودند از روحی که از جانب رسول بر آنان نازل شده بود. در کنار کسانی چون محمد مصطفی ^ص و علی مرتضی، فقط مریدان مطلق می توانستند به دام ابلیس انانیت نیفتند و کوس انالحق نزنند. و فقط مریدانند که این روح و ذکر را در خود تأویل و تحویل به حکمت و عرفان و قرآن می کنند.

۲۶۴- پس وای بر کسانی که معارف توحیدی و ذاکرانه و روحانی را بر حسب بولهوسی های خود تکه پاره می کنند و پاره هائی از آنرا به خدمت استکبار و انانیت خود می گیرند و مابقی را نادیده می انگارند. آنانکه از کرامت و قدرت روحانی یافته از ذکر، در خدمت تحقیر و به بندگی کشیدن دیگران استفاده می کنند و از معرفت به جای چماق بهره می گیرند. و از همه بدتر ایمان خود را به بازار برده تا در نزد کافران و منافقان برای خود هویتی بسازند. خداوند این جماعت را عاقبت کور و کر و احمق و لال می سازد! خداوند خطاب به این گروه است که سه بار بیای پیامد می زند که: وای بر شما، پس وای بر شما و باز هم وای بر شما!

۲۶۵- خداوند عموماً ضعیفترین و ناتوانترین و بی اراده ترین آدمها را به سرچشمه های ذکر و روحش می رساند تا صاحب قوت و اراده ای از نزد خدا شوند تا از اسارت و بندگی صاحبان قدرت مادی نجات یابند ولی افسوس که بسیاری از آنان خود مبدل به مستکبرترین و شقی ترین آدمها می شوند و به هر کسی که بتوانند ستم می کنند.

۲۶۶- آنکه روحش را بخدمت «هو» نگمارد نه تنها به معراج روحانی نمیرسد که دچار سقوط روح در درک اسفل می شود و به هزاران غل و زنجیر می افتد! زیرا روح در عرصه عروج است که شاهد بر خلق جدید خود شده و قرآنی می گردد و بیّنات الهی را در می یابد و موفق به شهود وجه اعلائی پروردگارش می شود که مقام رضاست.

۲۶۷- ذکر و روح حامل هویت ذات پروردگار است حال اگر کسی بخواهد آنرا تبدیل به من و منیت کند مجبور است که معارف حاصل از آن را آشکارا وارونه سازد و خیلی آگاهانه این واژگونی را در وجدان خود انجام میدهد!

۲۶۸- تا وجود تبدیل به علم الهی نشود پایدار و جاوید نمی شود. روحی که از خدا و اولیایش به سانین القاء می شود همان حیات و هستی جدید است که شعاعی از حیات خداست ولذا آنها را مؤمن گویند که از اسمای اوست. ولی آنکه روح و ذکر یافت در واقع برای نخستین بار وجود یافته و احساس وجود می کند. ولی بدان که وجود تماماً علم است و این علم جز در اطاعت بی چون و چرا از منشأ روح، حاصل نمی آید. و آنکه اطاعت نمی کند بالاخره وجود را از دست میدهد و اینست خسران عظیم!

۲۶۹- وقتی علی ^ع می فرماید که «هرکه خود را نشناخت نابود است» دال بر همین حقیقت است که وجود تماماً علم و حکمت و معرفت بر وجود است. و این مکتب اصالت معرفت است در مقابل مکتب اصالت وجود!

۲۷۰- پس وجود از رحمت است (از بسم الله الرحمن الرحیم) و رحمت هم از علم و معرفت است. در این باب به رساله فلسفه بسم الله الرحمن رحیم از ابن بنده، رجوع فرمائید. و خداوند در سوره اعراف از کسانی سخن می گوید که حامل علم رحمت و هدایت هستند.

۲۷۱- آیا براستی علم رحمت چگونه علمی است؟ این همان علم عشق است زیرا عالم هستی مخلوق ارحم الراحمینی خداست و ارحم الراحمینی او هم جز عشق او نیست. و کارگاه تولید این علم، جز ذکر نیست در انواع و درجات نزول و دریافتش! و ذکر هم جز در اطاعت بی چون و چرا برپا و مستمر نمی شود چرا که خداوند وجودش

را بواسطه رحمت مطلقه اش به عدم بخشیده است بی چون و چرا! پس جز در اطاعت بی چون و چرا از صاحب وجود، نمی توان وجود را شناخت و جاودانه اش ساخت.

۲۷۲- پس آنکه از منشأ روح و وجودش اطاعت نمی کند حق عشق را رعایت نمی کند و لذا دچار مالیخولیا شده و خودش را او می پندارد که این ضلالت محض است. چگونه است که اگر کسی صرفاً به تو دعوی عشق کند بنده اش می شوی ولی بندگی خدا و اطاعت اولیایش را گردن نمی نهی!

۲۷۳- پس علم وجود و وجود شناسی که تنها علم پایدار و حقیقی است حاصل دریافت روح و اطاعت از منشأ روح است در جریان ذکری لامتناهی که حاصل اطاعت از امر روح است زیرا اطاعت از خدا و اولیای الهی عین اطاعت از روح خویشتن است ولی چه کسی زبان روح را می داند. «بگو که بر روح علمی داده نشده اید الا اندکی» و دانستی که روح همان رحمت مطلقه و عشق پروردگارت در حق تو! پس عدم اطاعت و تعهد تو به آن غایت شقاوت و بیرحمی تو بخودت می باشد. و لذا حاصل این بی تعهدی و بی اطاعتی هم مرگ و شقاوت دل است. یعنی روح در تو سنگ می شود و بلکه سخت تر از آن! آنچه که روح را در تو تأویل به وجود ازلی- ابدی حق می کند علم تو بر آنست که جز علم عشق نیست. و لذا عارفان را می بینی که جز از عشق سخن نمی کنند که همان علم روح و تبیین آن می باشد.

۲۷۴- پس بدان آن علمی که فاقد عشق است اصلاً علم نیست یعنی علم وجود نیست و بلکه علم عدم است که خداوند آنرا علم بغي نامیده است که علم تاریکی است در نقطه مقابل نور که همان وجود است.

۲۷۵- کسی که روحی یافته و از اطاعت روی گردان است و قدرت روحش را تماماً بخدمت نفس ظلمانی و عدمی خود گرفته است بتدریج خودش را عاشق و ایثارگر و مدعی صاحب روح می یابد و این همان مالیخولیای انانیت و واژگونی است. «آنانکه کافر شدند واژگوندند» قرآن- در اینجا سخن از کفر پس از ایمان است و نه کفر جاهلانه!

۲۷۶- روح همان روح اسماءالله است و لذا در اطاعت از امرش بتدریج این اسماء در نفس ناطقه خلّاق و گویا می شوند و اینست ذکر!

۲۷۷- مگر نه اینست که عالم هستی لامتناهی چیزی جز ظهور و تجسم و حضور خلاقه اسمای الهی در بی نهایت درجه و تجلی است. پس علم وجود که حاصل ذکر است جز علم اسماءالله و علم خدا نیست!

۲۷۸- حال بهتر در می یابیم که چرا خاتم انبیاء و اکمل اولیای الهی محمد مصطفی ص را عقل کل جهان هستی و شهر علم خدا نامیده اند زیرا او مهبط نزول ذکر اعظم الهی و جامع کلماتش یعنی قرآن است. پس محمد ص شهر وجود نیز هست چون شهر رحمت خدا بر عالمیان است و جز این نیست!

۲۷۹- چرا خداوند خطاب به خاتم انبیایش می فرماید که: «تو را جز برای رحمت بر عالمیان نفرستاده ام»؟ این انحصار ویژه به چه معنایی است. این انحصار رحمانی شامل هیچیک از انبیای بزرگ قبل از او نیست زیرا حامل غضب و عذاب بر قوم خود هم بودند.

۲۸۰- می دانیم که طبق کلام خدا دین محمد برای کل مردمان و جهانیان است هرچند که دین مسیح هم اینگونه است ولی این فقط به دلیل خلقت ویژه اوست که چون حضرت آدم بی پدر است و لذا خود چون حضرت آدم بر کل بشریت تعلق یافته است و نه قوم خاصی. ولی جهانی بودن دین محمد که همان معنای تماماً رحمانی بودن است و رحمت محض است بدلیل دیدارش با جمال انسانی پروردگارش در معراج می باشد. پس همه انسانها را الهی دیده است و از آنجا که چنین دیداری برای او به معنای کمال رحمت مطلقه و عشق پروردگارش با او می باشد پس محمد جمال رحمت مطلقه و عشق پروردگارش نسبت به بشر را دیدار کرد و اینست راز خاتمیت و نیز رحمت محض بودنش برای همه مردمان جهان، نه فقط در عصر او که همه انسانهای قبل از او و بعد از او تا پایان جهان. پس محمد جمال عشق پروردگارش را برای بشریت به ارمغان آورد و این عشق را در آل خودش بر روی زمین به ارث نهاد تا نور این جمال را بر هر که طالبش باشد بتابانند و اینست که مؤمنان امتش در آخرالزمان از انبیاء سلف در نزد خدا مقرب ترند که در این باب در کتاب مذهب اصالت عشق به تفصیل سخن نموده ایم. پس در يك کلام باید گفت هر موجودی که جمال بشری دارد مشمول رحمت محمدی است و از امت اوست، از آدم ع تا پایان جهان.

۲۸۱- اینست که ذکر در دین محمد سراسر جمالی است و مؤمن امت او کسی است که به نیت دیدار با پروردگارش اقامه صلوة می کند که اگر دارای امام زنده ای از آل محمد باشد این دیدار حاصل می شود و اینکه تنها دینی است که پروردگارش به بندگانش تلقین ذکر می کند که از خدا بخواهند تا آنان را در جرگه امامان قرار دهد (قرآن)- که این نیز جلوه ای از رحمت محمدی بر عالمیان است که حتی امامت امتش را در خاندان خود محدود نکرده است.

۲۸۲- بند ۲۸۰ و ۲۸۱ ذکر می بود که اگر آن را در اندیشه ات پیروانی دلت را به رحمت محمدی زنده می سازد و بر خلق جدید داخل می شوی از رحمانی ترین درب قرآن که حقیقت محمدی است. و هر که بر این حقیقت ورود کند (صلوات) خداوند را در همه مخلوقات طبیعی درک و دیدار می کند. و نخستین کسی که به تمام و کمال بر این حقیقت وارد شد علی^ع بود که درب این شهر شد و وارد کننده طالبان رحمت بر شهر محمد^ص که شهر علم خداست. این حکمت به مثابه قلب رحمت محمدی است پس در آن بمان جاودان!

۲۸۳- اکثر مردمان بر این پندارند که اگر هر چیزی را شناسند رحمت را می شناسند و خواهانش هستند. و این پنداری خطاست. آنچه را که اکثر ما رحمت می خوانیم رخوت و تنبلی و فسق و پانین تنه پرستی و بازیگری و شرایط ستمگری و سلطه بر مردم است که جمله به تباهی و هلاک خود ما منتهی می شود.

۲۸۴- رحمت، آسانترین و لذت بخش ترین و سریعترین راه رسیدن به کمال وجود را گویند که همان خداوند عالمیان است. و رحمت محمدی که کمال رحمت خداست، مذهب اصالت عشق جمالی است. یعنی انسان از طریق عشق به جمال هر یک از آیات الهی و خاصه جمال انسان که بزرگترین آیات خداست به خدا می رسد با رعایت حقوق این عشق که شریعت محمدی است. آیا راهی لذیذتر و عزیزتر و کوتاهتر و مهیاتر و طبیعی تر و غریزی تر از این ممکن است؟

۲۸۵- از درب عشق و صلوات بر محمد و آل محمد، همه صور موجودات عالم، تجلیات صورت حق است. «هرچیزی را صورتی است که او مولای آن است» قرآن- که «او» همان امامان محمدی هستند که دربهایی صلوة بر صور عالم وجودند! با چنین واقعه ای است که امام صادق^ع فرموده است که صورت انسان عصاره ام الكتاب و لوح محفوظ و جمله علوم و معارف الهی است. یعنی این عشق جمالی ورود بر شهر علم محمدی است که عقل کل کائنات است. فقط در دین محمد است که علم و عشق واقعه ای واحد است و این واقعه ظهور انسان کامل و حیات جاوید و بهشت خداست و سعادت ابدی!

۲۸۶- یعنی چون یک نفر (محمد^ص) صورت انسانی خدا یا صورت خدایی انسان را دیدار کرد زان پس همه صور بشری، الهی هستند از چشم محمدی! و صلوة و صلوات بر محمد^ص یعنی به نورگاه محمدی دست یافتن که همان دو قره (دو نور) قرآن است. و قرآن دو نور چشمان محمد است در لغت و معنا! که این دو نور در حسن^ع و حسین^ع متجلی شدند که با همه امامان امت محمد زیست می کنند که بنده این همزیستی را در همه عمر درک و تجربه کرده ام. این عربی هم به این امر اذعان دارد در فتوحات مکیه! «پروردگارا ما را نور چشمان عطا فرما و از امامان متقین قرار ده» قرآن کریم-

۲۸۷- این حکمت رحمت محمدی که مغز خاتمیت و آخرالزمان است به مثابه اذکرالذکرین دین محمد و اسرار قرآن می باشد پس آنرا دریاب و با آن بمان تا در جانت ماندگار شود و از ذاکران شوی حتی اگر از رحمت جز راحتی دنیا و معیشت و غرایز را نمی خواهی زیرا آنکه اهل ذکر شد از نزد خداوند رزق می خورد و از دنیا و اهلش بی نیاز می شود خاصه در آخرالزمان که رزق طیب و حلالی یافت نمی شود که گلوگیر و رنجور کننده و آتش زا نباشد.

۲۸۸- محمد^ص با خاتمیتش نبوتش را عامه کرد که کمال این نبوت لقاءالله بود و نیز با غیبت امام دوازدهم که از سلاله خود او بود امامتش را نیز از محدوده نژادش بیرون برد و عمومی ساخت که این مقامی برتر از لقاءالله بود و بلکه مقام بقاءالله (بقیةالله) بود. یعنی تحت الشعاع رحمت محمدی هر کسی می تواند هم به دیدار با پروردگارش نائل آید و هم خلیفه خدا شود یعنی محل حضور و ظهور حق گردد. آیا رحمتی بزرگتر و برتر از این ممکن است! و اینک این آیه را بهتر در می یابیم که «ما تو را نفرستادیم مگر اینکه رحمتی بر جهانیان باشی». که در این آیه منظور از عالمین یعنی همه انسانهای مقیم در دنیا و آخرت است که شامل کل بشریت است از آغاز تا پایان جهان. و حال بهتر در می یابیم سر بیعتی را که خداوند از همه پیامبرانش برای محمد و آل محمد گرفته است تا همه امتها محمدی شده و مشمول رحمت مطلقه خداوند گردند. پس این رحمانی ترین و محمدی ترین ذکرها را دریاب که قلب همه اذکار است و بدان که این ذکر تا قبل از این هرگز اینچنین کامل و عریان و عامیانه بیان نشده بوده است که ذکر ویژه دین محمد و اسلام و قرآن است که بدون آن هرچه باشیم مسلمان محمدی نیستیم!

۲۸۹- پس بدان که هر ذکری حامل علم و عرفانی است که بخشی از آن به همراه شروع ذکر و بخش دیگرش حاصل تخلق ذکر در جان ذاکر است در غیر اینصورت ورد است که فقط موجب ثقل دل و چه بسا جن زدگی می شود. آیا ندیده ای برخی از اهل ورد را که اسوه های ترشرونی و شقاوت و استکبارند و از رحمت بهره ای ندارند. حال آنکه ذاکران دین محمد، جمله اسوه های رحمت هستند!

۲۹۰- این از رحمت محمدی است که هر آنچه که در جهان است متحصن و متمرکز و متوسل به وجود امامان امت اویند (قرآن) و این توسل و تحصن که همان صلوة و صلوات فطری بر خاسته از ذات موجودات است يك رحمت نازل شده بر عالمیان است: تو را نفرستادیم مگر اینکه رحمتی بر عالمیان باشی! ولی آن صلوة و صلواتی که با آگاهی و معرفت باشد موجب خلق جدید و حیات طیبه عرفانی از حیات دنیا می شود و تبدیل به علم می گردد و وجود الهی را برای بشر مهیا می سازد. از این منظر بهتر می توان درک نمود که چرا صلوات بر محمد و آل او از واجبات اجابت دعاست چرا که هر دعائی طلب رحمتی است. و همه دربهایی رحمت از حقیقت محمدی گشوده می گردد.

۲۹۱- پس اگر بسیاری از بینات و حجت ها و ذکراهایی که بر قلب محمد مصطفی نازل شد بر دل حقیری چون بنده هم در درجه ای نازلتر فرود آمد جز رحمت محمدی چه نام دارد آنهم رحمتی در حد عشق غیر مشروط! پروردگارا حبیب خود محمد را هر چقدر دوست میداری بازهم دوست ترش دار و بر سلام و صلوات و نور خودت به او و آلش دانمأ بیفرا که رحمت تو را غایتی نیست ای ارحم الراحمین! آمین! تو خود فرموده ای که از تو چنین بخواهیم وگرنه ما را چنین جسارتی نمی بود!

۲۹۲- در حقیقت با امر به صلوات بر محمد و آلش، خداوند ما را دعوت می کند تا محمد و آل او را دوست بداریم همانطور که او برای ما کل رحمت را خواست ما هم برای او رحمت برتری را از خدایش بخواهیم و با محمد و آلش دوستی کنیم و از آل او شویم! این نیز رحمتی برتر است بر ما!

۲۹۳- ساعتی پس از نزول این ذکر اعظم الهی درباره سر رحمت محمدی که شرحش گذشت یکی از نزدیکان که شاهد این حکمت رحمانی حق بود در رویایی دید که حضرت میکائیل فرود آمده و مسرور است. این شهود بدان معناست که این نزول ذکری میکائیلی بوده است.

۲۹۴- در همان صدر اسلام با حضور پیامبر و انمه اطهار شاهدیم که چه بسا غلامان غیر عرب به چه مقامات عظیم الهی رسیده بودند که گاه هم طراز امامان بودند که این مسئله نژادپرستی عرب را سخت خدشه دار می کرد و برای همین به قتل عامشان پرداختند این بدان معناست که رحمت محمدی در همان عصر حیات دنیوی امامان از قلمرو عرب خارج شده بود تا جایی که رسول اکرم فرموده بود علمی که در ثریا (خوشه پروین) هست از آن ایرانیان است که به آن دست می یابند. همچنین در مدرسه امام صادق^ع صدها تن غیر عرب به مقامات معنوی حیرت آوری رسیده بودند تا آن حد که اعراب جاهل آنان را جادوگر می خواندند و به همین دلیل هفتاد تن از این شاگردان نخبه که عارفان و حکیماتی طراز اول بودند در يك روز به امر خلیفه عباسی در مسجد قتل عام شدند که اکثرشان غیر عرب بودند و می دانیم امام صادق بسیاری از شاگردان غیر عرب و حتی غیر مسلمانش را به طور کامل بورسیه کرده بودند و کل هزینه زندگیشان را تأمین می کردند. این مسئله در هیچ جای جهان و در هیچ مکتب و مذهبی مشابه ندارد و این صورتی از رحمت محمدی است. که البته رحمت و محبت پیامبر و انمه اطهار به ایرانیان امری ویژه و قابل تأمل است که بازتاب این محبت در قلوب ایرانیان در قبال واقعه کربلا اثبات کننده این حقیقت است. زیرا می دانیم که هزاران تن از ایرانیان که به یاری امام حسین^ع در کربلا در راه بودند و دیر رسیدند پس از شنیدن آن فاجعه خود زنی کردند که این واقعه در طول تاریخ در سنت قمه زنی باقی مانده است و اگر عشق حسنی و حسینی در میان شیعیان ایرانی گاه جنون آمیز به نظر می رسد واکنش عشقی است که از جان محمد^ص به علی نسبت به ایرانیان می جوشد و مهمتر از آن اینکه حسن و حسین با همه شیعیان ذاکر و خالص همزیستی می کنند و این يك گزارش شهودی است.

۲۹۵- پس بدان که در آخرالزمان که قلمرو دین محمد است حکمتی جز حکمت محمدی و رحمتش نیست و علم و عرفانی نیز جز شناخت رحمت محمدی و آل او نیست و مابقی یا حاشیه است و یا چهل. و پندار که امروزه عارف و ذاکری بر حق هست که از دین محمد و اخلاق محمدی خارج باشد، دانسته یا نادانسته.

۲۹۶- اگر در مدارس علوم دینی ما رحمت محمدی تعلیم داده نشود خروجی این مدارس فقه و اجتهاد و کلام محمدی نخواهد بود و چه بسا شقاوت در لباس فقاقت و کلام تولید می گردد.

۲۹۷- ذکر در همه طیف هایش آنگونه که شرحش رفت بایستی اساس نظام تعلیم و تربیت و آموزش و پرورش باشد خاصه از دو وجه معرفت نفس و رحمت شناسی. به یاد دارم که سالها پیش از این در ستادی که در آموزش و پرورش جهت احیای نظام آموزش و پرورش اسلامی پدید آمده بود دعوت شده بودم که مقاله ای عرضه کردم. که آموزش و پرورش مبتنی بر ذکر و معرفت نفس را ارائه کرده بود که در همان نخستین جلسه متهم به «گرایشات عرفانی» شدم و این کار سر از جای دیگری در آورد جهت پاسخگونی؟!

۲۹۸- تعلیم و تربیت و آموزش و پرورشی که متکی بر ذکر به معنایی که شرحش رفت نباشد خروجی اش اسلامی نخواهد بود حتی اگر همه فارغ التحصیلان حافظان قرآن باشند. تجربه جامعه ما از این بابت دال بر حقایق این امر است.

۲۹۹- متأسفانه باید اعتراف کنیم که پیامبران و امامان خود را تقریباً نمی شناسیم و آنچه هم که از حکمت و علم و عرفان لدنی پیامبر و امامان معصوم بیان شده اکثراً و بلکه جملگی از جانب عرفای اهل سنت بوده است و اگر شیعه ای از این باب سخن کند متهم به غالیه گری و انحراف می شود. و این جای بس حیرت و حسرت است.

۳۰۰- بدان که ذکر شناسی، قلب شناخت شناسی قرآنی و اسلامی است و تنها قلمرو وحی شناسی، روح شناسی، دل شناسی، انسان شناسی، امام شناسی و پیغمبر شناسی و خدا شناسی است. این ادعا در جای جای قرآن فریاد می زند که: اینان عقل ندارند چون اهل ذکر نیستند، ایمان نمی آورند چون اهل ذکر نیستند، فاسقند چون اهل ذکر نیستند، ظالمند چون اهل ذکر نیستند، هدایت نمی شوند چون اهل ذکر نیستند، دل ندارند و کردند و کورند چون اهل ذکر نیستند و...

۳۰۱- ذکر که ترجمه عقلانیت همان معرفت نفس است همان رحمت محمدی بر عالمیان است که اهلش را به حقایق دین محمد میرساند همانطور که خود فرموده اند: «هر که در این اندیشه باشد که کیست و از کجاست و به کجا می رود بر رحمت من است. و زین پس فقط رهروان معرفت نفس به حقایق دین من می رسند» و بدان که «شهادت» در معنای خاص قرآنی اهل ذکر را گویند و نه لزوماً کسانی را که در راه خدا کشته شده اند زیرا خداوند در کتابش می فرماید «کسانی که در راه خدا کشته می شوند زنده اند و در نزد خدا روزی می خورند» ولی آنان را شهید خوانده است هرچند که می توانند اهل ذکر یعنی شهید هم باشند. بدان که این دو امری جداست. همانطور که رسول خدا عاشق عصمت پیشه را شهید خوانده است و شهید از اسمای خداست در حالیکه خدا کشته نشده است. شهید ذاکری را گویند که حضور خداوند را در موجودات عالم در می یابد یعنی بر شهادت خدا، شهادت می دهد: و خدا بر هر چیزی شهید است. و شهید غیر شاهد است. شهید یعنی مورد شهود قرار گرفتن! و عاشق اهل عصمت و فراق به این دلیل شهید است که از صورت یارش، تجلیاتی از جمال حق را شهود می کند!

۳۰۲- پس اگر تعلیم و تربیت و پرورش سراسر بر رحمت است و به رحمت می رسد معنای عقلانی و علمی این رحمت جز معرفت نفس یعنی ذکر نیست همانطور که رسول خدا بیان فرموده و قرآن هم مکرراً در این معنا سخن گفته است که کاملترین بیانش اینست: و آن در خود شماست پس چرا نگاه نمی کنید! یعنی در جستجوی هر گمشده و آرمانی هستید در معرفت نفس حاصل می گردد که همان ذکر است. آیا خدا و رسولش واضح تر از این می توانند سخن گویند! یعنی درب ورود به رحمت خدا که رحمت محمدی است همان ذکر و خودشناسی عرفانی است.

۳۰۳- مگر نه اینکه نظام حاکم بر تعلیم و تربیت در سراسر جهان مدرن کارگاه تولید اشد شقاوت و توحش و فساد و ستم و جنایت شده است! مگر نه اینکه قرار بوده که این نظام کارگاه اشاعه رحمت و محبت و صلح و صفا و وفا باشد. پس چه شده است و راه نجات چیست؟ پس وای بر ما که به ظاهر محمدی هستیم و به راه و روش غیر محمدیان می رویم و چه بسا در حال سبقت از آنان هم هستیم!

۳۰۴- چون در آخرالزمان همه آحاد بشری از امت محمد هستند پس هر که بخود رجوع کند و خود را به یاد آورد رحمت محمدی را در خود می یابد و مشمول آن می گردد. زیرا نور محمدی بر همه بشریت تابیده و روح محمدی در همه جانها جاریست! مگر در بدر به جستجوی رحمت و محبت نیستیم؟ پس فقط کافیست که به خود بازگردیم! من خود چنین کردم و غرق در رحمتش شدم! «آن در خود شماست پس چرا در خود نمی نگرید» قرآن- «آن» چیست؟ گمشده شما!

۳۰۵- پس بدان که امروزه آنکس که نماز بخواند و روزه بگیرد و شعائر اسلامی را بجا آورد لزوماً محمدی نیست زیرا امویان و عباسیان و مسعودیان هم چنین می کنند و ضد محمدند. امروزه کسی محمدی است به لحاظ وجودی، که از خود بپرسد که: «من کیستم و از کجا و چگونه به اینجا رسیده و به کدام جهنمی سرنگون می شوم» و بر این درد بایستند و نگریزد تا انوار رحمت محمدی از همه سو از درون و برون در آغوشش گیرد. «و ما نشانه های خود را در درون و برون بر شما آشکار می کنیم تا بدانید که او حق است ولی مسئله اینست که در دیدار با پروردگارتان شك دارید»- و کسی که به لقاءالله در حیات دنیا شك کند نمی تواند محمدی باشد و از رحمت محمدی برخوردار شود زیرا رحمت محمدی فقط و فقط و فقط حاصل لقاءالله است که آنرا برای کل بشریت به ودیعه نهاده است در جمال انسانی! «ای انسان تو در نزد خداوند چیزی نداری که مطالبه کنی مگر جمال اعلائی پروردگارت را که چون دریایی خوشبخت شوی» قرآن- این را محمد است که در نزد آحاد بشری به ودیعه نهاده است از نزد خدایش در معراجش! بدان که این آیات، محمدی ترین آیات قرآن است یعنی مطلق رحمت خداست که به آحاد بشری توصیه شده است که طالب دیدار با خداوند باشد! این ذکر را نیز اگر در اندیشه ات بپرورانی قلبت به رحمت محمدی زنده و بینا شود انشاءالله! «هر که بر این اندیشه باشد که کیست و چیست و از کجا آمده و به کجا میرود بر رحمت من است» رسول خدا! پس رحمت محمدی جز معرفت نفس (ذکر) نیست!

۳۰۶- نماز و روزه و حج و شریعتی که به ذکر (معرفت نفس- درد وجود) نرساند بی شك به شیطان می رساند. «اگر نماز موجب تقرب الی الله نشود موجب نزدیکی به شیطان می شود» رسول خدا- حال بهتر این سخن علی ع را در می یابیم که: ساعتی تفکر در خویشتن از عمری عبادت برتر است. معرفت نفس برترین عبادت است و...

۳۰۷- اینکه بهتر در می یابیم که چرا اسلامی که با معرفت نفس (عرفان نفس) مخالف است قرین شقاوت شده و از رحمت حق دور می گردد و می دانیم که در طول تاریخ فقهانی که ضد عارفان بوده و به محاکمه آنها پرداخته اند اسوه های شقاوت بشری بوده اند مثل خواجه نظام الملک! زیرا معرفت نفس تنها درب ورود به رحمت محمدی است. در این معنا بمان!

۳۰۸- پس بدان که عرفان ستیزان، دشمنان رحمت خدا هستند! و البته حساب عرفانهای دجالی را روشن کرده ایم و گمان ندارم جز آثار ما به ماهیت باطنی این عرفانهای دجالی پرداخته شده باشد و ریشه های وجودشان را کشف کرده و رسوایشان نموده باشد!

۳۰۹- «ای اهل ایمان نماز را به پا دارید تا به ذکر برسید... بدانید که ذکر خدا برتر از نماز است» قرآن- این کلام خدا ابطال آشکار مذهب اصالت نماز است یعنی مذهب نماز برای نماز!

۳۱۰- و اتفاقاً فرق بین عرفان دجالی و عرفان حق همان ذکر و ورد است. ذکر که معرفت نفس است و وردی که نسیان و هذیان و جنون نفس می آورد. ذکر که موجب نزول ملائک و ارواح طیبه می شود و وردی که موجب رسوخ اجنه و شیاطین در نفس می شوند: ذکر که نفس را به قرآن، ناطق می سازد. و وردی که نفس را مترجم نجواهای شیطانی میکند. ذکر که نهایتاً عصمت و شرف می آورد و وردی که زنا و فسق و تبهکاری را توجیه می کند.

۳۱۱- بنگرید که همه این فرقه های تکفیری و تروریست و آدمخوار در جهان اسلام خصم قسم خورده رحمت و عرفان هستند تحت عنوان دفاع از «اسلام ناب»! و عجب که در شقاوت و پلیدی حتی صهیونیزم را هم روسفید کرده اند و لذا فقط هم صهیونیزم از آنها دفاع می کند تحت عنوان اسلام حقیقی؟! اینان محبت شیعه را نسبت به اهل بیت رسول خدا، شرک می خوانند و به دوستی با آمریکا و اسرائیل افتخار می کنند و با صدای بلند از آنان برای کشتار شیعیان، سلاح صدقه ای می خواهند. و این غایت اسلام ضد عرفان و ضد عشق و رحمت محمدی است که در آخرالزمان قیامتش برپا شده است. اینان قسم خورده ترین دشمن دیدار با پروردگارتان و مصداق آن گروهی هستند که در قیامت در قبال پروردگارتان هم سجده نمی کنند و می گویند ما همه عمر با شرک جنگیدیم حالا هم نمی خواهیم مشرک باشیم. (حدیث نبوی)

۳۱۲- اهل ذکر که در جریان خلق جدید انسانی زیست می کند اهل قرآن است به این معنا که همه مسائل و فعل و انفعالات و حوادث نیک و بد زندگی پنهان و آشکار خود را در قرآن بازخوانی و معنا می کند و قرآن را کتاب راهنمای خلق جدید خود می یابد. و اینست اهل رحمت محمدی شدن و خلقت رحمانی: «خدای رحمان تعلیم داد قرآن را و آفرید انسان را و آموخت بیان را و ماه و خورشید در این کار دخیل هستند و ستارگان و درختان هم سجده می کنند انسان را» سوره رحمن- و اینها ارکان خلق جدید انسان در قلمرو رحمت محمدی بدست خدای رحمان است که

نهایتاً این انسان را با جمال انسانی پروردگارش در هر شی ای روبرو می سازد و به او ثابت می کند که جز جمال خدا نابود است: «پس بدان هر چیزی که در جهان است نابود است مگر صورت پروردگارت که صاحب تجلیات و کرامات است. پس کدامیک از نعمات پروردگار را انکار می کنید» سوره رحمن- و آدمی تا در واقعه معرفت نفس، عدمیت خود را در نیابد و تصدیق نکند و طالب وجود نشود مستحق خلق جدید نمی شود و رحمت محمدی را نمی یابد.

۳۱۳- وقتی می فرماید که «همه چیز نابود است مگر وجه پروردگار» می آموزد که انسان بایستی وجه الله خود را جستجو کند تا وجود یابد و این وجه الله در فطرت آدمی حضور دارد زیرا فرموده: «خداوند مردم را از فطرت خودش آفریده است» و جمال فطرت خودش را به انسان بخشیده است و انسان بایستی این جمال را از خدایش بخواهد. «هیچکس در نزد خداوند چیزی ندارد مگر جمال اعلائی پروردگارش را...» قرآن- پس وجه الهی در نزد انسان است که باید آنرا در خود بجوید. «پس انسان باید بر خود نظر کند که از چه آفریده شده است» قرآن- و فقط جستجوگران این فطرت و وجه الله در خویشتن مشمول رحمت محمدی می شوند. زیرا محمد نخستین انسانی بود که این وجه را یافت و راه دریافت وجه الله برای بشریت شد برای کسانی که بر او صلوة میکنند که این صلوة، در معنا همان جستجوی وجه اعلائی رب در خویشتن است. زیرا قلوب آحاد بشری در آخرالزمان تحت الشعاع نور رحمت محمدی قرار دارد «تو را نفرستادیم مگر اینکه رحمتی بر عالمیان باشی» قرآن- اینست که رجوع بخود و خودشناسی عرفانی عین رجوع به رحمت محمدی و صلوة بر اوست. همانطور که در اقامه صلوة هم بدون داشتن جمال امامی زنده و صاحب روح و رحمت محمدی که حامل وجهی از پروردگارست، صلوة اقامه نشده است. به مصداق این سخن رسول که: خدای را چنان عبادت کن گویی که او را می بینی! زیرا صورت اولیای الهی و ذاکران محمدی، همان صورت رحمانی حق و جمال رحمت محمدی است که عصاره ام الکتاب (قرآن) می باشد. در این معنا بسیار تفکر نما! این اومانیزم الهی از رحمت محمدی و لقای الهی اوست.

۳۱۴- هر که تو را به یاد خدا آورد حامل وجهی از وجه الله و روحی از رحمت محمدی است و ولایت او بر تو عین ولایت خداست. «هر که را ولی خود قرار دهی خداوند حاکم و شاهد بر شماست اگر صادق باشید و خداوند مکر و بازیهای شما را می بیند» قرآن-

۳۱۵- اگر آخرالزمان را عصر غوغای عشق جمالی می یابیم دال بر این حقیقت است که همه صور بشری مشمول رحمت محمدی است و تحت الشعاع وجه اعلائی پروردگار قرار دارد طبق کلام خدا که ذکرش رفت. که اگر حقوق این عشق ادا شود دلها زنده و چشمها به شهود الهی می رسند و عاشقان، ذاکران حق می شوند. «اهل ذکر کسانی هستند که با دل می شنوند و شهود می کنند» قرآن- چه رحمتی برتر از این بر عالمیان مسلمان و غیر مسلمان!

۳۱۶- یکی از عذابهای الهی بر کسانی که در عشق جمالی، مکر و بازی و فساد میکنند اینست که بطرزی جنون آمیز از جمال خود بیزار شده و آنرا تبدیل می کنند. این سر جراحیهای پلاستیک در عصر ماست که به دست خود وجه اعلائی پروردگارش را در خود تخریب و تبدیل می کنند یعنی خود را از رحمت محمدی محروم می سازند و عذابی مهلکتر از این نیست! «امانتها را حراست کنید و در آن خیانت مکنید» قرآن- و امانتی مقدس تر از صورت الهی در بشر نیست که زمین و آسمانها از پذیرش آن سر باز زدند. «پس عهد خود با خدا را مفروشید که کافر می شوید» قرآن- یعنی جمال الهی خود را به بازار نبرید!

۳۱۷- پس بدان که همه عشق های راستین جمالی و پاک، محمدی هستند. پس بر حذر باش از خیانت کردن در حق چنین عشقی که هولناکترین خیانت بخویشتن است. «خیانت نمی کنند الا بخودشان» قرآن-

۳۱۸- پس اگر عاشق شدی بدان که محمدی شده ای و اگر معشوق شدی بدان که محل ظهور وجهی از وجوه الهی شده ای که جاودانه است. پس به رحمت حق و جاودانگی خود خیانت و بازی مکن و حقوق محمدی را رعایت کن که تقوا و عصمت و عدالت است.

۳۱۹- پس هر جمال بشری بر روی زمین در آخرالزمان که قلمرو رحمت محمدی است يك آیه و بینه و ذکر الهی است یعنی وجهی از وجوه پروردگار است که تحت الشعاع رحمت محمدی، متجلی شده و صاحب کرامت گردیده است که این کرامت بصورت عشق به فعل می آید. «همه چیز نابود است جز جمال پروردگار که دارای تجلیات و کرامات است» قرآن- و چه کرامتی برتر از عشق است که از جمال کسی رخ می نماید. پس وای بر کسانی که این کرامات را به بازار فساد و سلطه و تجارت می برند! این نیز يك ذکر میکانیلی بود که چون دریایی بر دریای رحمت محمدی وارد شده ای!

۳۲۰- فقط در عشق است که آدمی قدر و منزلت و عزت و شرف و الوهیت وجود را درک و تجربه میکند و خود را الهی و جهاتیان را قدسی می بیند. و اینست رحمت محمدی بر عالمیان و کرامتی که از تجلی حق از انسان بر می خیزد و نابودی را به جاودانگی تبدیل می کند. پس وای بر خیانتکاران در عشق که به تسخیر شیطان در آمده و بدست خود نابود می شوند!

۳۲۱- هر چیزی که انسان را به یاد خدا اندازد بی تردید او را به شوق دیدارش هم می اندازد و به جستجوی دیدارش. و این امری طبیعی و منطقی است. بنگر که خداوند چه می فرماید: «آیا در خود تفکر نمی کنید که خداوند زمین و آسمانها و موجوداتش را جز به حق نیافریده است! ولی مسئله اینست که اکثر مردمان دیدار با پروردگار را منکرند» روم ۷- آیا حق هر موجودی در عالم چیست؟ هر موجود یک نشانه از وجود و حضور خداست که باید انسان را به یاد او اندازد. پس هر چه که آدمی را به یاد او اندازد دارای حضور حق است و حق با آن چیز و محیط بر آن چیز است پس بایستی خداوند از هر چیزی دیدار شود. چرا چنین نمی شود؟ زیرا اکثراً میل و باوری به دیدارش ندارند! یعنی هر موجودی یک منشأ نزول ذکر و مذكر است که این ذکر برای باوردارندگان لقای الهی موجب لقای الهی می شود. «کسی که امیدوار به دیدار با خدا باشد وقتش میرسد» عنکبوت ۴- یعنی منشأ ذکر و رحمت محمدی و نجات و خلق جدید در آخرالزمان چیزی جز باور به دیدار با خدا در حیات دنیا نیست! «هر که مشتاق لقای الهی نیست رستگار نمی شود» قرآن- هر که دارای این باور و شوق باشد با هر چیزی و هر کاری و هر لحظه ای در ذکر است و ذکر جز این ممکن نیست. و مجموعه آثار ما جز این باور و شوق، مقصودی ندارد پس ذکر ذکر است و گشاده ترین درب ورود به شهر محمدی و رحمت مطلقه خداست.

۳۲۲- در کل قرآن کریم فقط یک آیه داریم که اجابت بی قید و شرط دعا را تضمین می کند و آن طلب لقای الهی است: مرا بخواهید تا شما را اجابت کنم! خدا را خواستن جز دیدارش چه معنایی دارد. مرا بخواهید نه از من چیزی بخواهید! و این آیه نیز از کمال رحمت محمدی است.

۳۲۳- «هر که به خداوند بدگمان باشد البته هلاک شود» قرآن- بجای خدا خواهی، خواستن چیزی از خدا خاصه در قلمرو معیشت و رزق دنیوی عین بدگمانی و سوءظن بخداست که این بدگمانی بالاخره به کفر می انجامد زیرا این نوع دعاها اجابت نمی شود زیرا «این خداست که هر که را بخواهد رزقش را قبض یا بسط می نماید» و اینکه «رزق شما در آسمان است و از سویی می آید که نمی دانید» قرآن- در حقیقت هر دعائی بدرگاه خدا غیر لقای الهی، شرک محسوب شده و محکوم به ابطال است.

۳۲۴- وقتی در قرآن کریم می خوانیم که «این کتاب ذکر برای عالمیان است و هدایتی برای کل مردمان» این ذکر و هدایت برای توده های عامی چگونه ممکن می شود که حتی عربی نمی دانند تا چه رسد به علم کلام و تفسیر و تأویل و صرف و نحو و شأن نزول و غیره! همانطور که هرگز نیامده که قرآن موجب ذکر و هدایت دانشمندان است. و این از اسرار قرآن است که هرگز به آن پرداخته نشده است.

۳۲۵- پس حداقل چیزی که می توان فهمید اینست که آن نوری از قرآن که ذکر و هدایت برای عالمیان است ناشی از خواندن و تفسیر قرآن عربی نیست که جنبه هائی از این نور و ذکر و هدایت را تاکنون در رساله حاضر نشان داده ایم. زندگی معنوی خود بنده و جریان نزول ذکر و روح و خلق جدید حجتی بر این ادعاست زیرا بنده پس از وقوع و نزول این حقایق غیبی بود که بتدریج در طی بیست سال با قرآن عربی آشنا شدم و دیدم آنچه که بر من رخ نموده و زندگی را کن فیکون ساخته همه در قرآن عربی آمده است و در واقع جمله وقایع قرآنی بوده است بی آنکه بدانم. به همین دلیل هم در قرآن عربی هرکجا که سخن از ذکر و هدایت خلق بواسطه قرآن است به ضمیر دور و غایب بیان شده است: «آن کتابی است که...» که سخن بر سر آن قرآن ام الکتاب است که در نزد خداست و نه این کتابی که در نزد مسلمانان است که البته این کتاب جلوه ای از نزول آن کتاب می باشد که مختص هدایت اعراب است. همانطور که فرموده «اگر این کتاب به زبان غیر عربی نازل می شد کسی ایمان نمی آورد»

۳۲۶- این آیه که در قرآن مکرر است و در ادعیه امامان ما به وفور دیده می شود نیز بیان دیگری از ذکر و هدایت و رحمت محمدی بر خلق است: «ای آنکه رحمت تو هر چیزی را فراگرفته و توسعه بخشیده است...» مؤمن ۷- از همین منظر است که علی ع می فرماید که «به هر چه می نگرم نخست خداوند را می بینم» این از رحمت محمدی است که هر چیزی را در بر گرفته است همان رحمتی که در لقای الهی حاصل شده است که همان تجلی جمال پروردگار است. زیرا کسی که پروردگارش را دیدار کند دیگر جز پروردگارش را نمی بیند. «هر چیزی نابود است جز

جمال پروردگار که جاوید است» قرآن- این رحمتی که هر چیزی را در برگرفته تحت الشعاع نگاه محمدی پس از لقاءالله است که موجب برپائی آخرالزمان و قیامت است که غایت توسعه جهان و انسان می باشد!

۳۲۷- در آیه مذکور بوضوح تعریف خداوند از امر توسعه هم تبیین شده است و آن اینکه فقط تحت الشعاع رحمت محمدی است که هر چیزی توسعه و رشد می یابد بخصوص آدمی! و نگاه محمدی، نگاه لقاءاللهی است. پس هر اندیشه ای که حقیقت محمدی را درک و باور کند بر عرصه توسعه و کمال وارد شده و هر دلی هم که تحت الشعاع این نگاه قرار گیرد موجب برپائی خلق جدید در انسان است.

۳۲۸- محصل علوم دینی و فلسفه و عرفان نظری اگر با حقیقت محمدی و رحمتش جداً به لحاظ عقلی و علمی آشنا نباشد یعنی علم رحمت را نشناسد یا شکی می شود و یا مالیخولیایی! پدیده اختلالات روانی حاد در میان محصلین این رشته ها خطراتی در این باب است و نیز دعوی مهدویت که به وفور در این جماعت گزارش می شود. کسی که علم رحمت را نداند با معارف توحیدی و عرفانی مبتلائی به اشد استکبار و انانیت و خودبینی تا سر حد جنون و مالیخولیا می شود.

۳۲۹- خدای را سپاس که شعاعی از نور علم رحمتش را بر این بنده حقیر تاباند و مرا توفیق اشاعه این علمش را اعطا فرمود تا در این قحطی رحمت و محبت آخرالزمانی، امید و بشارتی برای دلهای مستضعفین و طالبان هدایت باشد.

۳۳۰- «سوگند به قرآن صاحب ذکر...» قرآن- از این آیه در می یابیم که قرآن همان ذکر نیست بلکه باطن آن ذکر است که این باطن بقول رسول اکرم، به حد و مطلع قرآنی چون رسد شهود الهی میسر گردد که غایت ذکر است و ظهور نور رحمت محمدی از قلب قرآن! اینست که جز اهل ذکر به باطن و حد و مطلع قرآنی دست نمی یابند. که چهار فرشته مقرب حامل عرش، نازل کننده و گشاینده این چهار وجه قرآن در قلوب اهل ذکر می باشند یعنی جبرائیل، عزرائیل، اسرافیل و میکائیل! زیرا فرمود: قرآن را چهار وجه است: ظاهر، باطن، حد و مطلع!

۳۳۱- پیامبر اسلام ص می فرماید: «من مبعوث شدم تا مکارم اخلاق را به کمال برسانم» مکارم اخلاق یا اخلاق کریم همان خلق جدید انسان در قرآن است که کمال این خلقت و کرامت رسیدن به قلمرو ذوالجلال و الاکرام است. زیرا کمال کرامت انسانی در دیدار تجلیات الهی از عالم خلق است که جز وجه الله را ناپوده می یابد: رسد آدمی به جانی که بجز خدا نبیند!

۳۳۲- این بدان که جمله شطحیات عرفا و اولیای حق نیز حاصل طوفانهای ذکر و در هم شکستن حدود وجود و فنای در ذات حق است و این همان قلمروهائی است که خود خداوند در کتابش اظهار برکت می کند و می فرماید که: «خداوند فرونی یافت». این فرونی خداوند همان قلمرو پیدایش الله اکبر است. زیرا انسانهای کامل در قلمرو خلق جدید هستند که اثبات کننده الله اکبر می باشند یعنی: ما خدا نیستیم بلکه خدا برتر است! این برتری و تنزیه خداوند از اسماء و صفات است زیرا انسانهای کامل مظهر اسماء و صفات الهی هستند ولی الله نیستند و الله برتر است.

۳۳۳- همانطور که معشوق ادعای برتری نسبت به عاشق خود می کند و می گوید که: چون تو عاشق بر منی پس برتر از تو هستم! برخی از اولیای الهی چنان در رحمت و محبت او غرق می شوند که انالحق گفته و گاه خود را از خدا هم برتر می خوانند. و این همه از عشق و توحید و فناسست و نرد عشق باختن با حضرت حق است. و اینجاست که خداوند هم می فرماید: من هم افزون شدم از انسانی که آفریدم: فتبارک الله احسن الخالقین! و این باطن قرآن است که همه ذکر است و رحمت و محبت حق به خلق!

۳۳۴- از همسر محبوب پیامبر پرسیدند که: شوهرت چگونه مردی بود؟ با تأملی پاسخ گفت: او قرآنی بود! و در اینجا این کلام قرآن تداعی می شود که: همانا که او رسولی کریم است و او قرآن است.

۳۳۵- قرآن چندین نام و صفت دارد که جملگی از اسمای الهی است: کریم، حکیم، عظیم، مجید، علی و غیره! و اینها جمله مقامات انسانهای قرآنی است که مظاهر اسماء الهی شده اند و مصداق قرآن ناطق و زنده! «و براستی که او قرآن است» قرآن- و این از اعجاز و جادوی ذکر است. «آیا کسی هست که ذاکر شود» قرآن-

۳۳۶- ذکر چون بر فطرت نشیند و فطرت را برپا کند جمال انسانی- الهی قرآن رخ نماید که این جلوه ای از مطلع قرآن است. روایتی از رسول اکرم نیز این معنا را تصدیق می کند. و خود اینجانب نیز با چنین جمالی در دو تجلی

روبرو شدم که چهل شب تا به سحر در مقابل رویم نشسته بود. که در این باب دچار حیرتی شدید شده بودم که مدتی بعد با دیدن روایتی نبوی آرام گرفتم و به یقین رسیدم. و تعیین این آیه که: برآستی که او فرستاده ای کریم است و همو قرآن است!

۳۳۷- مگر نه اینکه صورت انسانی عصاره امّ الكتاب و برترین حجت خدا بر کائنات است. پس همه مفاهیم قدسی در کمال به جمال انسانی رخ می نمایند که وجهی از وجوه پروردگار در نزد انسان است.

۳۳۸- بدان که ذکر غایت و مقصود ذاتی شریعت و احکام شرع است و آن دستیابی به نوافل است که در محورش شب زنده داری عارفانه قرار دارد چرا که بقول قرآن کریم در شبها قلوب، کلام الهی را شدیدتر می شنود پس شب زنده داری عبادی برای احیای مستمر دل است تا دل از دنیا منزّه و پاک گردد و در احاطه حق قرار گیرد تا بقول حدیث قدسی «خداوند چشم و گوش و دست و پای مؤمن می شود» یعنی مؤمن با چشم خدا ببیند و با گوش او بشنود و با دست او معامله کند و با پای او قدم بردارد. و این غایت ذکر است و مقام مذکوریت و مخلوقیت محض!

۳۳۹- رسیدن به ذکر رسیدن به خدا در خویشتن است و لذا یاد او دمامم با فرد اهل ذکر است زیرا خداوند همنشین با ذاکر خویش است تا آنجا که جانشین او می شود یعنی چشم و گوش و دست و پای او می شود. و این مقام خلافت الهی انسان است تا آنجا که فرد مجرای ذوالجلال و الاکرام می شود و جهان هستی را عین حق می بیند یعنی هر چیزی را سکّانی از عرش و کرسی پروردگارش می یابد.

۳۴۰- وقتی که دل جایگاه او و یاد او شود ذهن هم قلمرو قلم حق شده و جهان هستی و بشریت را مظهر اسماءالله می یابد و این همان فکر است در فرهنگ قرآن: ذکر را به همراه بینات و کتابها بر تو نازل کردیم تا تو هم بیان کنی برای مردمان آنچه را که بر آنان نازل شده است تا شاید تفکر کنند. قرآن- زیرا آنچه که بر مردم نازل می شود چیزی جز اراده حق و افعال و صفات اسمای او نیست که در مردم جاری می شود. «و این سنت خدا در خلق است که تغییر نمی پذیرد» قرآن-

۳۴۱- انسان تا مخلوقیت همه عمرش را سال به سال و ماه به ماه و روز به روز و لحظه به لحظه در دستان خدا نبیند ذاکر کامل نشده است.

۳۴۲- و اما این سؤال که: اگر انسان و جمله اعمالش آفریده شده است پس چرا مسئول اعمال و سرنوشت خویشتن است؟ کسی که برآستی خود و همه اعمال و سرنوشت دنیوی خود را مخلوقیت و مفعولیت خود بدست و اراده حق ببیند و بر آن شهادت دهد تسلیم رضای اوست و چنین کسی مسئول اعمال خویش نیست همانطور که درباره عباد الله المخلصین چنین آیهی در قرآن مکرراً به چشم می خورد. ولی کسی که همه اموراتش را منی می کند طبعاً مسئول آنها هم جز خودش نمی تواند باشد. هر که اوست پس اوست و هر که من است پس خودش است، به همین سادگی! و اما تفاوت در چیست؟ تفاوت جز در نوع نگاه و معرفت در حق خویشتن و اعمال و سرنوشت خود نیست: آنکه خود را خدا می بیند و آنکه خدا را خود می سازد و می گوید این منم! و خدا هم می گوید: خودت باشد به مسئولیت خودت! این فرق بین ذاکر و کذاب است. کسی که همه خیر و شر زندگی را از حق می بیند و کسی که خیرات خود را از خود و شرارتهاش را به دیگران و گاه خدا نسبت میدهد! این فرق آدم خودشناس و خودگریز است. که اولی غرق در رحمت اوست و دومی مجبور و مغلوب و مغلوب است در حالیکه تظاهر به اختیار می کند.

۳۴۳- و اما انسان مخلص و مذکور حق که کل وجودش را با خدا معامله کرده است مسئول بیداری و ارشاد و هدایت مردم است. یعنی از بار عدمیت خود وارهیده و بار عظیم خلافت خلق را به دوش می کشد!

۳۴۴- ولی کسی که به بهانه و سوء استفاده از این معارف عرفانی از زیر بار مسئولیت خودش گریخته و حتی مسئولیت خانواده اش را هم نمی پذیرد بازچه شیطان شده است مثل کسی که با توسل به این سخن که روزی از خداست کار و فعالیتها معیشتی و اجتماعی را رها کرده و با توسل به این سخن که همسر و فرزندان دشمنان و فتنه دین هستند خانواده اش را نیز رها کرده و دست آخر سر از تیمارستان در می آورد و پای منقل! مثل بسیاری از پیروان فرقه های درویشی! اینان یادشان می رود که علی ع که رزق از دست خدا می خورد روزی هجده ساعت بیل و کلنگ می زد و نخل می کاشت و چاه احیاء می نمود و وقف مردم می ساخت و یا بدهیهای رسول خدا را صاف می کرد.

۳۴۵- انسان مؤمن تا کار نکند نمی بیند که رزقش از آسمان می آید. تا نماز نخواند نمی بیند که نمازگزار اصلی اوست. تا مسئولیت خانواده اش را عهده دار نشود نمی بیند که خود نیست که رزاق و حافظ خانواده است. انسان در فعالیتها و مسئولیتهای خویش است که خود را مخلوق می یابد. فرق انسان از حیوان و گیاه همین است. زیرا همه چیز برای انسان است و انسان از برای خداست.

۳۴۶- انسان تا من خود را در انواع فعالیتها و مسئولیتهایش نیازماید و عدمیت و بی ارادگیش را در نیابد با خدایش روبرو نمی شود و روی به وجود نمی کند و بلکه من عدمی خود را وجود و خدا می پندارد و اینست راز واژگونی بشر تا آنجا که فرد در سیطره شیطان کوس انالحق زده و خود را منجی بشریت می پندارد. امروزه در همه جا با گروه کثیری از این نوع آدمهای شیطان زده روبرو هستیم. که این به دلیل تقریب عوالم و ظهور غیب است که همه انکار الهی و ابلیسی در دسترس بشر قرار گرفته است که نفوس بی تقوا مشمول القانات و نجوهای شیطانی می شوند. که اگر علمای ربّانی مردمان را از این واقعه آخرازمایی با خبر نکنند و هشدار ندهند روز به روز به تعداد قربانیان شیطان افزوده می شود.

۳۴۷- بدان که ظهور جهانی امام زمان، عین ظهور وجه اعلاّی پروردگار و مقدمه قیامت کبراست و هر چه که به این ظهور نزدیکتر می شویم عوالم غیب به عین می آیند و بر آسمان دنیا وارد می شوند به همراه ورود جمال اعلاّی حق! پس قدرت انکار غیبی در قلوب بشریت هم شدیدتر می شود که یا الهی و یا شیطانی است. از آنجا که این عوالم نیز مستمراً به یکدیگر نزدیکتر می شوند تشخیص حق و ناحق بودن این انکار دقیقتر و سخت تر شده و جز کسانی که دارای امامانی عارف و باطن بین هستند مابقی مردم فریب میخورند و جذب دجالان می شوند زیرا وعده های دنیوی میدهند و مطابق نفس اماره مردمند!

۳۴۸- امروزه جنگ بین فرقه ها و اقوام و گروههای بشری در سراسر جهان که روز افزون است حاصل نبرد بین پیروان این انکار است. که در نخستین مرحله جنگ بین کفار و منافقین است که به پیروزی کفر به نفاق منتهی می شود و مرحله دوم جنگ بین کفار و مؤمنین است که به یاری امام زمان به پیروزی مؤمنین می رسد.

۳۴۹- «و نفرستادیم پیش از تو مگر رجالی را که به آنان وحی کردیم بگو این حقیقت را از اهل ذکر بپرسند اگر نمی دانند» انبیاء ۷- زیرا اهل ذکر در دلهایشان با انبیای سلف محشورند. پس اهل ذکر حامل وحی همه پیامبران سابق می باشند پس بنگر که مقام ذکر تا چه حد است. اینجانب حقیقت این آیه را در همان نخستین واقعه نزول ذکر در حشر همه انبیاء و اولیای الهی با خود دریافتم هر چند که خود این آیه را سالها بعد دیدم.

۳۵۰- «هیچ ذکر جدیدی از سوی پروردگارش بر آنان نیامد مگر آنکه آنرا به بازیچه گی شنیدند زیرا دلهایشان بازیگر است و اینکه اسرار ظالمان را پنهان می دارند و نجوکنان با خود می گویند این هم بشریست که جادو می کند و خوابهای خود را ذکر می نامد. بدانید که به راستی به سوی شما کتابی نازل کردیم که در آن ذکر شماست که شما را با خودتان روبرو می کند. آیا تعقل نمی کنید» انبیاء ۱۰-۲ از این مجموعه آیات نتایج بزرگی درباره راز ذکر پذیری دلها وجود دارد از آن جمله اینکه انسانهایی که با ستمگران دوستی و رازداری می کنند دلهایشان بازیچه است و دارای اراده تصدیق حقایقی که می یابد نیست و دیگر اینکه دینداری آنها نیز اسیر سنتهای جاهلی کهن است که به ارث رسیده است و بارها تبدیل و تحریف گشته است و لذا هیچ ذکر جدیدی از جانب خدا را بر نمی تابند و آنرا یا انکار می کنند و یا جادو می نامند و نکته دیگر اینکه هر ذکر حقی مخاطبانش را با تمامیت خودشان روبرو می سازد و در واقع یاد خدا مترادف با یاد خودشان می شود. ولی اساس کفرشان اینست که اصلاً حق الهی بشر را منکرند که بازیگری قلوبشان عین خودمسخرگیشان می باشد که هیچ عزت و شرفی برای خود قائل نیستند و لذا با کسانی دوستی می کنند که آنها را تحقیر کند و از این تحقیر لذت می برند برای همین هم اسرار ظالمان را پنهان می دارند. پس بدان که یاد خدا همواره مترادف با یاد هویت اعلانی خویشتن است که از دست رفته و باید دوباره بازگردد. اینست که خداوند به کسانی که ذکر را یافته و ایمان آورده اند می فرماید: شما برترید پس خود را در قبال کافران تحقیر مکنید و تحقیر مپذیرید.

۳۵۱- بدان که هرگاه ذکر جدیدی به سوی مردم می آید خداوند بینات و حجتهای محکم و مکرری را در خواب و بیداری در درون و بروانشان به آنان می نمایاند تا بدانند که او حق است برای همین است که همانطور که قرآن می فرماید دلهایشان یقین دارد ولی زبانهایشان انکار می ورزند و علت اصلی هم همانگونه که قرآن می فرماید اینست که دیدار پروردگارش را باور ندارند زیرا بشری مثل آنهاست. زیرا در آخرالزمان ذکر اعظم الهی که در رحمت محمدی است ظهور حق از انسان است و کسی که این را باور دارد به قول قرآن همواره به جستجوی جمال رب است در صور بشری و این مصداق آشکار این آیه است که: همه صورتها (وجه) صورت خداست. و این قلب ذکر

مهدوي از رحمت محمدي است. و مصداق اين آيه نيز كه در قرآن تكرر شده است كه: «هر چيز و هر كسي بر صورت خود عمل مي‌كند» زيرا مگر نه اينست كه همه اعمال بشر مخلوق خداست و مفعول اراده اوست و چون جمال بشري در آخرالزمان از رحمت محمدي جملگي وجه الله شده است پس جمال هر كسي كه به قول امام صادق ع عصاره ام الكتاب و امر خداست فرمانده كل قواي وجود اوست يعني جمال هر كسي سازنده سرنوشت اوست و آن كسي كه اين حقايق را باور كند و كل موجوديت و جمالش را به زير سوال ببرد كه «من كيستم» بر عرصه خلق جديد رحماني وارد شده است و لذا قرآنيت وجودش ساري مي‌گردد كه: رحمن تعليم داد قرآن را و آفريد انسان را. اين ذكر را نيز درياب كه جامع همه اذكار اين كتاب است.

۳۵۲- پس به يقين دان كه رحماني ترين و فراوان ترين و عريانترين اذكار در آخرالزمان جمال انسانهاست. پس آيا رحمتي برتر از اين ممكن است. فقط كافيست كه اينهمه بينات و آيات و روايات قدسي و حكمتهاي محسوس را باور كني و يك بار دگر به چشم اين باور خودت را در آئينه بنگري كه: آيا من اوست؟ آري، تو خودت نيستي بلكه اوبي و نه اينكه او تو باشي. و هر كه فرق اين دو معنا را يافت علم فرقان آخرالزماني را يافته است و نيز فرق بين توحيد محمدي و توحيد ابليسي را. «فقط آنكه در جستجوي ديدار رب خويشند بر هدايتند و هر آنچه كه نماز بر پا مي‌دارند و صدقه و انفاق مي‌كنند و صبر پيشه مي‌كنند به همين نيت است و اينست صبر جميل.» قرآن-

۳۵۳- پس ذكري داريم كه از زبان فراتر نمي‌رود و آن ورد است. ذكري داريم كه به دل مي‌رسد و دل را خاشع و مست مي‌سازد و حال را منقلب نموده و گاه ايجاد موت مي‌كند و در آن موت لقاي رب حاصل مي‌شود. ذكري داريم كه در ذهن تبديل به تفكر در باب اسماء و صفات الهي در خلق مي‌شود. و ذكري داريم كه روح را به معراج مي‌برد و سير آسمانها مي‌كند. و ذكري داريم كه ذاكرا را مظهر جلال و جمال حق مي‌سازد در وجه هريك از اسماء الهي. و ذكري داريم كه ذكر ذكر است و مولد عرفان و حكمت حق است. و ذكري داريم كه دل آدمي مذکور حق است و او شنوای كلام خداست. «انرا كه دلي است كه با آن مي‌شنود و مي‌بيند» قرآن- بدان كه فقط امام مطلق است كه پروردگارش را بي واسطه مي‌شنود و مي‌بيند و مابقي ذاكرا ملانك و ارواح طيبه انبياء و اوليائي الهي را مي‌شنوند و مي‌بينند. و ذكري داريم كه تعين و هو علي كل شي شهيد است يعني خداوند از هريك از موجوداتش درك و شهود مي‌شود و اين ذكر عرش است.

۳۵۴- در جامعه ايکه حاکمیت دینی و اسلامی دارد یکی از مهمترین مسئولیت حکومت اینست که ذاکران الهي در جامعه را به مردم بشناساند تا مردم جذب اوليائي شيطان و مترجمين نجوای ابلیس نشوند و هلاک نگردند و بلکه از برکات حیات بخش ذکر خدا بر زمین برخوردار شوند تا از سیطره شياطين آریل (شياطين رسانه اي و ماهواره اي) مصون باشند.

۳۵۵- و اما موانع رسيدن ذکر حق به قلوب مردمان چيستند؟ در اين باب به دو رساله «قيامت نامه» و «از خود تا خودا» از اينجانب رجوع شود.

۳۵۶- ولي بدان كه كتابهاي ذكر و خاصه قرآن كريم سرچشمه جاودان جوشش اذكار الهي به صورت نور در قلوب اهلش مي‌باشند. و اما برخوردار شدن از اذكار قرآني و انوار الهي آن مستلزم طهارت دل است «به آن دست نمي‌يابند الا پاك شدگان» قرآن- و اما پاك شدگان چه كساني هستند؟ طهارت دل نيز درجات دارد و حداقلش اينست كه دل آدمي لااقل يك بار به نور ذكر يكي از مردان حق، لرزیده و بيدار شده باشد تا بتواند غير حق را از دل براند و مراقبه بر دل داشته باشد. زيرا نور ذكر است كه دل را بيدار و زنده ساخته و به خود مي‌آورد و پاسبان حريم حق در جان مي‌سازد.

۳۵۷- بدان كه كلام مردان حق حامل درجاتي از نور ذكر براي مردمان است كه قلوب مؤمنان را جذب و نرم مي‌كند و خاشع و متجلي مي‌سازد ولي قلوب كافران را شقي تر نموده و دفع مي‌كند. و اين راز جاذبه و دافعه وجود مردان خداست. زيرا چون قلوب كافران در مقابل ذكر مقاومت مي‌كند تا آنرا نپذيرد خودبخود در خودش ثقليل و سخت و شقي مي‌شود. «اين خود شمانيد كه به خود ستم مي‌كنيد و خدا به كسي ستم نمي‌كند» قرآن- قطبي شدن جامعه بشري در عرصه ظهور هم حاصل چنين واقعه اي است.

۳۵۸- اين بدان كه كمترين و حداقل ذكر اينست كه آدمي با زبانش كلمات توحيد را مکرراً بر ذهن و دلش تلقين کند كه چه بسا به ناگاه دل زنده و ذاکر شود. به شرط آنکه این نوع ورد به قصد ذکر و با معرفت باشد نه براي ثوابهاي دنيوي و يا حتي اخروي!

۳۵۹- نیت ذکر در نماز و دعا اینست که فرد به قصد ذکر ساختن دلش و زنده و شنوا و بینا نمودن دل جهت شنیدن و دیدن پروردگارش کلام الهی را بر زبان جاری سازد که متأسفانه به ندرت چنین است.

۳۶۰- از آنجا که فطرت بشری فطرت الله است پس خودبخود حامل همه اسماء و صفات خداست که هرکسی لااقل یکی از این صفات را در خود فعال و جاری دارد ولی متأسفانه اکثر آدمها با این امانت الهی تجارت و خیانت می کنند. یعنی به جای آنکه آن اسم و صفت الهی را به صورت ذکر در خود جاری کنند آنرا پنهان داشته و در خود سرکوب می کنند و این ایجاد شقاوت می کند.

۳۶۱- مثلاً زنان مظهر آشکار و جاری شده رحمت و انس و لطف پروردگارانند. ولی متأسفانه اکثر زنان با آن تجارت و سلطه می کنند یعنی آنرا جاری نمی کنند و این شقاوت محض است که به صورت مکر و ناز و ریا خودنمایی می کند. این ذکریست که آنرا جاری نمی کنند و بخل می ورزند. «بخل نمی ورزند الا بخودشان» قرآن-

۳۶۲- هرکسی لااقل دارای یک استعداد ویژه و منحصر به فرد خویش است که آن اسمی از خداست که به صورت صفت در او جاری و فعال است و این ذکر از جانب خداست تا در او جاری شود تا دیگران از آن برخوردار شوند. ولی بسیاری این نعمت الهی را تبدیل به تجارت و مکر و سلطه می کنند و لذا به تدریج آن را از دست می دهند. در حالیکه با جاری نمودن آن به تدریج به سایر اذکار و اسماء الله در خود میرسند. این همان انفاق در راه خداست و جاری کردن شراب از ریح مختوم! مطففین ۲۸-۲۵

۳۶۳- بدان که هر ذکر در آدمی به صورت نوعی استعداد و رحمت و کرامت ویژه، همچون شرابی حیات بخش و بشارت دهنده و امیدوار کننده به رحمت و هدایت الهی است. پس هرکسی که آن را داراست باید که آنرا برای همگان یا طالبانش جاری سازد و این تلاش انسان برای رسیدن به سرمنشأ ذکر و آن صفت الهی است که او را به خدا میرساند: ای انسان که به سوی پروردگارت تلاش می کنی او را خواهی دید. سوره انشاق-۶ - این ریح مختوم (کوزه شراب مهر شده) جان آدمی جز برای دیگران قابل گشایش و جاری شدن و نوشیدن نیست. «و آنانکه این شراب مهر شده را برای نزدیکان خود جاری می سازند» مطففین ۲۸- آدمی تا اذکار و نعمات الهی خود را به دیگران انفاق نکند دست خودش هم به آن نمی رسد و در وی تبدیل به سنگ و شقاوت می شود و استکبار! «پس از نعمات پروردگارت سخن بگویی» الضحی ۱۱-

۳۶۴- پس بدان که هیچ کس فطرتاً فاقد ذکر زنده و جاری در خود نیست که اسمی از صفات حق است نهاده در خلقتش در ازل! که بایستی حقوقش را ادا کند و آن را تجارت نکند و به باد ندهد بلکه انفاق نماید و سخیانه در مردم جاری سازد. «امانات الهی را رعایت کنید و به دست اهلش برسانید» قرآن -

۳۶۵- و برحذر باش از القانات شیطانی و اذکار جثی موجود در این عرفانهایی بازاری از نوع درویشی و هندی و انگلیسی که عقل و ایمان و وجدان را در شما زائل می سازد. امروزه هزاران نفر بدین طریق تباہ شده و چه بسا دیوانه گشته و مادام العمر مبتلا به داروهای روان گردان شده اند.

۳۶۶- برحذر باشید از این دکانهای عرفان فروشی و روح فروشی و ذکر فروشی و انرژی فروشی و فرشته و اجنه فروشی که جز شیاطین را به جان شما نمی اندازند و خود اولیای شیطانند. بنده بسیاری از این قربانیان را دیده ام که از شر اجنه و شیاطین رهائی ندارند و گاه کارشان به خودکشی و دیوانه خانه می رسد.

۳۶۷- شاید تنها ارزش الهی سواد و نوشتن و خواندن یعنی قلم اکتسابی این باشد که آدمی همواره زندگی پشت سرش را به یاد آورد و صادقانه بنویسد که این امر به تنهایی شاهراه معرفت نفس و مکاشفه اذکار الهی در فطرت خویش است که بسیار بندرت اهل سواد چنین بهره ای از قلم خود می برند. این وجهی از همان «نون و القلم» است که آدمی را از جنون و نسیان و مالیخولیا مصون می دارد. «سوگند به قلم و آنچه می نویسند که شما مجنون نیستی» قلم ۲-۱ این «شما» فقط رسول خدا نیست بلکه آن فرشته ای است که با اهل صدق و ایمان در وادی نوشتن اسرار و اذکار زندگیشان همراهی و مصاحبت می کند. زیرا همه اهل ذکر با ملانک ویژه خود محشورند همانطور که مثلاً بر سر نماز هم ملانک، اهل ایمان را همراهی و مصاحبت می کنند. بخشی از سلامی که در پایان نماز عرضه می کنیم این ملانک را مخاطب می سازد.

۳۶۸- یکی از ذاکرانه ترین و لذا ماندگارترین آثار قلمی در تاریخ همین اتوبیوگرافی (زندگینامه خود را نوشتن). از آثار هومر و هسیود در روم باستان و ضیافت افلاطون در یونان تا اوپانیشادها در هند باستان که جمله انواع

زندگینامه نویسی معنوی و فکری است تا اناجیل چهارگانه هم که دقیقاً همینطورند و متون عهد عتیق. و ارداویرافنامه که مشهور به کهن ترین اثر ادبی- روحانی در ایران باستان است. احادیث قدسی جهان اسلام نیز از همین سبک نگارش به شمار می آیند که پس از قرآن، مقدس ترین متون اسلامی ما هستند. و قرآن را نمی گویم که اصلاً چیزی جز ذکر روح محمدی نیست و دقیقاً کتاب وجود روحانی پیامبر است که از خزانه وحی الهی استخراج شده است به مدت حدود بیست سال که قدسی ترین و کاملترین و دقیق ترین زندگینامه یک انسان است و زندگینامه هر انسان کاملی هم جز این نمی تواند باشد زیرا قرآن همان بازخوانی لوح محفوظ وجود محمدی است که بزرگترین جلوه از رحمت محمدی بر عالمیان است زیرا کتاب وجود کمال انسان و انسان کامل است. «پس اینک بخوان کتاب وجودت را که خود برای خواندن آن کافی هستی» قرآن- برای همین است که رسول خدا می فرماید «زین پس فقط رهروان معرفت نفس به حقایق دین من نائل می آیند» و بدان که دقیق ترین و سریعترین روش معرفت نفس همان قلم زندگینامه نویسی است.

۳۶۹- مجموعه دایرة المعارف عرفانی شیخ اکبر محی الدین ابن عربی که بالغ بر پانصد رساله است و حتی به اعتراف غربیان، بزرگترین نابغه قلمرو معرفت دینی در کل تاریخ بشر است چیزی جز زندگینامه نویسی خود او نیست یعنی به یاد آوردن گذشته اش! و خود او بارها در آثارش اذعان دارد که فرشته ای به او املاء می کند و جمله این رسالات الهامات غیبی هستند. هر که قلم معرفت نفس خود را بردارد و بنویسد یاری الهی و الهامات غیبی را با خود کشف می کند. «سوگند به قلم و آنچه که می نویسند که مصاحب تو دیوانه نیست!» این قلم الهی، جز قلم معرفت نفس نیست و خواندن کتاب وجود! به شرط رعایت صدق و عدل کلمات! پس این قلمی ذوالفقاری است که انسان خود را کالبد شکافی می کند و هزاران لای نفس خود را برش می دهد و می بیند و می خواند و می نویسد. اینست جهاد اکبر! و این قلم، برترین رحمت محمدی در نزد اهل ذکر است. و بدان که اگر صادقانه و عادلانه و دلیرانه بنویسی و قیامت خود را بدست خود برای خود برپا کنی بی تردید به قرآن می رسی و قرآنی می شوی: تا بخوانم عین قرآنت کنم- مولوی

۳۷۰- شاهدیم که در پایان سوره قلم، کافران اهل ذکر را دیوانه می خوانند. و خداوند می فرماید که این ذکر برای همه جهانیان است یعنی همه را به یاد خودشان می اندازد و با خودشان روبرو می کند و قیامتشان را بر پا می سازد که این آستانه لقاءالله و خلق جدید است. «کافران نزدیک بود که با نگاهشان تو را بکشند چون ذکر را شنیدند و می گویند او دیوانه است. و نیست مگر ذکر برای جهانیان» قلم ۵۲-۵۱

۳۷۱- و نیز شاهدیم که چگونه خداوند از قلم خود و اهل قلم ذکر چه دفاعی می نماید و چه غیرتی نشان می دهد که چنین غیرت و دفاعی در هیچ کجای قرآن در قبال هیچ پیامبری دیده نمی شود. منکران ذکر و قلم ذاکرانه را به همه رذالتهای ممکنه متهم می نماید: پس هرگز اطاعت مکن از این سوگند خواران کذاب و بی ارزش و عیب جویان جاسوس و دشمنان نیکی و تجاوزگران گناهکار و ترشرویان حرامزاده... که چون ذکر بر آنان خوانده شود گویند که اینها قصه های قدیمی است. قلم ۱۴-۱۰

۳۷۲- پس بدان که قلم عرفانی در نزد خداوند چه قداست و شرفی دارد که مشابه آنرا در قرآن کریم درباره هیچ امر دیگری نمی توان یافت. و بدان که «ن و القلم» همان قلم ذاکران است که مسئول تیبیین ذکر برای مردمان هستند. «ذکر را به همراه بینات (مکاشفات غیبی) و کتابها بر تو نازل کردیم تا بیان کنی برای مردمان آنچه را که بر آنان نازل شده است تا تفکر کنند» نحل ۴۴- این اهمیت حیرت آور قلم در نزد خدا به دلیل آن است که جایگزین نبوت در آخرالزمان است بخصوص در عرصه غیبت امام. بدان که قلم در آغاز زمان خلقت در دست خدا بود که بواسطه اش جهان و انسان را آفرید. و اینک یک بار دگر در آخرالزمان به میان آمده است ولی در دست انسان است یعنی ذاکران که بواسطه اش خلقت جدید انسان را برپا می کنند که پیام آور این خلقت محمد ص است و شأن نزول آن هم علی ع!

۳۷۳- ظاهر قرآن، خلقت قدیم است ولی باطن قرآن، خلقت جدید است و به باطنش جز به نور ذکر راه نمی توان یافت.

۳۷۴- هر که به نور ذکر وارد خلق جدید شد به تدریج درمی یابد که این قرآن است که او را آفریده است یعنی قلم حق! و نیز می بیند که خلقتش سراسر قرآنی است اگر بتواند قرآن عربی را بخواند و فهم نماید. و نیز اینکه قرآن یعنی همین قرآن عربی تماماً کلام الله است و نه ترجمه پیامبر از ام الکتاب به زبان عربی، آنگونه که برخی از علما می پندارند که ظاهراً این عربی هم در فتوحات مکیه بر چنین باوری است که به نظر ما این بند از کتابش نیز در جرگه دخل و تصرف منافقان قرار دارد وگرنه محال است یک چنین عالم و عارفی که ظاهر و باطن قرآن را حامل

است این آیات را ندیده باشد که خداوند چگونه به رسولش می فرماید که: در تکرار وحی شتاب مکن از ترس آنکه از یاد ببری بلکه ما خود آن را برایت جمع می کنیم و به یادت می آوریم!

۳۷۵- پس بدان که امروزه بر روی زمین تنها کتاب آسمانی که عین کلام الله می باشد قرآن است و لاغیر! هرچند که ممکن است به باور بسیاری از علمای سنی و شیعه، برخی از آیات جایجا شده باشند و یا حتی حذف گردیده باشند و دارای ترتیب نزول نباشند ولی هر آنچه که هست یکایک آیاتش کلام خدای رحمان است بی تردید! این حقیقتی است که خود اینجانب به تازگی درباره اش یقین یافته ام در جریان ذکر که از سوی خود قرآن حاصل آمد.

۳۷۶- و این را نیز بدان که هیچکس بواسطه قرآن عربی به ذکر نرسیده است بلکه بواسطه ذکر به قرآن عربی و اسرار و حقایقش رسیده است یعنی از طریق معرفت نفس عرفانی آنگونه که خود رسول خدا فرموده که: زین پس فقط رهروان معرفت نفس به حقایق دین من (قرآن) نائل می آیند! و این نشان دهنده رحمت جهانی محمد ص است بر جهانیان که دین و کتابش فراقومی و فرازبانی است. اگر قرار بود که زبان عربی درب ورود به قرآن و کتاب خدا باشد می بایستی ابوجهل از نخستین مؤمنان و ذاکران باشد چون تنها استاد مسلم ادبیات عرب و یک فیلسوف بود که نظیرش در شبه جزیره عرب آن روزگار نبود. در حالیکه پس از محمد و علی، یک عجم به ذکر قرآن رسید و عین قرآن شد و آن سلمان فارسی بود و سپس عمار و بلال حبشی برده و بیسواد و امثالهم بودند.

۳۷۷- و بدان که ذکر الهی وقت نیمه شب، آنگاه که نفوس مردمان در خواب است عمیق تر بر دل می نشیند زیرا بزرگترین حجاب دل آدمی مردم هستند و نزدیکترین مردم یعنی خاندان و نژاد که کمال قلبی شدن ذکر به وقت صبح سحر است که آن را فجر نامند که چه بسا چشم دل را می گشاید و مشاهده حق حاصل می گردد. «بدان که قرآن به وقت فجر مشهود می آید و باشد که به مقام محمود در نزد پروردگارت نائل آیی» سوره اسراء ۸۱-۸۰ و بدان که مقام محمود همان مقام محمدی است که مقام لقاء الله می باشد و از این روست که خداوند در کتابش رسول و مؤمنانش را مکرراً دعوت به شب زنده داری ذاکرانه فرموده است. و اتفاقاً برای این بنده نیز مشهود محمدی، در یک صبح سحری رخ نمود که آسمان شکافته شد و وعده الهی محقق گردید. «سوگند به آسمان چون شکافته شود و آنکه برای پروردگارش شایسته گردد... و آن انسانی که به سوی پروردگارش تلاش کرده است بالاخره دیدارش کند». انشقاق ۶-۱. که این شهود با حضور و شهادت رسول خدا در کنارم بود که ممکن شد. «ترا نفرستادیم مگر اینکه شاهد باشی و امید بخش و هشدار دهنده» قرآن- و بدان که این سه وجه و سه ماهیت کلی از نزول ذکر محمدی بر مؤمنان امت است یعنی شهادت، بشارت و نذارت (هشدار).

۳۷۸- «و خداوند از وراثشان بر آنان محیط است و بلکه او قرآن مجید است در لوح محفوظ» بروج ۲۲-۲۰ و نیز در همین سوره چند آیه قبل از این می فرماید: «و او صاحب عرش مجید است که از آنجا دارای اراده ای مطلق است». از این آیات به وضوح بر می آید که عرش مجید خداوند و قدرت اراده مطلقش و احاطه اش بر خلق همان قرآن است که در مقامی مجید است بر عرش مجید و در مقامی دیگر کریم است همچون قرآن کریم و بر عرش کریم و در مقامی دگر حکیم و عظیم است در قرآن حکیم و عظیم و از عرش مشابه اش. در اینجا قدرت مطلقه پروردگار و عرشهایش و قرآنش اموری مترادف و یگانه اند. فقط به نور ذکر است که می توان این مفاهیم حیرت آور را دریافت. آری، خداوند همان قرآن است. قرآنی که به نور ذکر همان نور علم و حکمت و عرفان است و خداوند این نور است. زیرا وقتی که می فرماید من با ذاکرانم هستم پس گویی یاد او خود اوست و این یاد جز از قرآنش نیست. و حتی دیدار خدا نیز همان یاد اوست. کافیسست که جداً به یاد داشته باشی که اوست در دل و باطن تو و اوست ظاهر و صورت تو و نیز هر آنچه که تو را احاطه کرده است. باور این معنا منشأ دیدار اوست و همه اینها قرآن است که مجید و کریم و حکیم و عظیم است و اینها همه اسماء خود اوست. پس بدان که قرآن چه معجزه جادویی و حیرت آوریست که عقول در فهم عظمتش سرگردانند.

۳۷۹- پس مپندار که خداوند از یادش جداست و یادش از جنس تخیل و تصور است یعنی ذکر عین حضور و وجود حق است. «و بدین گونه قرآن را رازگشایی کردیم آیا هیچ اهل ذکر هست» قرآن-

۳۸۰- انسان فقط به این دلیل است که می تواند خدا را یاد کند که خداوند در همه حال و در همه جا و از همه سمت از درون و برون و از هر شی و نگاهی با اوست و در حقیقت خود خود اوست و تصور غیر خدا از خود جز عدم نیست پس به یاد آوردن خدا جز به یاد آوردن خود نیست. «و تا خدا نخواهد کسی او را به یاد نیاورد» قرآن- و کسی که او را به یاد نمی آورد وجود ندارد و هرکه او را به یاد آورد خلقتش آغاز می شود آنهم با قرآن و تبیین قرآنی آن: «خدای رحمان تعلیم داد قرآن را و آفرید انسان را و آموختش بیان را» سوره رحمن-

۳۸۱- پس بنگر که یادش خود اوست و او خودش را در عدمیت بشر به یاد می آورد به یاد عدم و این نطفه خلق جدید است. و بدان که حقیقت ذکر هرگز تا این حد عیان و بیان نشده بوده است. یعنی که خدا همان قرآن است و نور ذکر. در این معنا بمان!

۳۸۲- به همین دلیل است که ذکرش و قرآنش به وقت سحر منجر به شهودش می شود. این شهود نیز هم اکنون به وقت صبح سحر رخ نمود. صدق الله العلی العظیم.

۳۸۳- بدین ترتیب هر گاه که یادش می کنی بدان که تو را می نگرد از همه سو در درون و برونت و از ذرات جانت و اصلاً تو دیگر او نیستی بلکه همه اوست. چون این راز را در هر یادی به یاد آوری ممکن نیست که مشهود نیاید و این ذکر ذکر است.

۳۸۴- پس بدان که ذکر و ذاکر و مذکور همه اوست. و تو از آنجا که مجرای این واقعه هستی، وجود می یابی وجودی الهی و جانشین اوئی! این نیز وجهی دیگر از رحمت مطلقه اوست از وجود حبیب و رسولش محمد مصطفی^ص بر بشریت!

۳۸۵- آن دین و تقوا و شرع و عبادات و فلسفه و عرفان نظری و دریانی مجاهدت اگر به ذکر قلبی یعنی به یاد قلبی خداوند منجر نشود دارای هیچ تضمین و استقراری در جان نیست و به بادی بر باد شده و به اندک امتحان و بلانی از دست می رود.

۳۸۶- و اما کسانی که در ارتباط با انسان اهل ذکر زیست می کنند تحت الشعاع رحمت الهی و شفاعت محمدی زندگی می کنند پس باید که تقوا و اطاعتی شدید پیشه کنند وگرنه مبتلای به اشد انانیت و اجنه و شیاطین گشته و هلاک می گردند و مصداق آن گروهی می شوند که به کرامت پرورگار خود غره شده و کافر گشتند و در درک اسفل ساقط گردیدند.

۳۸۷- در روایت است که در شهر یا محله ای که یک انسان مؤمن ذاکر باشد همه اهالی آن در حریم امن و رحمت الهی زندگی می کنند. پس بر مردم است که ذاکران جامعه خود را کشف و درک و اطاعت کنند تا از این رحمت دچار نخوت و شیطنت نفس نشوند و هلاک نگردند. کم نبوده اند جوامعی که سالها در رحمت و عزت زیسته و به ناگاه دچار عذابها و فلاکتهای عظیم شده اند.

۳۸۸- در اصول کافی آمده چون آخرین امام و انسان ذاکر بر روی زمین بمیرد، قیامت کبرا برپا می شود و نسل بشر به انقراض می رود. زیرا انسان ذاکر کانون جذب و اشاعه رحمت حق بر مردم است.

۳۸۹- بدان هر کجا که ذکر الهی حضور دارد فرشتگان رحمت و مغفرت هم حضور دارند و اصلاً نزول ذکر بهمراه نزول ملائک است همانطور که در قرآن کریم مذکور است زیرا نزول ذکر همان نزول روح است که آن روح قرآن است.

۳۹۰- بدان که فرهنگ در هر فرد، گروه یا جامعه ای، سایه روح و نماد فعل و انفعالات و تعامل بین انسان و ملائک است که موتور محرکه اش ذکر می باشد. پس اگر فرهنگ در جانی روی به انحطاط و قساوت است بدان معناست که کانونهای ذکر و روح یا به خاموشی رفته اند و یا فراموشی! و در عوض نفوس مردم تحت ظلمت حضور شیاطین و تعاملات شیطانی قرار گرفته است که در این عصر کانونهای انتشار این شیاطین، رسانه ها اعم از تلویزیون و اینترنت و تلفن و ماهواره است.

۳۹۱- فرهنگ که در لغت فارسی مرکب از فرّ و هنگ است فرّ به معنای فرّ ایزدی است که مترادف رحمت و کرامت و عزت حق است و هنگ هم به معنای گروه و جامعه است پس فرهنگ یعنی تبلور و تجلی رحمت و کرامت و عزت حق در خلق است. و این همان معنای مکارم اخلاقی و کرامت بنی آدم است که در اسلام حاصل خلق جدید روحانی است زیرا اخلاق همان خلقت است و خلق جدید بدون روح و ذکر الهی آغاز نمی شود که در قلمرو تفکر اجتماعی همان معرفت نفس و عرفان حق در خلق می باشد. و این بستر اجتماعی فرهنگ است. و امروزه به میزانی که شاهدیم که در جوامع اسلامی، عرفان محمدی و علوی، بی رمق و محکوم و مطرود است نجوای شیطانی بر

نفوس مسلمانان سیطره ای فزاینده یافته است که يك سرش اسلامهاي تكفيري و طالباني است و سر دیگرش درویشی گری و عرفانهاي جنی مثل عرفان حلقه و امثالهم قرار دارد.

۳۹۲- این بدان که عرفان الهی و عرفان اسلامي دقیقاً همان حقایق و وقایعی است که در جاي جاي قرآن کریم مذکور است. قرآن آئینه تمام نمای يك حیات طیبه و عرفاني است برای اهل ذکرش! که مجموعه آثار ما این حقیقت را عینیت بخشیده است که انسان اهل هدایت و ذکر و سیر و سلوک رومی و عارف همان انسان قرآنی است در صورت و معنا که در سنت محمدی به تمام و کمال رخ نموده است و برای هر مؤمن امتش هم به درجه ای رخ خواهد نمود. پس انسان عارف، انسان محمدی است در درجات!

۳۹۳- انسان با فرهنگ انسان صاحب فرّ را گویند یعنی انسان صاحب کرامت! و کرامتی جز دریافت روح و ذکر الهی نیست. یعنی انسانی که خدای را در خود و زندگی درک و احساس نکرده است هنوز يك حیوان دویا و شرور و بیمار است و دیوانه ای که به زنجیر جبرها بسته شده است و لذا تمام هم و غمش آزادی خواهی است که آنهم آزادی عربده و فسق و تجاوز است.

۳۹۴- فقط یاد خداست که نفس آدمی را به روح خدا می پیوندد و از اسارت تن و جبرها رها می سازد و به هستی لامتناهی وصل می کند و اینست رستگاری!

۳۹۵- ولی کل مسئله اینست که چگونه می توان خداوند را در دل خود به یاد آورد! هم اینک برخیزید و دو رکعت نماز به همین نیت اقامه کنید و یا روی به قبله خدای را بهر لفظی که دوست دارید بارها صدا کنید. بی تردید قلبتان منجلی خواهد شد! و دلی که يك بار به یادش منقلب و منجلی شده باشد یاد این یاد هرگاه که بخواهید آسان خواهد بود که یاد این یاد قلمرو معرفت نفس و هدایت خواهد بود.

۳۹۶- ماه رضائی که در آن به سر می بریم ماه نزول ذکر و روح بر عامه مسلمین است که اوچش شبهای قدرش می باشد. ولی فقط قلبی این نور را در می یابند که برآستی طالب آن باشند یعنی طالب ذکر حق و روح خدا جهت لقای پروردگار باشند. چرا رمضان دارای چنین خیر و برکت و استحقاقی در روزه داران می شود؟ زیرا امر به روزه گرفتن برخاسته از نور صمدانی خداوند است که آدمی را شبیه او می کند یعنی بی نیاز از خوردن! و این صفت است که به دل ظرفیت و لیاقت دریافت روحش را می بخشد به شرط آنکه آدمی بداند که چه می کند و چه می خواهد. متأسفانه قدر عبادات در نزد مردمان عموماً بسیار حقیر و جاهلانه است و گرنه برای رسیدن به ذکر و روح الهی دو رکعت نماز و يك روزه داری کفایت می کند. اینست که می فرماید شرط اجابت دعا دوتاست: معرفت و اخلاص! معرفت درباره اینکه داری چه می کنی و چه می خواهی و سپس یقین و اخلاص در این خواهش که آنهم حاصل معرفت است. پس عبادت جز معرفت هیچ کمبود دیگری ندارد و بلکه هدف از عبادت هم معرفت حق است، نه عبادت برای عبادت! این امر تا آنجاست که عارف بغایت متشرعی چون ابن عربی به نقل از يك حدیث نبوی می فرماید که: چون اکثر مردمان از معرفت بیزارند امر به عبادت شده اند!

۳۹۷- پس بدان که نور ذکر و روح الهی و قرآن فقط در جستجوی دلهاي عارف است تا در آنجا فرود آید. و بدان که دل عارف دلی است که غیر خدا را نمی شناسد. «آنچه که از غیر خدا برگزیدید در خلقت زمین و آسمانها و خلقت خودتان هیچ نقش و حضوری ندارند» کهف ۵۱- حال آنکه می دانیم که در خلقت حیوانی بشر همه موجودات عالم حضور و نقش دارند. پس در اینجا سخن از خلق نوینی است. و نیز این امر که هر که و هر چه به جاي خدا در دل پرستیده شود توهمی بیش نیست و اصلاً وجود ندارد و باطل است. اینست که شرك ذاتاً باطل است یعنی پرستش غیر خدا در وجود محال است اینست که پرستش غیر خدا در دل منجر به آتش می شود و نابود می گردد. و اینکه خلق جدید انسان که به همراه خلق جدید جهان است فقط حاصل ذکر و پرستش توحیدی و عاشقانه حق است که در آنجا به قول ابراهیم^ع جز خدا همه دشمن هستند!

۳۹۸- «جز خدا همه دشمن هستند» زیرا جز خدا وجود ندارد و توهمات شیطانی از موجودات است یعنی عدمهای وجود نمایند! پس مپندار که مردمان همه دشمن وجود و هدایت تو هستند که جمله بستر خلق جدید تو هستند به شرط آنکه آنها را دستان خدا ببینی پس خدمتشان کنی بی مزد و منت! تا خدا را در خلق نبینی هنوز دچار پرستش ایده خدانی که هوای نفس توست پس از مشرکاتی!

۳۹۹- عرفان ضد مردم، عرفان ابلیس است که دشمن آشکار انسان است.

۴۰۰- هرگاه درد آدم شدن در تو پیدا شد بدان که نور عرفان و خلق جدید در تو درخشیدن گرفته است. سودای عارف شدن و اولیاء الله شدن و امام زمان شدن و... جمله القانات ابلیس است که تو را از عقل و وجدان ساقط می کند و به تسخیر شیاطین درمی آورد. این سوداها جمله استکبارات در لباس معنویات است یعنی منافقانه ترین نوع استکبار است!

۴۰۱- برای استحقاق دل جهت دریافت ذکر یا روحش بایستی دل از غیر او منزّه باشد زیرا خود فرموده بر دلی که اثری از غیر اوست وارد نمی شود. و اما جهت استحقاق آدمی برای دریافت هو که ذات وحدانی حق است بایستی به درجاتی از صفات هونی حق رسید که این صفات در سوره توحید در چهار رکن آمده است که عبارتند از: یگانگی و فردانیت باطنی (احد) و بی نیازی از غیر او که ذات صمدانی اوست و سوم پاک شدن از نژاد پس و پیش است و چهارم بی تایی است.

۴۰۲- آیا چرا نمی توانیم خداوند را که از رگ گردن به ما نزدیکتر و محاط و محیط بر ماست و عین ذات ماست را در خود بیاد آوریم؟ زیرا بین من و او، عالم و آدمیان مانع است. پس بمیزانی که طبق سوره توحید غیر او را از خود می زدانیم او را در خود حی و حاضر می یابیم. پس بلاوقه با او و به یاد او هستیم. همه احکام شرع در خدمت همین غیر زدائی است و اگر در هر حکم دینی بر این حق آگاه نباشیم آن حکم را به فسق کشیده ایم و حداکثر اینکه عبادت پرست شده ایم و نه خدا پرست. مثلاً اقامه صلوة جهادی است برای یافتن راهی برای حضور او. پس ناچاریم که هر چه غیر او را از خود برانیم و این تلاشی برای نزدیک شدن به احدیت ذات است و اما روزه و شب زنده داری ذاکرانه نیز تلاشی برای نزدیک شدن به ذات صمدانی اوست که بی نیازی است. زیرا آدمی در این دو عمل شبیه خدا می شود زیرا خدا نه می خورد و نه می خوابد و یا به طور مثال امر ازدواج که یک حکم دینی است تلاشی برای دل کندن از نژاد پشت است و اطاعت از امام یا شوهر تلاشی برای به دام فرزند پرستی نیافتادن است و این یعنی لم یلد و لم یولد. و اما رکن چهارم که بی تایی است حاصل تقلید نکردن از اکثر مردمان است که کافر یا مشرکند و نیز از جبرهای زمانه پیروری نکردن که این رکن چهارم بدون داشتن امامی حی ممکن نیست. پس می بینیم که اجرای شریعت بدون معرفت توحیدی و عرفان نفس نه تنها انسان را به ذکر حق نمی رساند که چه بسا خود این احکام تبدیل به حجاب های شیطانی می شوند.

۴۰۳- «براستی که این ذکر است از برای کسی که او را دلی باشد که با آن بشنود و ببیند» سوره ق-۳۶ یعنی کسی را که دلی شنوا و بینا باشد اهل ذکر است و هر چیزی او را به یاد خدا می آورد ولی دلها را چه شده است که کور و کر است و گویی که اصلاً نیست و آن محاصره و مصادره دل به واسطه وسواس ناس و خناس و اجنه و شیاطین و اشیاء و نژاد است. پس آدمی قبل از هر چیزی بایستی این مصادره کنندگان و دزدان دلش را در خود ببیند و بشناسد و این یعنی معرفت نفس. پس بدون معرفت نفس کل دین هم خود حجابی بر دل است و فقط آدمی را خود پرست تر و مغرورتر می سازد یعنی شیطان زده تر. زیرا هدف از دین جز ذکر نیست که کمالش لقاء رب است.

۴۰۴- «براستی که دین هر آن واقعیت دارد» ذاریات -۶- و این آیه ای مختص دین محمد یعنی دین آخرالزمان و قیامت است که همه پدیده های عالم غیب عینیت می یابند از جمله خود خداوند که غیب الغیوب است که از همه مخلوقاتش متجلی می گردد. پس اگر آدمی نیز در عالم واقعیات حضور داشته باشد و حواسش زنده و بیدار باشد و در تسخیر شیاطین نباشد و در ظلمات توهمات خویش گم نشده باشد بهشت و دوزخ و برزخ و ملانگ و شیاطین و ارواح طیبه و نهایتاً وجوه الهی را درمی یابد ولی بزرگترین مشکل انسان مدرن اینست که حواسش در سیطره شیاطین آریل و تبلیغات زمانه است و لذا با جهان اشباح و اوهام سر و کار دارد. پس عرفان آخرالزمانی اتفاقاً مکتب رئالیزم محض است. بزرگترین دشمن این واقعیت ارتباطات رسانه ای و تکنولوژیکی است و آموزه های ناشی از آن تحت لوای این همه علوم و فنون. پس برای کسی که دلی زنده و مجرد دارد ذکر عین واقعیت است و هر پدیده ای یک ذکر و مذكر است. و اینست که شاهدیم که بقول قرآن اهل کتاب و کتاب پرستان و پیروان مذهب مدرسه (اسکولاستیک) بزرگترین دشمنان ذکر و حقایق آخرالزمانی هستند. یعنی منکران واقعیات هستند و پرستنده آموزه ها و اخبار و اطلاعات آریلی و نظریه های شیطانی تحت عنوان علوم اجتماعی و انسانی و سیاسی و اقتصادی. همانطور که امروزه اینهمه نشانه های آشکار ظهور و آخرالزمان که دارای صدها آیه و روایت دینی در تورات و انجیل و قرآن است صرفاً به حساب پدیده های زمین شناسی و نجومی و جوی و اقتصادی و سیاسی و مثالهم تفسیر می شوند. یعنی هیچ یک از این نشانه ها برای آنان حامل ذکر نیست و خدا را به یادشان نمی آورد در حالیکه آیات بینات و ذکراهانی جمالی هستند!

۴۰۵- پس براستی بایستی علوم و آموزش های مدرن را علم بغی نامید که جز گمراهی بشر ماهیتی ندارند و ضد خدا و ضد بشرند زیرا بشر را چشم و گوش بسته به مسلخ می برند.

۴۰۶- مدارس علوم دینی و علمای ما بایستی کشف و درک و تبیین این اذکار جمالی و آیات و بیانات محسوس را در رأس برنامه ها و اهداف خود قرار دهند تا مردم را اهل ذکر آخرالزمان سازند وگرنه از مهمترین رسالت قرآنی خود یعنی تبیین ذاکرانه آنچه که بر مردمان نازل می شود غفلت ورزیده اند.

۴۰۷- امروزه بسیاری از اذکار تنذیری (اخطار دهنده) از قلمرو باطن و ذکر خفی به عرصه ظاهر و ذکر جلی آمده و آیات بیانات گشته اند. پس انسان بایستی خیلی کور و کر باشد و دلش در مصادره شیاطین قرار گرفته باشد که نتواند اینها را به یاد آورد و خاشع گردد. و علمانی که این بیانات را درک می کنند و به یاد مردم نمی آورند در قیامت بایستی پاسخگو باشند. زیرا هیچ مصلحتی نمی تواند توجیه کننده این سکوت و کتمان باشد.

۴۰۸- «آنگاه که حق آمد و انکار کردند دچار پریشانی می شوند» قرآن- بخش عظیمی از سرشکستگی ها و پریشانیهایی و تشنجات انسان مدرن حاصل انکار حقایقی است که آشکار شده است و اذکاری که تعیین یافته اند!

۴۰۹- اینهمه کوری و کری و شقاوت انسان مدرن حاصل کتمان حقایقی است که تعیین یافته اند. زیرا درک و تصدیق اذکار و آیات الهی است که دل را زنده و شنوا و بینا می سازد - قرآن-

۴۱۰- امروزه تقریباً همه پدیده های طبیعی و اجتماعی و اقتصادی و علمی و فنی و فرهنگی، به مثابه اذکار آشکار و جلی و آیات و بیانات الهی هستند که درک و تصدیق آن از مهمترین وظایف مؤمنین و علمای دین است که برای مردم بیان کنند. تبیین الهی آنچه که رخ می نماید مهمترین وظیفه علمای دینی می باشد که فقدان این رسالت عظیم محمدی در علمای امت، از مهمترین علل اینهمه پریشانی و تفرقه و غفلت و شقاوت و عداوت در میان امت است و انزوای علمای دینی و مهجوریت قرآن! جهان اسلام جز تبیین ذکر هیچ کمبود دیگری ندارد و منابر بایستی بلند گوی این تبیین باشند!

۴۱۱- امروزه فقط قرآن است که جهان مدرن و مسائل فزاینده انسان آخرالزمان را تبیین نموده و راه نجات را می گشاید. جهان امروز تماماً قرآنی است فقط کافیت که علمای دین کتاب خدا را در واقعیت بیرونی، تبیین کنند زیرا: دین در همه حال واقع شده است. قرآن- و این تبیین و احیای ذکر در قلوب مردم است که نور نجات از ظلمات آخرالزمان می باشد!

۴۱۲- متأسفانه شاهدیم که این بیداری اسلامی که محصول نزول روح و ذکر آخرالزمان است بدلیل سکوت و غفلت علمای اسلامی در قبال آیات بیانات الهی بر روی زمین چگونه به دستان شیاطین انس و جن به یغما می رود و ملعبه استکبار و نژادپرستان بنی اسرائیلی و عربی و عجمی می شود و متحداً بر علیه تشیع بکار می رود و جنگ بین خداپرستی و نژادپرستی را تبدیل به جنگ شیعه و سنی می سازد.

۴۱۳- این نزول روح و نور ذکر آخرالزمانی که در قلب جهان شیعه منفجر شد و حرکت اولیه اش با انقلاب اسلامی ایران آغاز شده و اینک به کل جهان اسلام سرایت نموده و بلکه امواجش تا چین و آمریکا رسیده است از جانب علمای اسلامی شدیداً مورد غفلت واقع شده و حقیقت تبیین نگشته است و فقط در محدوده حقیر ارزشهای تاریخی و نژادی و صور تزئینات شرعی محصور شده و محبوس گشته است. یعنی قرآنی و جهانی نشده است در قلمرو تبیین و ابلاغ اینهمه آیات بیانات الهی! و اینست راز اینهمه سرگستگی و پریشانی! «چون حق آمد و انکار شد سرگشته می شوند» قرآن- این سرگستگی، فرهنگ حاکم بر کل مسلمانان جهان است که زمینه فتنه شیاطین است.

۴۱۴- «چون فتنه ها از همه سو هجوم آوردند به قرآن بازگردید» رسول اکرم ص- گویی این سخن رسول ص فقط برای امروز ما بیان شده است چون با نگاهی اعتراف می کنیم که جهان اسلام از همه سو شبانه روز مورد تهاجم انواع فتنه هاست. که همه این فتنه ها فقط در بستر جهل مسلمین نسبت به اسرار زمانه شان که ظهور آخرالزمان است امکان رسوخ و ویرانگری یافته است یعنی فقدان فرهنگ ذکر آخرالزمانی و عدم خودآگاهی قرآنی!

۴۱۵- از آنجا که ذکر آیات و بیانات الهی عین یاد خداست پس انکار این اذکار عین کفر و انکار خداست و هرکه یاد خدای را انکار کرد از یاد خودش غافل می شود و اینست علت سرگستگی و پریشانی و بی هویتی و کوری و کری ناشی از انکار ذکر! و این مصداق بی فرهنگی و انحطاط فرهنگی می باشد! «هر که خدای را از یاد ببرد از یاد خودش هم ببرد» قرآن- این خود- فراموشی همان بی هویتی و پریشانیهایی عاطفی و عقیدتی و اخلاقی است که زمینه انواع مفساد می شود و رخنه نجوای شیطان در نفوس! زیرا انسانی که خود را فراموش کند موجودی بی

صاحب و بی اراده می شود پس شیاطین انس و جن بر او سلطه می یابند و تبلیغات دشمنان دین مؤثر واقع می شود.

۴۱۶- پس ذکر، خدا خدا گفتن نیست بلکه درک و تصدیق نشانه های خدا و کتابش در زندگی و جهان پیرامون است. و در اینصورت است که خدا خدا گفتن هم اثر قلبی و روحانی می بخشد و موجب احیای فطرت الهی در جان آدمی می شود زیرا خداوند را بدون نشانه هایش نمی توان شناخت و به او اتصال یافت الا اینکه خدائی ذهنی باشد که هوای نفس است. و راز این کلامش از این روست که: «برحذر باشید از خدا» آل عمران- این حذر همان ابطال تلاش برای برقراری رابطه مستقیم با خود خداست بدون درک و تصدیق نشانه ها و رسولان او و اطاعت از اوامر اولیاء!

۴۱۷- چگونه می شود که آدمی نشانه های بیرونی (آفاقی) خداوند را ببیند و انکار کند و آنگاه بتواند نشانه های نامرئی و روحانی او را در درون خود، درک و تصدیق نماید. هر نشانه ای از او در بیرون چون درک و تصدیق شود و از حکمت آن پیروی گردد یکی از اسماء و نعمات باطنی را احیاء و خلاق می سازد و بدین طریق یک ذکر آفاقی تبدیل به ذکر قلبی می شود و موجب حرکت جوهری و خلق جدید می گردد.

۴۱۸- و بزرگترین نعمات الهی در این دوران ظهور محسوس و عینی بسیاری از آیات الهی در قرآن است که تبدیل به مظاهر دانمی ذکر برای مؤمنان شده اند. زیرا امر هدایت جز بر نعمات نیست بشرط درک و تصدیق این نعمات که ظاهری دنیا پرستانه ندارند «هر گاه که نعمتی بسوی شما می آید اکثرتان روی ترش نموده و انکار می کنید» قرآن-

۴۱۹- پس همانطور که آخرالزمان عرصه پیدایش انواع فتنه ها و دسیسه های شیطان است عرصه تجسم و تظاهر بسیاری از نعمات هم هست. که کافران به دنبال آن فتنه ها و القانات شیطانی می روند و مؤمنان هم روی به این نعمات می کنند و بخدا پناه می برند و ذاکر می شوند.

۴۲۰- آنانکه نعمات و آیات بیرونی و محسوس خدا را اکراه میدارند در واقع رویکرد خدا را از وجه خلقتش در بیرون انکار می کنند و سپس به بهانه باطن گرایی روی به خیالیافی و رویا پردازی می کنند تا از خدا برای خود یک ایده مرید نفس خود بپرورند که این عین خودپرستی مشرکانه- منافقانه است که نامش هم ارتباط مستقیم با خداست؟! که همه عرفانهای دجالی عصر جدید بر این اساس عمل و تبلیغ می کنند!

۴۲۱- معرفت نفس که شاه کلید ذکر و عرفان و هدایت است هیچ ربطی به روانکاو و رویا پردازی و تفسیر سمبولیک رفتارها ندارد بلکه کشف حقیقت باطنی و شخصی وقایع و پدیده های بیرونی است یعنی کشف آفاق در انفس! کشف ظاهر در باطن، کشف جهان در جان! و اینست عرفان اسلامی و علوی و راز انسان کبیر و جهان صغیر! و اینست راه توحید و وحدت انسان و جهان و صدق ظاهر و باطن!

۴۲۲- این نوع باطن گرایی رویا پردازانه و خیالی و فلسفی و شاعرانه، در شاخه ای از تشیع در تاریخ موجب نابودی بخش مهمی از شیعه اسماعیلیه شد و این شاخه را از کالبد دین و اسلام جدا نموده و آشکارا ملحق به کفر و الحاد ساخت. و این عبرت برای کل جهان اسلام و خاصه شیعه، کافیهست!

۴۲۳- بدان که شیعه اسماعیلیه در دوره ای از تاریخ اسلام از قرن دوم تا ششم، نماینده خردمندانترین و انقلابی ترین جناح از شیعه و اسلام بود که یک تنه بر علیه بنی عباس و غزنویان و سلاجقه و تهاجم رومیان جهادی علمی- انقلابی را پایه ریزی نمود و نوابغی بزرگ به جهان اسلام عرضه نمود ولی آنچه که عمر تاریخی اسماعیلیه را اینسان کوتاه و ابتر نمود که امروزه چیزی از آن باقی نگذاشته است افراط در فلسفی گری و علم گرایی مستقل از شریعت و قرآن بود که آنان را نهایتاً مفتون تمدن اروپا ساخت و منحل نمود. امروزه یکبار دگر آن خطر گریبانگیر تشیع شده است هیهات!

۴۲۴- بدان که باطن گرایی غیر قرآنی امروزه در دو صورت عارض شده است: نوع فلسفی- علمی و شاعرانه- رمانتیک! فلسفه هراسی و شعر هراسی و باطن هراسی در اندیشه بسیاری از مراجع دینی ریشه در خطرها و لطمات بزرگی دارد که در تاریخ دامنگیر اسلام شده است و هلاکتها بیبار آورده است. وگرنه دانستن فلسفه و شعر و عرفان نظری برای تبیین ذکر و قرآن و معارف آخرالزمان بسیار مفید است بشرط آنکه هدف قربانی وسیله نشود و فلسفه و شعر، شریک قرآن و حکمت قرآنی نگردد.

۴۲۵- اگر قرار باشد که فلسفه و علوم و فنون و هنرهای مدرن فرهنگ ما را بنا نهند و ساماندهی کنند و قرآن و شریعت هم فقط تزئین این سفره باشند آنگاه بایستی در انتظار سرنوشت تاریخی اسماعیلیه باشیم و برای فزونی تمدن مادی غرب فاتحه خود را پیشاپیش بخوانیم.

۴۲۶- اهل ذکر و قرآن میدانند که عقل قرآنی و علوم عقلی هیچ ربطی به فلسفه ندارد حتی اگر سینیایی و صدرایی باشد! زیرا قرآن مکرراً بما فهمانده است که تعقل و تفکر و حکمت فقط مختص اهل ذکر و متقین است که در نزد خدا تعلیم داده می شوند و نه در مدرسه های فلسفه چه ارسطویی و کانتی و چه سینیایی و صدرایی!

۴۲۷- بدان که فلسفه از هر نوعش فن بیان اشرافیت یونانی است که عقل یونانی را اظهار می دارد. و این عقل همانست که در تمدن غرب به عرصه وجود رسیده است و آن عقل استکباری و استکبار علمی است که قرآن کریم آنرا علم یغی خوانده است و لذا عقل یغی و حکمت یغی است. و لذا ما آنرا عقل و علم و فن ابلیسی خوانده ایم! و اگر هم جهانی شده است بدلیل حضور استکبار در نفوس کلیه بشر است. و لذا هر اندیشه مستکبری خواه و ناخواه و دیر یا زود به سوی این فلسفه و علم و عقل گرایش می یابد. بنابراین فلسفه اسلامی و شیعی و دینی نداریم بلکه استکبار در لباس دین و اسلام و تشیع داریم که عقلش هم فلسفی می شود و علمش هم فنی!

۴۲۸- اگر گاه از فلسفه این پدیده و آن پدیده سخن می گوئیم معنای لغوی فلسفه را در زبان یونانی مد نظر داریم که عبارت است از عشق به فهمیدن یا شوق حق شناسی بطور کلی!

۴۲۹- و این را بدان که آدمی تا قبل از دستیابی به عقل و حکمت توحیدی ناگزیر از منطق قیاس و علیت است که همان منطق فلسفی است چه الفاظ تخصصی آنرا بکار گیرد یا نگیرد.

۴۳۰- اگر امثال فارابی و بوعلی و ملاصدرا به جای تبیین فلسفی آن ذکر می کردند که خداوند در جانشان نهاده بود به تبیین قرآنی آنچه که بر خلق نازل می شد می پرداختند به حق آن نهاده و امانت الهی در خود میرسیدند و از اولیاء و خلفای الهی می شدند و نورشان مسلمین را از ظلمات عصرشان می رهاشد. آنان به تبیین مشرکانه توحید پرداختند و لذا مستکبرین دورانها را به حرص انداختند تا آنان و علمشان را به تصرف آورند و لذا عمری در اسارت شاهان بسر بردند و از آنها رهائی نداشتند از یکسو از آنان می گریختند و از سویی دیگر به همانها پناه می بردند. آنان حدود و حقوق الهی ذکر خود را رعایت نکردند. «آنانکه به حدود الهی تجاوز کردند بخود ستم نمودند» قرآن- زیرا ذکر می که خداوند به آنان داده بود بس عظیم بود! سخن شیخ خرقانی (و به روایتی دیگر ابوسعید ابوالخیر) درباره این سینا اثبات کننده ادعای ماست که: آنچه را که ما می بینیم او می داند! یعنی ابن سینا آنهمه ذکر الهی در دل خویش را به بازی فلسفه گرفت و لذا به نور آن بینا و شنوا نشد. «آنان را که ذکر نیست دلشان به آن شنوا و بیناست» قرآن- و آیا ستمی بزرگتر از این می توانست بخود بنماید. «آیا کیست ظالمتر از آنکسی که به خدا افترا می زند در حالیکه او را بسوی اسلام هدایت می کند» صف ۷- این عین افترا به خداست که نور ذکر می را که به تو داده، فلسفه اش خوانی و برای تبیین ارسطویی آن عمرت را هدر کنی و برای کشف حقایقش بجای رجوع به قرآن، عمری غرق در کتاب متافیزیک ارسطو باشی. زیرا کسی که ذکر می از خدا در دلش نشست بی تردید در شوق و جستجوی لقای پروردگارش آنهم در متافیزیک ارسطو و نه قرآن!

۴۳۱- بنظر بنده نوابی چون فارابی و ابن سینا و ملاصدرا و سهروردی بزرگترین حیف های تاریخ ذکر الهی در اسلام هستند. فتنه و افسون فلسفه یونانی برای روشنفکران آن دوران از تاریخ اسلام همچون فتنه و افسون هنر و تکنولوژی غربی برای دوران ماست.

۴۳۲- حکمت الهی که حاصل ذکر ذکر و تبیین نور ذکر است برای یابندگان و حاملانش سراسر خشوع و بندگی و خدمت بی مزد و منت خلق است در حالیکه فلاسفه و حتی محصلین فلسفه اسوه های استکبار و غرور و خود شیفتگی هستند و خیرشان به هیچکس حتی خودشان هم نمیرسد زیرا در آن جز غرور هیچ نیست در حالیکه بقول قرآن حکمت سراسر خیر کثیر است.

۴۳۳- «ربنا اتم لنا نورنا» تحریم ۸- پروردگارا نورمان را برایمان تمام و کامل فرما! شاید دعائی نابتر از این در قرآن نباشد که خداوند به مؤمنانش تلقین فرموده است. آیا این چه نوری است. این همان نور یاد و حضور خدا در دلهای مؤمنان است. و آیا اتمام و اکمال این نور تا به کجاست و چه قدری دارد؟ همانطور که رسول خدا خطاب به خداوند می فرماید: پروردگارا همه اعضاء و حواس مرا نور کن! و سپس می فرماید: خدایا مرا نور گردان! نور چیست و کیست؟ الله نور! پس خیلی خاشعانه و عابدانه، بنده از خدا می خواهد که چون او شود! خودش نیز می

فرماید که هر که مرا اطاعت کند و عاشق باشد مثل من می شود! این همان خلق جدید انسان است که موجب فزونی پروردگار است زیرا خداوند از وجود چنین انسانی است که «اکبر» می شود یعنی از الهیت خود نیز فرا می رود چرا که دیگر بنده ای بر جای او نشسته است و شرک ممکن نیست! بنده الله شده و الله هم الله اکبر! و همه اینها از رشد و تعالی ذکر در انسان ذاکر است که انسان در یاد خدایش، فنا می شود و از او بقا می یابد و اینست انسان کامل که خالق جهانی بسیار برتر از خلق قدیم است چون علی^ع! و اینست که امام و رهبر همه ذاکران و رهروان خلق جدید، کسی جز علی^ع نیست!

۴۳۴- پس نور ذکر اسمی جز علی ندارد همانطور که خود در خطبه بیان می فرماید که: «من آن نوری هستم که با همه انبیای الهی بوده ام و زین پس این نور را بهرکس که بخواهم می تابانم و از او بهر صورتی که بخواهم رخ می نمایم!» مظهر العجایب بودن او از همین روست: علین!

۴۳۵- و علی^ع، یک فرد نیست بلکه نور وحدانیت حق است و خداوند با علی بود که بر عرش یکسان شد با خلق! و این یگانگیش همان علی است. علی^ع نور وحدت وجود است. پس هر حکمتی توحیدی و هر نوری از عرفان حق به علی میرسد زیرا از علی برخاسته است.

۴۳۶- اینجانب فقط بواسطه چند سخن قصار از علی^ع بود که از کودکی سالک نور او شدم و به او رسیدم: من خدای نادیده را هرگز نپرستیده ام. بزرگترین گناه ترس است. خدا نه چیزی است و نه غیر هر چیزی و... هر سخنی که آدمی را به یاد خدا در خودش اندازد اگر ملکه ذهن شود انسان را بخدا می رساند. و هر سخنی از علی، یک ذکر جاوید است و براستی شعاعی از نور خود اوست که نور خداست. علی، نور خدا در عالم ارض است. پس هیچ ذکری چون یاد علی و حبّ علی و لفظ یا علی، به صراط المستقیم هدایت نزدیکتر نیست همانطور که خود می گوید که: من صراط المستقیم هستم!

۴۳۷- یک یا علی گفتن از دل از هزاران یا الله گفتن از ظن، بخدا نزدیکتر است.

۴۳۸- «و نیست امر ما الا به نظری و آنی. آیا به یاد نمیآوردید» قمر ۵۱-۵۰ و نیز می فرماید که کل جهان را به نظری آفریده ایم آیا به یاد نمی آورید. این از معجزات ذکر است که آدمی را از سیطره زمان و مکان فرا می برد و بهمراه پروردگارش شاهد بر اراده الهی می سازد. انسان بایستی برجای او قرار گرفته باشد تا این حوادث ازلی را شهادت دهد.

۴۳۹- ما در جانی گفتیم که خداوند، انسان را از خودش هم برتر و عزیزتر داشته است برای همین او را برجای خودش نشانده است. و این جز عشق خدا بر بشر نیست. پس چطور آدمی این معنا را درمی یابد و زان پس می تواند خدایش را لحظه ای از یاد ببرد. یعنی خدای را اگر بواسطه رحمت و کرم مطلقه اش و بلکه عشقش بخودت شناسی کجا می توانی ذاکرش باشی. زیرا ذکر یعنی یاد دل. و دل جز محبوبش را یاد نمی کند. پس رساله های مذهب اصالت عشق ذاکرانه ترین ادبیات این دوران هستند. زیرا عشق، جهانی ترین گمشده بشر مدرن است. پس این حقیقت که خداوند، انسان را از خودش برتر قرار داده است، اذکارالذاکرین این دوران و همه دورانهاست. و این بدعت نیست بلکه معنای خلافت است که علت خلقت انسان است که فرموده: همه چیز را برای تو قرار داده ام و تو ای انسان از برای منی! و این اظهار عشق خدا به بنده است در حد تمام و کمالش!

۴۴۰- خداوند عشقش را به انسان در کتابش، شعار نداده و تعارف نکرده بلکه توصیف و اثبات نموده است. و کل قرآن جز این نیست و اینست که قرآن حامل برترین ذکر است یعنی حامل نور عشق خدا به بشر است زیرا دل آدمی فقط به نور عشق است که زنده شده و بلاوقفه محبوبش را یاد می کند و به یاد او زندگی میکند و جز دیدارش هم و غمی ندارد. پس ذکر جز نور عشق و یاد محبوب ازلی- ابدی نیست و در غیر اینصورت یا ورد است و یا فکر است. و تازه فکر هم اگر توحیدی باشد وحدت وجودی است یعنی فکری عاشقانه است.

۴۴۱- وقتی می فرماید که «هرکجا که باشید او با شماست» این جز بیان عشق و دلداري و دلبري می تواند بود؟ اگر همین یک آیه برآستی تأمل و تدبیر و باور شود برای ذاکر شدن یعنی هدایت و رستگاری کافیهست! و اینست راز «این کتاب رحمتی برای کل مردمان است» قرآن-

۴۴۲- «براستی که پاکان در بهشت، جاری هستند در منزلی راستین در نزد پروردگار توانا» قمر ۵۴-۵۵. این نهری که در همه جای قرآن با پاکان در بهشت جاریست همان حرکت جوهری و جوشش جاودان و سیر و سلوک

بلاوقفه است با خدایشان. زیرا «خداوند هر لحظه در شأنی دگر است» قرآن- و این همه از برکات ذکر است. زیرا یاد خداست که دل را از یاد غیر خدا پاک می سازد و متقین و مخلصین یعنی ذاکران حق و پاکاتی که اهل قرآن شده اند. «و به قرآن راه نمی یابند الا پاک شدگان» قرآن-

۴۴۳- یکی از خوانندگان ما که بتازگی دلش به ذکر حق زنده شده بود برای ما نوشته بود که «نمی دانم چه بلایی بر سرم آمده و چه اختلالی در مغزم رخ داده که شبانه روز صدای نهر آب و امواج دریا می شنوم و دارم از ترس دیوانه می شوم». و این واقعیت است زیرا خودم هم دورانی این تجربه را داشتم و این یک نشانه قرآنی است.

۴۴۴- و آنگاه خطاب به متقین که مقیم بهشت ذکر و معرفت حق شده و صاحب نهرهایند که با آن در جریان حرکت جوهری هستند می فرماید «و اما آن دیگری که به او عشق می ورزید به یاری خدا و گشایش بسیار نزدیک است و مؤمنان را بشارت ده. پس ای کسانی که ایمان آورده اید پس شما هم یاران خدا باشید همچون حواریون مسیح...» صف ۱۴-۱۳ و در اینجا سخن بر سر امام حی است که در دوره غیبت امام زمان، هویت مسیحانی و رحمانی دارد که مؤمنان امر به یاری او شده اند. در حالیکه امام زمان در ظهور جهانش، قهار و جبار است و صاحب انتقام!

۴۴۵- و می دانیم که امر خدا همان روح است و همان اراده او و علم او و امّ الکتاب اوست که در یک نظر و به آنی بر پیامبر القاء شده است و از این منظر کل قرآن عربی در طی حدود بیست سال مشغول به یاد آوردن رسول خداست از منظر همان یک نگاه آنی که تازه آن قرآن فقط عصاره و برگه جادویی از آن نگاه و نزول ذکر است که تنزیل و تفصیلش بر مؤمنان امتش تا پایان جهان ادامه دارد و بلکه پس از قیامت کبری نیز هر آنچه در طبقات بهشت و دوزخ رخ می نماید چیزی جز استمرار همان تنزیل و تفصیل و تأویل و شهادت بر حقایق آن نیست. همانطور که مجموعه آثار ما نیز برگه از همین تنزیل و تفصیل است و این نور و رحمت محمدی است که در حال جهان گستر شدن است و خداوند اراده کرده است که آن را بر همه ادیان مسلط سازد تا کمال حق دینش را آشکار کند هرچند که مشرکان را خوش نیاید - سوره صف آیه ۹ و ۸-

۴۴۶- برخی از ارزشها یا افراد بشری و یا عناوین و نمادها در میان گروه یا ملتی بطور خود بخود تبدیل به ذکر می شوند که این ذکرها یا الهی هستند و یا شیطانی! بهر حال قلوب را به تسخیر خود می آورند! این نوع اذکار را هجیر گویند که اذکار خود بخودی هستند.

۴۴۷- اذکار هجیری اگر الهی باشند تبدیل به هویت انسانی می شوند. همه اولیای الهی مراکز اذکار هجیری هستند که این اذکار همچون دم و بازدم در آنها جاریست. برخی هجیر بسم الله الرحمن الرحیم هستند. و برخی هجیر الحمد لله رب العالمین و برخی هجیر لاحول و لاقوة الا بالله العلی العظیم و غیره. و بدان که «هو» هجیر طبیعی همه آحاد بشری است بی آنکه کمترین آگاهی و اشرافی بر آن داشته باشند! آن ذکر حیات است که در هر دم و بازدمی تولید میشود. آنکه بر همین یک هجیر ذکر طبیعی خود معرفت یابد و زان پس با معرفت، نفس بکشد دچار انقلابی عظیم در هویت خود می شود و صاحب هویت حق می گردد.

۴۴۸- ولی هجیرهای سهوی هم وجود دارد مثل نمازهایی که بی کمترین حضوری بر زبان جاری می شوند در حالیکه فرد در ذهن خود مشغول محاسبات دنیوی خویش است. اینها همان نمازهایی سهوی و ریائی هستند که در قرآن کریم مذکور است که از علانم کفر است و نه دین.

۴۴۹- و یا ذکر «یا علی» که هجیر اکثر درویش است بی هیچ محتوا و حضوری!

۴۵۰- ولی اگر ذکر به راستی هجیر قلبی و روحی شده باشد آن فرد محل ظهور صفات و افعال آن ذکر می شود و این مصداق دائم الصلوة بودن است و مصداق این آیه که: «مردانی هستند که کار دنیا هرگز آنها را لحظه ای از یاد خدا باز نمی دارد!» اینان در میان مردم، مصداق نورند. «مؤمناتی که خداوند به آنان نوری داده که با آن نور در میان مردم راه می روند» قرآن- هرچند برخی آنان را مسخره می کنند و آنان با سلامی از کافران می گذرند. اگر آدمی به نور معرفت، به هجیرهای ذکر خود آگاه شود به بیداری عظیم روح می رسد.

۴۵۱- انسان ذاکر کسی است که چون گذشته هایش را به یاد می آورد جز خدا را نمی یابد و رحمتش را که عمری در آن زیسته است در خوشی و ناخوشی! و هر چه جستجو می کند هیچ نشانی از خودش نمی یابد زیرا وقتی خدا باشد دیگر تو بعنوان من ، وجود نداری.

۴۵۲- یاد گذشته برای اهل ذکر در هر بار که رخ می دهد گویی حیاتی جدید را کشف می کند و این مکاشفه لایه های بی پایان زندگی گذشته را پایانی نیست. ذکر، گذشته از دست رفته را هر دمی به نوعی احیاء و می آفریند و این واقعه ای حیرت آور است.

۴۵۳- ذکر، مرده را زنده و گذشته را در حال احیاء نموده و به رحمت حق، بازآفرینی می کند و این عین خلقت جدید است که خسران عصر را جبران می نماید. و این در صورتی است که آدمی مخلوقیت خود در دستان خدا را در کل گذشته دریابد و فهم کند که این حاصل توبه است از اعمال زشت. و پس از توبه، بناگاه خدای را می بینی که فاعل و خالق توست و تو مخلوق و مفعول اراده اش! و چون این را دیدی دوباره از توبه ات توبه می کنی یعنی از منیت خودت که یک تلاش مذبوحانه و مشرکانه و توهمی ظلمانی بوده است. آنکه از خود توبه کند خدا هم به سویش توبه می کند و باز می گردد زیرا ثواب حقیقی خداست. و چون این حقیقت را دیدی از توبه ات توبه می کنی! و اینک جز او نمی بینی!

۴۵۴- تا زمانیکه خودت را من می بینی هیچ خیر و حقی از زندگی نمی بینی. چون کذانی بودن من را دیدی و از آن توبه کردی کل گذشته ات را رحمت و مغفرت و هدایت حق می بینی! و این سیر پیدایش ذکر است از قلمرو معرفت نفس!

۴۵۵- تلاش برای اثبات خود و منیت خود منشأ همه شرکها و ظللها و ابطالهاست و این بخشی از زندگیست که آدمی از به یادآوردنش بیزار است زیرا سراسر شکست و رسوائی و دروغ و ستم است. ولی چون از تمامیت خودت توبه کردی خدا آشکار می شود که در همه حال مشغول خلق تو بوده است و تو مشغول جازدن خودت به جایی او آنهم به هر دروغ و ریائی! و این عرصه زشتی ها و عذابهاست. این معرفت نفس درباره گذشته زندگی قلمرو پیدایش ذکر است که به اکنونیت می رسد.

۴۵۶- حدود چهل سالم بود که بالاخره با تمام وجودم دیدم و تصدیق کردم که من در کل زندگیم هیچ نبوده و نیستم جز یک دروغ بزرگ به نام من! و توبه کردم از این دروغ بزرگ و پناه بردم به او و هجرت کردم از کل گذشته ام به سوی او و در همان نخستین روز این واقعه مواجه با نزول روح و نور ذکر و دیدار با امام شدم و کل حیات و هستی ام کن فیکون شد و بالاخره تسلیم او شدم چون دیدم که برآستی ارحم الراحمین است و از من به من نزدیکتر و مهربانتر است و مابقی عمرم را تلاش کردم که در همه حال خودم را در قبال امرش زیر پا نهم و از شر خود وارهم و اجازه دهم که کل دل و جان و تن و روانم را در برگیرد و مرا بیافریند آنگونه که دوست می دارد.

۴۵۷- آدمی در همه عمر جان می کند تا ثابت کند آنچه را که نیست. پس فقط نابودی خود را ثابت کرده است. و بعد دیوانه شده و می گریزد تا در جانی گم و گور شود و خود را از یاد ببرد! ولی ای کاش باز ایستد و نابودی خود را به یاد آورد و تصدیق کند و تسلیم امرش گردد و از شر خود برهد تا خدا او را آدم کند! این من، هندوانه ای است که شیطان زیر بغل آدم نهاده تا او را از آدمیت بازدارد.

۴۵۸- پس بدان از تولد تا مرگت مستمراً در حال آفریده شدنی. پس فقط بایستی شاهدی صادق و عادل بر خلقت خویش باشی و شاکر و مرید تا آفرینش تو دوزخی نشود تا بدون عذاب آدم شوی چون بالاخره می شوی و چاره ای جز این نداری! پس با زبان خوش و به رحمتش آدم شو! تا آدم نشده ای دم از آدمیت نزن چون رسوا می شوی! و چون آدم شدی می بینی که همه اوئی یعنی خلیفه ای!

۴۵۹- بدان که آدم شدن جز الهی شدن و مظهر و مصدر اسماءالله و صفات و افعال او گشتن نیست و این همان به وجود آمدن است و وجود جز او نیست و مابقی نابوده است و توهمات ظلمانی توست! مگر اینکه مظهر جلال و اکرام او شوی یعنی ذوالجلال و الاکرام باشی!

۴۶۰- و آنکه آدم و خلیفه او شد تازه می بیند که او هم خودش نیست و در همه حال برتر خویش است. یعنی وجود لامتناهی و مطلق است. پس دانستی که خود شدن و من شدن همان از هستی ساقط شدن است.

۴۶۱- هر که خدای را از یاد ببرد خدا هم او را از یاد خودش می برد یعنی دچار خود- فراموشی می شود. و بعکس نیز! و یکی از علائم ذکر اینست که آدمی هجیرهای ذکرش را کشف می کند و می بیند که برآستی خداوند همواره با او بوده و از خودش به او نزدیکتر بوده است. ذکرهای هجیری واضح ترین نشان این حقیقت هستند که گفتیم اذکار ذات ازلی حق مثل هو، ها و هی از جمله هجیرهای حیاتی همه انسانهاست و انسان بدین طریق زنده است و نفس

می کشد. حال اگر همین هجیرها را دریابد دائم الذکر است. و این ذکری اسرافیلی است که آن را در جان خویش دریاب تا زنده به حق شوی! قدر این نزول را بدان اگر طالب قدر وجود خویشی! آیا پنداری که اسرافیل در صورتش چه می دمد که مردگان را زنده می سازد: هو، ها، هی و هح! پس خودت با این صوری که خدا در تو نهاده بر خودت بدم دم تا زنده شوی و در محضر حق قرار گیری!

۴۶۲- بدان که همه این از خودبیبگانگی ها و دیوانگی ها و جنون و جنایات و خودبراندازیها حاصل خدافراموشی بشر مدرن است که خود را به کلی فراموش کرده است و به تسخیر اجنه و شیاطین انس و جن در آمده است که با او هر چه می خواهند بدست خودش انجام می دهند. «مردگانند میپندار که زندگانند» قرآن-

۴۶۳- بدان که حتی سهوی ترین و غیر عارفانه ترین نمازها به هر حال بهتر از خودفراموشی و نسیان و خودبراندازی است یعنی بهتر از بی نمازی و خدافراموشی مطلق است. کسی که حتی اسم خشک و خالی خدا را هم بر زبان نمی آورد محکوم به نابودی است. همه تباه شدگان جامعه از این جماعت هستند که از بر زبان بردن اسم خدا تکبر می ورزند!

۴۶۴- خانمی درد دل می کرد که تا قبل از ازدواجش خیلی با نماز و مؤمن بوده است ولی حالا که خوشبخت شده و به آرزویش رسیده و شوهر خوبی گیرش آمده به کلی کافر شده است و دست و دلش به نماز نمی رود. به اعتراف خودش قبلاً فقط برای رسیدن به شوهر مطلوب عبادت می کرده است. به او گفتم اتفاقاً اینک نمازت خالصانه تر شده است و می توانی خدا را شاکرانه عبادت کنی نه چاکرانه! پس نماز شکر به جای آر! او از این پیشنهاد امتناع کرد و مدتی بعد باز به اعتراف خودش که شوهرش بد از آب در آمد دوباره روی به نماز کرده است تا خدا شوهرش را اصلاح نموده و مهربان و عاشقش سازد ولی این نماز دیگر آفاقه نمی کند و حاصلی ندارد و شوهرش روز به روز بدتر هم می شود. در واقع آنوقت که خدا را نمی شناخت شانس عبادت می کرد تا شاید راست باشد و حالا که اجابت شده و خدای را می شناسد دیگر برای خودش وظیفه ای قائل نیست که لااقل تشکر کند. این مسئله اکثر آدمهاست که تشکر از خدا برای خود قائل نیستند و می گویند حال که ما را آفریده باید نیازهایمان را برآورده سازد. «شیطان همه را محاصره کرده و به جهنم می برد زیرا اکثرشان شاکر نعمات خدا نیستند» قرآن- چرا کسی که لیوانی آب به ما دهد مورد تشکر و قدردانی ما قرار می گیرد و خداوند که به ما از عدم، هستی بخشیده، مورد شکر ما نیست و برای خود شکری قائل نیستیم. این به چه معنایی است؟ هر چند که این شکر ما از خداوند عین شکر ما از خودمان است «شکر نمی کنید الا خودتان را» قرآن-

۴۶۵- این ناشکری و بد عهدی از این روست که آدمی حیات و هستی خود را یافته و با تمام وجودش جاودانگی آن را هم درک می کند پس خود را تأمین شده و از نابودی رسته می داند که خداوند دیگر او را به عدمش بر نمی گرداند. اینست راز ناشکری آدمیان که همه را به جهنم می برد. پس این کفر و ناشکری و تکبر بشر نسبت به خداوند خالق برآمده از رحمت مطلقه و عشق لایزال خدا به بشر است که آن را به صورت حیات و هستی ابدی در خود دمامد می بیند. این همان غره شدن به کرم خداست.

۴۶۶- و اما جهنم کجاست؟ عرصه تجربه لحظه به لحظه مرگ و نیستی است تا شاکر و قابل به حیات و هستی خود شود و آن را بپذیرد و مسئولیت آن را بر عهده گیرد تا آن را بازیچه شیطان نسازد و از آن مراقبه نماید. همانطور فرزندان که مورد حمایت و رحمت بی قید و شرط والدین خود هستند نه کمترین شکر و تعهدی به والدین دارند و نه کمترین مسئولیتی در قبال خود و سرنوشت خود دارند زیرا خیالشان از همه سو راحت است که والدین در همه حال به دادشان می رسند. و اینان تباه شدگانند و تبهکاران!

۴۶۷- اینست که آدمی تنها مخلوق ناسپاس خداست زیرا حیات و هستی جاوید را در خود درمی یابد که همان مقام خلافت الهی اوست. ولی سایر مخلوقات بلاوقفه برای حفظ هستی خود مشغول ذکر و تسبیح و سجودند تا اتصالشان را به خالق حفظ کنند و نابود نشوند. پس کفر و غفلت و معصیت و بلکه عداوت و جنگ آدمی با خالقش به خاطر رحمت مطلقه و عشق خالق به آدم است که همان مقام خلافت است که انسان را بر جای خدا نشانده است پس جاودانه و نابود ناشدنی است پس اصلاً خود خداست پس چه نیازی دارد به یاد و شکر و پرستش و اطاعت از او و رسولانش! و این غایت حماقت و شقاوت و قدرشناسی و ظلم بشر است: «کشته باد انسان که چه سان کافر و ناسپاس است» قرآن- و خداوند بسیاری از این کافران را با این خطایش به راستی به قتل رسانیده و هلاک کرده است: مردگانند میپندار که زندگانند! که این کافران اگر زنده می بودند که تاکنون نسل خود را به دست خود برانداخته بودند. پس این هلاکت هم از رحمت خداست و جهنم هم رحمت قهار و برتر خدا نسبت به بشر است که همه را در آن وارد کرده تا شاید به خود آیند و انسان شوند!

۴۶۸- پس انسان اگر به عشق الهی نسبت به خود، معرفت یابد بر ذات کفر خویش بیدار شده و ریشه کفرش را بر می کند و این اذکارالذکرین وجود انسان است که ذکر حق را در جانش کشت می کند و دوباره زنده اش می سازد و خلق جدیدش را برپا می کند که خلقتی بر اساس پاسخگویی انسان به عشق پروردگارش می باشد. «بزودی گروهی پدید می آورم که دوستشان دارم و دوستم می دارند» قرآن-

۴۶۹- و اما این کفر و غرور و نسیان تا سر حد عداوت و جنگ با خدا در رابطه با یک امام حی که صاحب روح و نور ذکر است در اوج خود بروز می کند که علی^ع در یک روز چهارهزار نفر از اینان را از دم تیغ گذراند. و این آخرین لطف و رحیمی بود که می توانست در حقشان بجا آورد تا از نابودیشان برهاند!

۴۷۰- و می دانیم که در جهنم همه مومن و ذاکرند. در بهشت نیز! یکی به قدرت جبر و زجر و دیگری به نور اختیار و معرفت! یکی از فرط لذت و دیگری از فرط لذت! پس جهان هستی و همه طبقاتش به ذکر حق برپاست خواه ناخواه، آگاه و ناآگاه- قرآن-

۴۷۱- در هر چیزی و کاری که یاد خدا نیست آن فسق است. قرآن- و فسق به معنای ابطال آن چیز یا عمل است. در هر چیزی که یاد خدا نیست آن چیز برای آدمی یک بود نبود است درست مثل خداوند که با آدمی هست و آدمی با او نیست که این هم معنایی از بود نبود است. تا آدمی با خدایش همچون بود نبود است با خودش و با کل اعمال و ارزاق و زندگانش نیز چنین است و این معنای فسق بشر است.

۴۷۲- پس در هر آنچه که یاد خدا نیست آن چیز هم برای انسان نیست و انسان هم با آن چیز نیست و با خودش هم نیست. «آنکه خدا را از یاد ببرد خدا هم او را از خودش فراموش کند» قرآن- آنکه با خدا نیست با خود هم نیست یعنی اصلاً نیست. و این بود نبود است که در فلسفه، دیالکتیک نامند و آنرا عرش عقلا نیت خوانند. (افلاطون)- در حالیکه این درک اسفل السافلین عقل و ادراک است و محاق وجود است. ولی هرکه بر این تضاد و دیالکتیک وجودش بیدار شود و خروج کند از هلاکت و فسق رهیده است و راهی وادی توحید و صدق شده است. «در آنروز صادقان را از صدقشان پرسند» قرآن-

۴۷۳- ذکر از یاد خدا در آفاق (جهان برون) شروع شده و به یادش در خویشتن می رسد. و چون یادش در دل رخ نماید با خدا همنشین و بلکه جانشین خدا شده است و با همه عرش نشینان محشور است از ملانک و ارواح طیبه و امامان تا امام زمان^{عج}!

۴۷۴- پس بدان که در عرصه معرفت و مذهب، امری مهمتر از ذکر نیست چرا که ذکر هم روش خدانشناسی و حق پرستی است و هم هدف آنست که به لقاءالله و بقای بالله می رسد. که از کلمات و اسمای الهی آغاز شده و به جلال و جمال حق می انجامد. «و خداوند اراده فرموده که کلماتش را محقق سازد» قرآن-

۴۷۵- آدمی تا عدمیت خود را درک و تصدیق نکند که زمانی نبوده و حال آفریده شده و هستی یافته است، کافر است هرچند که نماز بخواند. «به یاد آورید که نبودید و خدا شما را پدید آورد» قرآن- همین مسئله بسیار ابتدائی در اکثر مردمان تعطیل است. یعنی اکثر بشری بر این پندار است که از ازل بوده است. که این احساس هم از رحمت مطلقه خدا و عشق او به بشر و خلافت ذاتی بشر بر جای اوست. که به بشر از صورت و روح خود هستی داده است پس احساس بشر به هستی خویش احساس ازلی است یعنی احساس خدائی است. ولی واقعیت اینست که بشر به تازگی پدید آمده و قبلاً نبوده است! ولی چند نفر این واقعیت کاملاً عینی و مادی را به یاد می آورند! «اکثراً به یاد نمی آورند» قرآن- چرا؟ هر که این ابتدائی ترین واقعیت زندگیش را به یاد آورد و بر این یاد بماند خلق جدیدش آغاز می شود به دست خدای رحمان و بر آستانه الساعه و در زیر نگاه خویشتن! در حالیکه حیات و هستی قدیم او از کمر پدر و شکم مادر آغاز شده و به دست همانها روزی خورده و تا به اینجا آمده است. که این حیاتی کاملاً نژادی، حیوانی، غریزی و جبری و بی اراده است و اتفاقی که از چه پدر و مادری و در چه جغرافیا و شرایط اقتصادی و فرهنگی به دنیا آمده باشد!

۴۷۶- آدم تا عدم خود را به یاد نیآورد خدا را هم به یاد نمی آورد! نه فقط آن عدمی که در قبل از تولدش در آن بوده بلکه عدمیتی که هم اکنون دارد زیرا هیچ چیزش از خودش نیست و وجودش جز کلمه «من» نیست که کلمه ای توخالی و شیطانی است و یک دروغ است. آدمی تا به این دروغ بزرگ نرسد با صدق روبرو نمی شود و صدق را نمی شناسد و طالب وجود نمی گردد یعنی طالب خدا!

۴۷۷- آدمی تا عاریه ای بودن این حیات و هستی و هویت خود را درک و تصدیق نکند طالب حق نمی شود. و این جز با معرفت نفس ممکن نمی شود.

۴۷۸- آدمی تا این دروغ بزرگی را که نامش «من» است و عاریه ای و فرضی و قرضی بودن هویت و حیاتش را نبیند و تصدیق نکند خداپرستی و دین و عبادات او هم سهوی و ریائی و عاریه ای و فرضی و بی بنیاد است. «برحذر باشید از اینکه ایمانتان عاریه ای باشد» علی ع-

۴۷۹- و تا قبل از کشف عدمیت خود و توبه از آن، یعنی توبه از عدم پرستی، در آدمی نه ذکر است نه فکری نه شکری و نه قدری و نه حقی و نه صدقی و نه عهدی و نه ایمانی! زیرا وجودی نیست! او یک انسان تاریخی و مژمن که مدهوش وراثت خویش است که زمانی چماق داشت و حالا تپانچه تا از موجودیت عدمی خود حراست کند! موجودی شدیداً متناقض و سرگردان بین بود و نبود! بودی که حاصل صورت الهی (آدمی) اوست و نبودی که حاصل سیرت عدمی اوست: مغروری و وحشت زده!

۴۸۰- ذکر یعنی اینکه در همه حال نیک و بد خود را در دستان خداوند در حال آفرینش ببینی. و این همان شهادت بر ربوبیت اوست.

۴۸۱- پس از اهل ذکر هرگز فعل فسقی صادر نمی شود که این حداقل خاصیت تطهیری ذکر است. و بلکه ذاکران کامل حتی دارای خطورات و اندیشه های ناحق هم نمی شوند و چه بسا خداوند بدلیل سوءظن به پروردگارش آنها را عذاب می کند تا همواره پاک بمانند.

۴۸۲- ذکر، زنده کننده مردگان، جبران کننده هر خسران، احیاءگر گذشته های بر باد رفته و تبدیل کننده سینات به حسنات است. پس بدان که کیمیای سعادت که سنگ را زنده می کند و حیوان را انسان می سازد همان ذکر حق است. بدان که همه بینات و معجزات مردان خدا بقدرت ذکر بوده است.

۴۸۳- به یاد دارم که در دوره نزول ذکر دو تا توله سگ اهلی در اطراف ما می زیستند که یکی از آنها در مقابل نگاهمان تبدیل به شیرکوهی شد و دیگری به چنان بصیرتی رسیده بود که باطن آدمهائی را که به آنجا رفت و آمد می کردند می شناخت و در مقابل منافقان و اشقیاء و اکنش خصمانه نشان میداد و مؤمنان را برآستی سجده می کرد و چنان سلوکی حیرت آور داشت که برآستی یک معجزه بود و گویی انسانی خردمند و عاشق پیشه در او می زیست. و حجتی بود بر حقانیت سگ اصحاب کهف! این دو سگ در شب قدر دچار چنین تحول و رشدی معجزه آسا شده بودند. این اعترافی بس تلخ و دردناک است اگر بگویم که در کل زندگیم یارانی عاشق تر و باوفاتر از این دو حیوان ندیده ام و همواره آنها را در رویاهایم دیدار می کنم.

۴۸۴- این را بدان که هر انسانی در هر کجای جهان که گروهی از مردمان به او ارادت و تعلق قلبی دارند یا منشأ روح و ذکر الهی است و یا محل نجوا و القانات شیطان است.

۴۸۵- این را نیز بدان که جز امام زمان و معصومین کسی بطور مستقیم ذاکر خداوند نیست و مابقی مؤمنان در درجات از طریق این اولیاء قادر به ذکر پروردگارانند.

۴۸۶- دوست داشتن و محبت مؤمنان و اولیای الهی شرط المستقیم ذکر حق است همانطور که دوست داشتن کافران و شیطان صفتان هم دل آدمی را به اذکار و نجواهای شیطانی متصل می سازد. پس برحذر باش از دل دادن به نااهلان و فاسقان.

۴۸۷- هر سخن و عملی که دل انسان را به یاد خدا اندازد ذکر است مثل سخن امامان و یا واقعه کربلا که برای شیعیان ذکر است حتی به مراتب برتر از نماز است.

۴۸۸- هر عملی که خالصانه و برای رضای خدا یا احقاق حقی باشد تبدیل به ذکر می شود و چه بسا عبادتی که سهوی و یا مشرکانه باشد فاقد ذکر و بلکه ضد ذکر می شود. بنابراین اعمالی همچون هجرت در راه خدا جهت مبارزه ظلم یک ذکر عظیم است. دفاع از حقوق مظلوم مولد ذکر می شود. صبر بر مصائب مولد ذکر است. گذشتن از حق شخصی جهت دفاع از حقوق دیگران تبدیل به یک کارخانه عظیم ذکر می شود. تقوا و خویشتن

داري در قبال وسوسه هاي نفس نيز مولد ذکر است. امر به معروف و نهي از منکر نيز بستر دائمي احياي ذکر است. تواضع در قبال زيردستان و تکبر در قبال ثروتمندان نوعي ذکر است و...

۴۸۹- اين را بدان که يك انسان حقيقتاً محمدي محل نزول و دريافت همه اذکار و انواري است که بر رسول خدا نازل شده است در درجات متفاوت نزول و ادراک و اين بزرگترين رحمت محمدي بر بشریت است و بدان که منظور از انسان محمدي يك انسان عرب وار نيست بلکه انساني داراي خلق و خوي محمدي است به هر درجه اي يعني انساني مهربان، سخاوتمند، عاشق مردمان، جوانمرد، حق پرست، پاک و امين.

۴۹۰- روح آدمي در خانه تن جز درد و رنج و مرگ و نيستي را تجربه نمي کند و اگر به ياد خداوند متصل نباشد در اين خانه بتدریج از درد و وحشت مي ميرد.

۴۹۱- بسياري محبت را شرک مي پندارند در حالیکه فقط در رابطه اي که محبت قلبي هست (و نه مالکيت) شرک نيست. از محبت به بندگان تا محبت به اوليائي الهي و محبت به خداوند! چرا که شرکها حاصل روابطي غير محبانه است و آنجا که محبت نيست توقعات ناحق و مالکيت و تصرف و تجاوز پديد مي آيد که همه شرک است. زيرا محبت امري واحد است و آن امر حق است همانطور که در کتابش فرموده «اگر برآستي کسي را عاشق باشيد خدایي را عاشقتريد» و اين بدان معناست که اگر در محبتي، خدا و حبّ الهي شديدتري نباشد محبتي هم به کسي نيست و آن مالکيت و عادت و نيازها و توقعات است. از اينجا نتيجه مي شود که فقط دلهاي ذاکر حق مي توانند ديگران را هم دوست بدارند ولي نه دشمنان خدا و رسول را. زيرا دشمنان خدا و رسول در دل نمي گنجند مگر اينکه دل را به آتش مي کشند و چه بسا ايمان را نابود مي سازند. «اگر غير حق را به دل راه دهيد آتش جهنم را بر پا مي سازيد» قرآن-

۴۹۲- پس بدان که ذکر تماماً از جنس حُبّ است.

۴۹۳- و چه بسا محبت يك انسان الهي، موجب ذاکر شدن دل بحق مي شود. خود اينجانب از محبت دکتر شريعتي بود که به محبت علي^ع و از آنجا به ذکر حق رسيدم.

۴۹۴- آنچه را که ما معرفت نفس ناميده ايم در منطق قرآني همان ذکر است. پس ذکر متدولوژي دين و معرفت و قرآن است و شناخت شناسي در قلمرو دين روشي جز ذکر ندارد. منتهي روشي که راه دين را هم آشکار مي سازد و مقصود آنرا معين مي کند. زيرا ذکر فقط ياد خدا نيست بلکه حضور خداست و لذا نور است.

۴۹۵- وقتي انسان، خداوند را ياد کند خداوند هم او را از همه سو و از جاياگاه همه موجودات عالم از برون ياد مي کند. اينست که انسان ذاکر چون در طبيعت حاضر مي شود کل طبيعت او را مخاطب قرار ميدهد و بينات و آياتي حيرت آور رخ مي نمايد. اين امر در جامعه نيز مصداق دارد ولي در طبيعت بکر، آشکارتر است زيرا مردمان عموماً داراي کفر و بخل و شرک هستند ولي طبيعت چنين نيست. خود اينجانب هر بار که به سوي طبيعت بکر مي روم، بينات عظيمي رخ ميدهد. آخرين باري که بسوي قله دماوند رفتم بناگاه شاهد گشوده شدن چشمي بزرگ از اين قله شدم که عيناً چشم خودم بود. از اين بينه الهي عکس هائي هم گرفتيم که برآستي معجزه است. از اين واقعه اين آيه تداعي مي شود که هر کس که خدایي را ياد کند خود را ياد کرده است.

۴۹۶- در دوره اي هم هر بار که بسوي طبيعت ميرفتم بدون استثناء نزول باران شروع مي شد و پديد آمدن رنگين کمانهائي چند طبقه که هرگز قبلاً ندیده بودم. و بعد در روايتي از امام باقر^ع خواندم که رنگين کمان حضور خداوند است در دنيا!

۴۹۷- «ما نشانه هاي خود را در آفاق و انفس بر شما آشکار مي کنيم تا بدانند که او حق است و خداوند هر چيزي را در برگرفته است. ولي مسئله اينست که به دیدار با پروردگارشان ترديد دارند» - فصلت ۵۴-۵۳ در اينجا اوني که حق است همان انسان ذاکر است که با حضورش در جهان، نشانه هاي الهي از درون و برون شاهدان رخ مي نمايد تا بدانند که او حق است ولي با اينحال اکثراً او را باور ندارند چرا که دیدار با پروردگار را باور ندارند. زيرا انسانهاي ذاکر محل دیدار با پروردگارند زيرا ذاکران همنشينان با پروردگارند! روزي کسي از امام صادق پرسيد که آيا خداوند قابل رؤيت است؟ فرمودند: مگر او را نمي بيني!

۴۹۸- بدان که امام نور ذکر است یعنی نور حضور خداست. و شیعه حقیقی هم کسی است که شعاعی از این نور را داراست.

۴۹۹- امام مظهر یاد خداست و شیعه هم مظهر یاد امام است و این یاد جز از طریق سلسله مراتب ذکر و ولایت حاصل نمی آید. یعنی ما نمی توانیم مستقیماً و بطور آبی یاد یکی از ائمه اطهار^ع را در دل خود زنده کنیم مگر اینکه آنان را دیدار کرده باشیم و یا در ارادت و محبت قلبی با کسی باشیم که حامل ذکر آنهاست و یکی از آنها را دیدار کرده است. این سلسله مراتب ولایت است که برخاسته از علم درجات و درجات حیات دل می باشد پس يك قانون وجودی است و نه صرفاً قرار دادی! درست است که خدا با همه هست ولی بین ما و او هزاران حجاب و شرک و مانع قرار دارد. آنهایی که با تلاشهای مذبوحانه خواستند که با خداوند ارتباط مستقیم برقرار کنند عاقبت خودپرستانی مستکبر شده اند و خود را بجای او پرستیده اند!

۵۰۰- چنین نیست که این معارف را تاکنون کسی جز من کشف نکرده باشد. بلکه بسیاری برای خود رسالت ابلاغ قائل نبوده اند و برخی فقط به زبان رسمی و خواص ابلاغ کرده اند و برخی هم که خواسته به زبان امی و به روز تبیین کنند موفق نشده اند. و علاوه بر همه اینها، ذکر هر باری که بر کسی نازل می شود کاملاً بدیع و بکر و بی سابقه است زیرا تجلیات حق غیر قابل تکرارند و لذا دین همواره جدید است و از این رو دین زنده همواره متهم به بدعت است و مهجور می ماند! ظهور خود امام زمان^{عج} هم در میان مسلمانان مواجه با همین مشکل می شود طبق روایات! بسیاری با مطالعه آثار ما و بخصوص آثاری که ذاکرانه است احساس می کنند که گویی همه این اذکار و بیناتی که بر ما نازل شده بر آنان هم نازل شده است و با آن حس همذات پنداری و سنخیت روحی دارند. این احساس بر حق است و از معجزات و کرامات ذکر ذکر است که چون هر دلی را زنده و منور سازد مشهودات و مذکوراتش را هم با خود داراست. همانطور که خود بنده با دریافت ذکر و روحی از حق بسیاری از نزولات غیبی و عروجی رسول خدا را در خود و زندگی خود دیده ام که درک و باورش برای خود من سالها بطول انجامیده است. ولی چنین واقعه کریمانه ای دارای مخاطراتی هم هست اگر فرد دریافت کننده را دچار عجب و خودبینی و انانیت معنوی کند و به دام شیطان اندازد. این همان منی کردن ذکر و روح و بینات الهی است که خطرش در «قیامت نامه» به تفصیل آمده است.

این کتاب به مثابه ذکر ذکر مجموعه آثار ماست و به لحاظ عرفانی در برترین درجه نسبت به سایر آثارمان قرار دارد زیرا روش شناسی و شناخت شناسی کل راه است. انشاءالله که خداوند از نزد خودش به مؤمنان ذکر و روحی اعطا فرماید و به صراط المستقیمش هدایت نماید. آمین!

رمضان ۱۳۹۲ شمسی
علی اکبر خانجانی